
خطی . فهرست شده
۲۰۷۹

[illegible]

[illegible]

الله سبحانه

کتاب
درایت شارد در کوهش مخالفت ائمه اطهار
در مراحل خفش و منازل قرار تقیع
الله به من تبع الهدی اولی
الابصار و فتح به العین
الاعتبار
زنا التعاطی فی الاخره والاولی
[illegible]
[illegible]

ابیات ۳۷۵۰

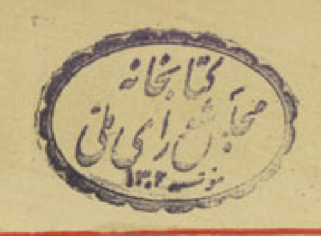
[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

۱۲۹۳





بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی

سپاس حق شناس وستایش نیایش اساس نیازمند قبول خداوند
بی مانندیست که بیمن بعثت خاتم پیغمبران ابواب رحمت واحسان
بر رخسار بندگان گشوده وبنور دعوت وحی نژادان این دودمان خلافت
بنیان سبیل سعادت جاودان بخرد وکلان نموده صلوات زاکیه و
برکات نامیه بر ارواح واجساد ایشان باد وبر سایر اماثل عباد که وسایل
وصول منزل مراد اند بالزام جاده اقتصاد **بعد** از حمد پروردگار
ودرود خانواده ابشار وانذار بمسامع گرمروان شوارع آگاهی وتشنه
لبان مشارع اعتبار میرساند نگارنده این کلمات درایت نثار علم
الهدی محمد بن محسن بن مرتضی که چون اشاره ساطع الانارة فرخنده
منزلتی نامدار از مقربان حضرت خاقان کشورگشای کامکار متوجه
این خوشه چین خرمن آثار ائمه اطهار گردید که رساله واضحة الدلالة
نویسد در لعن وطعن جماعت صوفیه که تابع معاندان اهل بیت پیغمبر اند
در بوادی ضلال بعید ومبتدع حرکات فتنه گسترند در بسیاری از
موارد وعد ووعید از روی امتثال فرمان آن قدرشناس گوهر ابداع
وتسدید نموداری از آثار اغترار این گروه تیره ضمیر با بعضی از مفاسد انگیخته





تاسید که درین مقام ناگزیر دید بنگارش این شش گفتار زیبنده تاثیر
باسلوبی پسندیده وتقریری محمود در سلک تحریر کشید ان فی ذلک
لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید **آغاز سخن** چون غرض
آن بزرگ منش خرده دان از وضع این رساله بهره مندی دوستان
فارسی زبان است مناسب چنان است که آنچه از اخبار ائمه اطهار صلوات
الله علیهم ایراد یابد از ذکر الفاظ گهربار ایشان بترجمه از نساق همین
زبان اقتصار رود چه ائمه دین روایت مضامین را بدون رعایت الفاظ
روا داشته اند برای کسانی که همت بر تادیت همان معانی بی زیاده و
نقصان گماشته اند چنانکه در کتب معتبره از ایشان مرویست از آن جمله
روایت محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که در جامع
کافیست محمد گوید که بآنحضرت گفتم از تو حدیث میشنوم و زیاده و
کم روایت میکنم جواب داد که اگر اراده افاده معنی داری باکی نیست بنا
برین در بعضی مواضع که مقتضای سیاق فارسی را با سیاق تازی
اختلافی باشد بحسب تقدیم وتاخیر اجزای سخنان اراده آنست که ترجمه
الفاظ روایات مطابق اقتضای سیاق همین لغت نگاشته کلک
بیان شود تا فهم معنی مراد آسان باشد وپسندیده سلیقه سخن سنجان
لیکن بنحوی که هیچگونه خلل بادای حاصل مضمون نتواند رسانید نه
بعلت تقدیم وتاخیر الفاظ ونه باعتبار زیاده ونقصان ودر مقامی

که ایراد عبارت روایت در تصحیح باب درایت انجع وادخل نماید
عدول از لفظ منقول نشاید و همچنین در حالتی که ترجمه کردنِ مقالتی موجب
ملالتی گردد و بر حجم نامه افزاید و گاه باشد که بعضی از اخبار و نصوص
بیکی از منابع و مشارع آن نسبت داده نشود بخصوص ازین جهت که
علوم وحی نشان ایشان از یک چشمه سارست و گفتار هر یک از ایشان
گفتار پروردگارست و بهمین سبب حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
گفته گفته من گفته پدرم و گفته پدرم گفته جدم و گفته جدم گفته
حسین و گفته حسین گفته حسن و گفته حسن گفته امیر المومنین و
گفته امیر المومنین گفته پیغمبر خداست و گفته پیغمبر گفته خدای عز
و علا اکنون که مقصود از ایراد مقدمه هویدا گردید و هنگام شروع در
مطلب معهود رسید از محاسن اخلاق و مکارم اوصاف انصاف پیشگان
ودود بعید نخواهد بود که هرگاه بر عثاری عثور یابند باصلاح آن منت
نهند بر وجهی فرخنده نمود دور از دواعی و قصود خصومت و لود
بعد از تامل صادق و تدبر محمود والله ولی الاحسان والجود

گفتار نخستین در وجوب تمسک و اعتصام بحبل اطاعت ائمه انام علیهم السلم

بر رای دیده وران حکمت پذیر و خردپروران روشن ضمیر پوشیده
نیست که خاتم انبیا بنای شریعت غرا و اساس ملت بیضا را بعنایت هدایت
کتاب خدا و ائمه هدی صلی الله علیه و علیهم استوار داشته و این

دو گوهر گران بها را که از یکدیگر جدا نبستند تا روز جزا بجای خود
گذاشته منت بی پایان آفریننده جهان را که قرنای قران بعد از رحلت
آنحضرت بپاسبانی شریعت قیام نموده اند و در انقاذ امت از حیرت
جهالت و خیبت ضلالت اهتمام فرموده اند آثار اخبار درر نثارشان
مشکوة انوار بینائی است و مرآت اسرار شناسائی و اخبار اطوار حق
گذارشان رافع ارکان پرستاری است و واضع بنیان رستکاری دقیقه
از دقایق حقایق کم نیافته که پرتو بیان لآلی فشانشان بر آن نتافته و
نکته از لطایف معارف نیست که روایات وافی هدایاتشان از آن نقاب نبست
طلوع کوکب وصایتشان منور قلوب خردمندان حجت پذیر است و ورود
موکب حمایتشان شارح صدور راست روشان روشن ضمیر استواری
عنایتشان آفت غلو و تقصیر از قواعد عقاید دور داشته و پاسداری
رعایتشان مخافت تحریف و تغییر در شعایر شرایع نگذاشته نعمت
ایمان طراز تربیت و اکمالشان اقاصی و ادانی را از غمرات حیرانی رهانیده
و منت شیطان کداز مرحمت و افضالشان سالکان مسالک خداخوانی را
باقصی درجات امانی رسانیده نضرت و خضرت در بستان جهان
بجز طراوت امتنان و بجز طراوت احسان ایشان ساری و آب حیات
در نهر دهور و ذنوب غیوب بافاضت برکات انفاس بندگی سپاسشان
جاری چمن غیب و شهادت بر فور گلهای رنگارنگ سرو ری

سیادتشان همواره مزین و انجمن نیک بختی و سعادت بنور خورشید
بی ندید معرفت و عبادتشان پیوسته روشن ایشانند که بجمع وسایل
کرامت امامت و خلافت یزدانی مشهورند و بان منصوص ایشانند که
بجمع عوائل و خامت کردنکشی و نافرمانی مشکورند و بان مخصوص خدای
عزوجل ایشان را از طینت منور حضرت پیغمبر افریده و فهم و دانش ان
سرور را بایشان بخشیده اسامی کرامی یکان یکان در کتب اسمانی و صحف
اسمانی مذکورات و مرموز و در جنب اسم مقدس افریننده اسمان و زمین
و اسم خاتم انبیا و مرسلین بر عرش برین مکتوب است و مسطور و افاخم و اعاظم
پیغمبران باصطفا و سروری ایشان کواهی داده اند و بیان اجتبا و
مهتری ایشان باشکار و نهان زبان ثناخوانی کشاده اند توبه ادم صفی
ببرکات کلمات باهرات توسل و التجا بدوستداری خدمت این عتبه علیه شایسته
ذروه قبول کردید بلکه نهال اقبال جمیع اولیا و اصفیا بتربیت امیدواری
اقامت این سده سنیه قامت کرامت کشیده روح القدس با وجود منصب
پیغام کذاری انبیا از جانب کبریا بوناوه اصول حقایق از محصول خدای
ایشان چشیده و کلیم خدای عز و علا بپاداش ثبات قدم در وادی مقدس
وفای پیمان ولای ایشان حله اصطفا پوشیده مقامات محموده بشرف
ملازمت این استان ملایک پاسبان رتبه امتیاز یافته و کرامات
مشهوده بخدمتکذاری این بارکاه قدسیان پناه ببرتریله اعجاز شناخته

صلی الله علیهم صلوة تکون کفاء لتادیة حقهم علی جمیع من
اظلته الخضراء واقلته الغبراء وازاء لفضلهم علی من سواهم من الاصفیاء

فصل اکنون که نموداری از فضایل بیشمار ائمه اطهار کوشزد
پویندکان راه عبادت استوار و جویندکان ارامکاه سعادت پایدار
کردید باید که اهتمام ورزیدن باطاعت ایشان را منتج اسایش جاودان
دانند و موجب کامروائی بی ندید و خودسر کردیدن در بیابان تمرد و
عصیان را موجب حلول نکال بی امان و باعث نزول عذاب شدید دست
توسل و اعتصام بدامان اهتمام ایشان داشتن علی الدوام مصباح ظلام
مسالک انام است و مفتاح کشایش خزاین انعام و بمقتضای حدیث
انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف
عنها غرق که ثابت الورود است از ان حضرت بروایت فحول علمای اعلام
بغیر از رکوب سفینه ال بهنکام التطام امواج غوایت و ضلال وسیله
نتوان یافت بسوی ساحل رستکاری و مقیل ارام هر نیک بختی که با اهل
بیت پیغمبر کروید و پیروی ایشان کزید و پا از جاده انقیاد بیرون ننهاد
و سر از راه اهتمام نکشید برستکاری جاوید رسید و هر دل سختی که سخن
نشنید و مانند این صوفیان عنید کاه خودسر جرید و کاه نشان را از
مخالفان دل سیاه پرسید و بغرسیحر وشان تخلف ورزید در کرداب
اضطراب طپید تا کارش بهلاک جاوید انجامید و چندانکه بخود پیچید

نسیمی از نوید شکفتن کل ارام مشام امیدش نوزید اطاعت ایشان اطاعت
خداست و ابت سعادت و اکاهی و دست اویز رضای الهی و معصیت ایشان
معصیت خداست و علامت شقاوت و روسیاهی و وسیله خسارت
و تباهی و بالجمله فرمان ایشان فرمان خداست در جمیع اوامر و نواهی
بلکه هر فرخنده نژادی که بایشان اقرار اورده و فرمان برداری ایشان
را برخود لازم شمرده بخدا و رسول خدا کرویده و هر تیره نهادی که انکار
ورزیده و از ولایت ایشان پیوند بریده و چشم پوشیده کافر کردیده
دوستدار ایشان دوستدار پروردکار است و در شیوه پرستاری استوار
و دشمن ایشان دشمن پروردکار است و جمیع افریدکان از نوید از حکومتر
چنین نباشد و حال انکه ایشانند حامی کوهر عبادت و بندکی و ایشانند
حارس بیضه سعادت و فرخندکی برازنده سریر منبر خلافت یزدانی
نوازنده صغیر و کبیر بهدایت طریق خدا خوانی فطرت و قاده شادی
خدمتشان روشناس نادی توقد و اشتغال و قوت قدسیه بهمزادی
طینتشان شایسته ابادی فرخ فال کفتارشان ترجمان لباب حکمت
بالغه و فصل خطاب کردارشان معیار سنجیدن خطا و صواب قل هل
یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون انما یتذکر اولوا الالباب

فصل کسانی که ائمه اثنا عشر را که اوصیای حضرت پیغمبرند بفرض
اطاعت نشناخته باشند و قدر و منزلت ایشانرا ندانسته و فرمان برداری

ایشانرا برخود لازم نشناخته باشند اکر بعضی عبادات را درست بجا
ارند باید که انرا نیز شایسته قبول درکاه خدای عز و جل نشمارند و
بیقین دانند و شک ندارند که هیچ یک از طاعات و قربات بی ولایت
و محبت خانواده عصمت و طهارت مقبول نتواند بود نماز و روزه و
زکوة و سایر عبادات مخالفان لعین سراسر نابود است و مردود در خبرست
از نور بخش مغارب و مشارق امام جعفر صادق علیه السلام که اول
چیزی که بنده را از ان سؤال کنند بهنکامی که نزد خدای تعالی بازایستد
نمازهای فریضه و زکوة فریضه و روزه فریضه و حج فریضه و ولایت ما
اهل بیت باشد پس اکر بنده اقرار بولایت ما داده و بر ان اعتقاد مرده نماز
و روزه و زکوة و حج او هم مقبول باشد و اکر اقرار بولایت ما نداده نزد
خدای تعالی هیچ یک از عبادات او را خدای قبول نکند و نپذیرد و هم
از انحضرت منقول است بروایت میسر بن عبد العزیز که کفت بر ان
حضرت داخل شدم و کفتم فدای تو کردم همسایه دارم که هرکز نزد او
نمیروم مکر اینکه اواز کریه او وا میشنوم کاه تلاوت کتاب میکند کریان و
زاری کنان و کاه دعا میکند همچنان پس از اوصاف او پرسیده کفتند
مردی است پرهیزکار که هرکز پیرامون کارهای حرام نمیکردد ان حضرت
بعد از شنیدن حال ان مرد کفت ای میسر ایا میداند انچه را تو بر انی و
همان اعتقاد دارد دو مراد از ان که ایا از جمله شیعیان است کفتم

خدا بهتر داند میسر گوید بعد از سفر حج سال دیگر که پرسیدم معلوم
شد که امرد شیعه نیست و از اعتقاد حق عاریست پس دیگر بار که بر آن
حضرت داخل شدم و سخن عبادت امرد را اعاده کردم حضرت از
همان پرسید که سال گذشته پرسیده بود گفتم معلوم شد که اعتقاد
حق ندارد و از آنچه باید دانست هیچ نمیداند پس آن حضرت پرسید که ای
میسر کدام یک از بقاع حرمتش بزرگتر باشد گفتم خدا و رسول خدا
و فرزند رسول خدا داناترند گفت ای میسر ما بین رکن و مقام روضه است
از ریاض بهشت و ما بین قبر و منبر نیز روضه ایست از ریاض بهشت
بخدا سوگند که اگر بنده را خدای تعالی چندان عمر دهد که مدت هزار سال
درین دو موضع بندگی او بجا آرد بعد از آن او را در بستر سر ببرند در
حالتی که مظلوم باشد همچنان که گوسفند املح را سر میبرند پس بغیر
ولایت ما بخدای عز و جل رسد هر آینه سزاوار است که خدا او را نگونسار
در آتش دوزخ اندازد و ابو سعید خدری گفته از حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت اگر چنانچه بنده مدت هزار
سال ما بین رکن و مقام عبادت خدا کند و بعد از آن وی را مظلوم
بکشند بنحوی که گوسفند املح را میکشند خدای تعالی او را با جماعتی
محشور خواهد گردانید که پیروی ایشان کرده و بسیرت ایشان عمل نموده
اگر آن جماعت بهشتی باشند جای او بهشت خواهد بود و اگر دوزخی باشند

در آتش دوزخ خواهد سوخت مؤلف رساله میگوید گوسفند
املح گوسفند سفید را گویند و بعضی بر آنند که املح گوسفندی است
که سفیدی آن بیش از سیاهی باشد و ازین احادیث و بسیاری از
احادیث دیگر که این مختصر را گنجایش ایراد آنها نیست ظاهر شد
که حال جماعت صوفیه که اهل بیت پیغمبر را بوجوب اطاعت نشناخته
اند و پیروی مخالفان گمراه بر خود لازم ساخته اند چیست نعوذ
بالله من الضلالة بعد الهدی و نسأله الاستمساک بعروة التقوی

گفتار دوم در لعن معاندان ائمه انام و تغییر دهندگان شعائر اسلام

چنان که محبت و مودت انبیا و اوصیا و سایر برگزیدگان خدا واجب
و لازم است بغض و عداوت سرکشان کفر کیش و اسلام نمایان نفاق اندیش
فرض و متحتم است دوستداری آنان جمع ارکان ایمان است و بیزاری
از ایشان زبده فرایض عبادات است هر خیره سری که یکی از خلفای پروردگار
را انکار نماید چنان باید دانست که بهیچ یک نگرویده و از او بیزار باید بود
و هر تیره گهری که دل بمحبت یکی از دشمنان ایشان بسته و با بعضی از
عداوت کیشان پیوسته چنان باید دانست که با همه عداوت ورزیده
و با او طریق عداوت باید پیمود و بالجمله بنای استواری ایمان بر دوستی ائمه
دین و دشمنی مخالفان ضلالت گزین است و بنا بر روایت هل الایمان
الا الحب و البغض توان گفت همین است که میزان شناختن کفر و دین است

ودر بعضی روایات تولی اولیاء الله وتبری از اعداء الله را اوثق
عرای ایمان نهاده اند و این دو گرامی گوهر را از نماز و روزه و عبادات
دیگر برتر شمرده و بر همه زیادتی داده اند از امام جعفر صادق علیه
السلام روایتست که رسول خدا صلی الله علیه واله از اصحاب خود
پرسید که محکم ترین عروهای ایمان چیست و مراد از عروه درین مقام چیزی است
که دست اویز پایداری ایمان باشد گفتند خدا و رسول خدا داناترند پس
یکی گفت نماز و دیگری گفت زکوة و دیگری روزه را نمود و دیگری
زبان بمزیت حج و عمره گشود و دیگری جهاد را نشان داد پس حضرت
رسول صلی الله علیه واله گفت هریک زینهارا که شما گفتید فضیلتی است
ولیکن آن نیست بلکه اوثق عرای ایمان حب فی الله و بغض فی الله
است و دوستداری اولیاء الله وبیزاری از اعداء الله استواری
اساس ایمان بی محبت برگزیدگان خداوند جهان و راه نمایان موجبات
سعادت و شقاوت جاودان خیالیست محال و خلوص نصیحت و
صدق محبت خلفای یزدان بدون کینه وری و دشمنی سرکشتگان
بوادی خودسری و طغیان هوسی است بی مجال همانست رسانندهٔ
پویندگان شوارع صلاح عمل و سداد اعتقاد بسوی منزل مراد و همینست
رهاننده جویندگان مشارع سلامت مرصاد و کرامت اقتصاد از
ورود موارد فساد همانست ناشر رایات متوسدان وسادهٔ خرد منشی

وحق گزینی و همینست موجب فلاح متقلدان قلادهٔ راست
روشی و درست بینی همانست منور سرایر دلبستگان بیادی دقایق
حقایق نهانی و همینست روشنگر ضمایر پاخستگان بوادی تنگنای
ازبوادر ظلمات شبهات حیرت زدگی و نادانی همانست سرمایه
کرامت شرح صدور عرق ریزان ناصیه سعی مشکور و همینست پیرایه
اقامت سریر سرور رهروان بادیهٔ جهد مبرور و ساربان مسارب پرهیزکاری
بدون رعایت ولایت آنان بدار القرار تقرب و کامکاری نتوانستند
رسید و ساربان مشارب حق گزاری بدون هدایت عداوت اینان
نشانی از چشمه سار استواری نتوانستند دید همانست که دست ارادت
پاک طینتان والافطرت را بساق عرش سعادت بی بادت رسانند
و همینست که خوید امید باریافتگان حظیرهٔ دانش و دید را شایستهٔ
انبات سنابل رستگاری جاوید کرده اند فصل از جمله نکبتیان
این امت که بیزاری از ایشان واجب است و موجب قربت اکرم اند و هند
که از آغاز طلوع آفتاب جهانتاب بعثت تا هنگام رحلت آنحضرت
هیچگونه دست از ملت جاهلیت که در زمان فترت داشتند نکشیده
و پیوسته دلبستهٔ پرستش بتها بوده هرچند آیات بینات و معجزات
باهرات دیدند بحقیت دین اسلام ایمان نیاوردند و در دل
نگرویدند لیکن چون شعلهٔ سرکشی کفار را از نهیب شوکت ملت

حق نکون سار میدیدند و از اسیر شدن زنان و فرزندان در
دست لشکر مسلمان می ترسیدند بعضی از مخافت آفت مذلت و
هوان و بعضی از بیم غارت مال و هلاکت جان ناکام اخفای کفر
و اظهار اسلام می نمودند و همواره در باطن هم با خانواده نبوت و
اصطفا و هم با دین قویم لازم الاقتفا در مقام عداوت و بغضا می
بودند و سراسر ایام ظهور این دولت ملایک سپاه ماتم کیشان دل
سیاه در اطفای نور الله می کوشیدند و سوگواری سرایر و بیقراری
ضمایر را از غیر نظایر و عشایر خود می پوشیدند و بر سبیل ندرت بجهت
تغلیب امور گاه میبود که پرده استتار از روی کار میکشود بلکه مکرر
چنانکه در تنزیل کریم ورود یافته در بسیاری از آیات و سور از آن جمله
قد بدت البغضاء من افواههم و ما تخفی صدورهم اکبر و چون
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در اثنای مراجعت از حجة الوداع بغدیر
خم رسید و بعد از ادای وظایف حمد و ثنای ایزد بیهمتا مردمان را
از اراده رحلت خود بدار البقا آگاه گردانید و بندای من کنت مولاه
فهذا علی مولاه خلافت امیر المؤمنین را بمسامع هفتاد هزار
نفر یا بیشتر که در آن سفر فراهم آمده بودند رسانید و تخصیص قسیم
جنت و نار را از جانب پروردگار برای حمل اعبای این منصب والا
مقدار با مبالغه بسیار تکرار نمود و جمیع حضار را از بعضی فضایل و

مناقب بیشمار آن برگزیده کردگار خبردار کرده با فصح زبانی و اوضح
بیانی امر بمتابعت و فرمانبرداری فرمود و در اظهار استحقاق رحمت
موالیان و استیجاب لعنت مخالفان گاه بعبارت ملعون من
خالفه و مرحوم من تبعه و من صدقه فقد غفر الله له و گاه بدعای
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه زبان مبارک کشوده آتش
حمیت و عناد در نهاد آن جماعت کفر نژاد چنان افروخته شد و
شعله کشید که بتدبیری دیگر بجز اراده قتل پیغمبر قبل از انتشار خبر
خاموش نتوانست گردید پس در عقبه هرشی ما بین جحفه و ابواء
بغلطانیدن دبها و رمانیدن ناقه سید انبیا کردند آنچه کردند و
بعد از ظهور آرام ناقه بهنگام عبور از آن راه باریک در آن شب تار
با کمال خجالت و ندامت از اثنای آن کار روی بهزیمت و انکسار آوردند
حذیفة بن الیمان که با عمار بن یاسر از پیش و پس ناقه روان و موکل بر
حراست آن بودند روایت کرده که چون دبها از بالای کوه روان
گردید آواز سنگ ریزها که در آنها پنهان بود بگوش روندگان رسید
آن حضرت بنور نبوت دانست که غلطاننده دبها کیانند و نام یکان
یکان را مذکور ساخت و گفت ای حذیفه میخواهی اشخاص ایشان را
به بینی که فلان و فلانند گفتم آری فدای تو باد مادر و پدرم پس
دعا کرد تا برقی نمودار و چنان کوه و صحرا روشن گردید که گمان کردم

افتاب طلوع نموده پس بطرف کوه نظر انداختیم ما همه را دیدیم و شناختیم
چنان که از ان حضرت شنیده بودم چهارده نفر بودند نه نفر ان
قریش اول و دوم و سیم و طلحه و ابو عبیده و عبد الرحمن و سعد بن
ابی وقاص و معویة بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و پنج دیگر از
سایر مردمان ابو موسی اشعری و مغیرة بن شعبه و اوس بن حدثان
بصری و ابو هریره دوسی و ابو طلحه انصاری و چون ناقه را برکت
ان حضرت خدای عز و جل محافظت نمود و در رفتار استوار دیدند
و از تاثیر ان تدبیر نا امید کردیدند بنزدیک ناقه امدند که از برق
دست ببیندازند و باین تدبیر کار خود سازند حذیفه کوید در ان تاریکی
من و عمار شمشیر کشیدیم و متوجه دور ساختن ان کروه کردیدیم تا
همه را ناکام و کریزان ساختیم قرین سلامت و ارام بمنزل رسیدیم و
ان حضرت بعد از فراغ از نماز بامداد یکان یکان از ان روسیاهان
شیطنت نژاد را طلبید و هر یک را بعتابی که مناسب ان مقام بود
مخاطب کردانید و جوابهای دور از جاده صواب شنید و وعید عذاب
جحیم داد و از عقوبات جاودانی ترسانید و ماهی من الظالمین ببعید
فصل بعد از انکه این کروه تیره درون از اثر این حیلهای کوناکون
نا امید نشستند از هر سو فراهم امده در سقیفه بنی ساعده بهم پیوستند
و با یکدیکر عهد بستند که بعد از رحلت سید المرسلین امر خلافت را

بامیر المؤمنین نکذارند و انچه را از مناقب و مکارم ان سرور اشراف
و اعاظم دیده و شنیده باشند نادیده و ناشنیده انکارند پس صفحه
رخسار صحیفه را که دران سقیفه شرمسار رقم انکار حق انتم اطهار
ساخته بودند بشهادت و اقرار سی و چهار نفر از اشرار نابکار سیاه
نمودند و بعد از استحکام کار ان عهد نامه غدر مدار را بابی عبیده مکر
شعار سپردند و انچه را از نقش و نکار بشارت و انذار بر الواح ضمایر
صغار و کبار اهسته اهسته قرار کرفته بود بیکبار ستردند پس در
انتظار وفات سید کاینات میبوده اکثر اوقات رنکارنک تزویرات
بکار میفرمودند و در طریق کردانیدن بیخردان از جاده استقامت
و ثبات اقدام اهتمام میفرمودند رسول مختار بعد از مشاهده ان اطوار
لشکری تعیین کرده اسامة بن زید را که یکی از ان سی و چهار بود بران
لشکر امیر کردانید و ابو بکر زندیق و عمر حیله ور و عثمان بیداد کر را
با جمعی دیکر از سکان سقر فرمود که با این لشکر ببلاد روم روید و با کفار
ان دیار کارزار کنید و غرض انحضرت از فرستادن سرکردکان ارباب
خصومت و لداد بسوی جهاد ان بود که در هنکام رحلت از مدینه دور
باشند مبادا رخسار اعتقاد اصحاب صلاح و سداد را بناوک اثارت
فتنه کردنکشی و عناد خراشند ایشان بترغیب و ترغیب عایشه و حفصه
که همواره در مواقع اصدار و ایراد از امهات فساد و افساد میبودند ان

رفتن جهاد پای تخلف در دامن نگرانی پیچیده در بستر سرگرانی و
نافرمانی آسودند با آنکه میدانستند که آن سرور را مطمح نظر از
تعجیل تنفیذ لشکر چیست و میفهمیدند و بکرات و مرات از آن حضرت
بگوناگون عبارات لعن تخلف ورزان از جیش اسامه میشنیدند
عجب‌تر آنکه بمجرد تخلف و اخفای آن اکتفا نا کرده دواعی دیگران را نیز
از تنفیذ لشکر میگردانیدند بسبب که از استقرار امر خلافت بخلیفه حق
اندیشه داشتند و میترسیدند و مانعی از انتظام امور جهانبانی قوی
از حضور نظرای خود در اغوای مردمان از امتثال فرمان یزدانی نمیدیدند
وبالجمله چون پیغمبر اصرار این سرکشان را در تخلف و تمرد آزموده دید و نفر را
باخراج متخلفان از روی صغار و هوان و الحاق بهمسفران که در دو فرسنگی
مدینه انتظار داشتند فرمود و بعد از تکذیب خبر کوچ کردن همگنان با
تحقق لحوق ایشان بآنان دیگر بار تاکید تنفیذ لشکر نمود و مکرر زبان
بلعن هر خیره سر که از آن سفر بهر وجه مقرر باز ایستد و نرود گشود

فصل

همین بدبختان خیره سر بگمان اینکه پیغمبر رفتن لشکر را باور داشته
روزها در حوالی مدینه از نظر اهل ایمان پنهان میبودند و شبها خبر بیماری
از عایشه و سایر نامحرمان حریم نعمت خدمتگزاری میگرفته در لوازم تباه
کاری و غداری می‌افزودند و هرگاه بلال اعلام بدخول وقت نماز مینمود
آن سرور خود بمسجد حاضر میشد اگر میسر میبود و الا امیر المؤمنین را

بامامت جماعت امر میفرمود تا بامداد شبی که نزاری و رنجوری
اشتداد یافت ابوبکر لعین بکید عایشه و دختر عمر بدون رخصت پیغمبر
به پیشنمازی جماعت شتافت تفصیل این اجمال آنکه بلال را گفتند که
اکنون پیغمبر بیهوش و سرش در دامان علیست و حضور مسجد با این حال
هیچ یکرا میسر نیست باید که ابوبکر با مردمان نماز گزارد دروغ
بودن آنخبر را گفتند چنان نهفتند که بلال گفته ایشان را گفته پیغمبر
پنداشت و مردمان از اخبار بلال حقیقت حال را طوری دیگر پنداشتند
و بنابرآن پندار گذاشته ابوبکر را در نماز مقدم داشتند چون پیغمبر
آواز تکبیر ابوبکر شنید بسیار بسیار خشمناک و سوگوار گردید و در آن
هنگام مگر ابوبکر که در آن ایام در مدینه میبوده و خود را از همسفران
اسامه وا مینموده بظهور رسید و آشکار گردید که از رفاقت لشکر
تخلف ورزیده و پنهان بودن را سبب جست و خود سر به پیشنمازی
شتافتن و تقدم بر مسلمانان یافتن بکید و مکر کیست پس عایشه و حفصه
را مورد عتاب ساخت و گفت شما مانندان زنانید که بر یوسف بهتان
بستند و افترا کردند پس فرمود که او را بنشانند و بسوی مسجد برند و بخدا
سوگند یاد نمود که ازین واقعه فتنه در اسلام راست شده که آسان
نتوان انگاشت پس باستعانت امیر المؤمنین و فضل بن عباس پا کشان
روی بمسجد گذاشت و ابوبکر را از محراب تاخیر فرمود و خود با مردمان

نشسته نماز گزارد و روی بمردمان اورده زبان بنکوهش ابو بکر گشود
وان ملعون دران وقت از نظر خود را پنهان ساخته بود پس بدرجه نخستین
منبر برامده وصیت تمسک بکتاب خدا و ائمه هدی را با تاکید بسیار
دیگر بار بحضار شنوانید و بحجره باز گردید پس ابو بکر و عمر و سایر مکر
اندیشان فتنه گستر را طلبیده امر تسفیر لشکر و لعن تخلف اندیشان
بدیگر را تازه گردانید پس بیهوش شد و چون از ان حالت باز امد گفت
دوات و کاغذی حاضر کنید تا برای شما نامه بنویسم که بعد از من هرگز
گمراه نشوید و از ضلالت ایمن باشید چون معلوم همگان بود که تاکید
امر خلافت امیر المومنین دران وصیت نامه مطلوبست عمر پلید بگفتن
ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله مانع احضار دوات و کاغذ گردید و
حاضر کنندهٔ انرا از اطاعت فرمان باز گردانید پس در میان جماعت حضار
بشومی هذیان ان غدار نابکار در باب احضار اسباب نوشتن کتاب
نزاع و جدال بجایی رسید که پیغمبر در غضب شده گفت تنازع در حضور
هیچ پیغمبری روا نبوده و نیست از نزدیک من دور شوید و دیگر بار که
از بیهوشی باز امد و یکی از ایشان اجازت احضار ان طلبید اقبال ننموده
گفت ایا بعد از انچه گردید و گفتید دوات و کاغذ حاضر میکنید مکنید
لیکن وصیت میکنم شما را که با اهل بیت من نیکویی میکرده باشید این
بگفت و روی از ایشان گردانید و بحال خود مشغول گردید **فصل** ٨

همین روسیاهان بیحیا هنگام رحلت سید انبیا پیش از قیام مردم
بمراسم ماتمداری ان مصیبت کبری و اهتمام مسلمانان بشعایر نوحه
وزاری دران محنت عظمی دست از قضای وظایف تجهیز از تغسیل و
نماز و سایر حقوق لازم الادا برداشته از هر سو بسقیفه پیوستند و پیمان
ولایت امیر المومنین را که بفرمان خداوند جان افرین مرة بعد اخری
از ایشان گرفته شده بود شکسته از برای تعیین خلیفه دور
دران سقیفه ذات الغرور نشستند چشم از عهود و مواثیق روز غدیر
و سایر پیمانهای گلوگیر دلپذیر که نقیر و قطمیر همه انها بر صغیر و کبیر اشکار
بود پوشیدند و با طایفه از بیخردان گمراه و تیره درونان دل سیاه
که از حقیقت غداری و تباه کاری ان گروه اگاه نبودند در اطفای
نور الله کوشیدند و با انکه در ابطال حق و تمکین باطل هم پیمان بودند
چندان مکابره و نزاع در اختراع امیر مطاع نمودند که کار بکشیدن
شمشیر و نکیر تکفیر کشید و مخالفت مهاجرین با انصار صفیر منا امیر
و منکم امیر بگوش جماهیر رسانید پس تو اشراق دلالات باهره و نصوص
قاهره را گل اندود شبهات ظاهر الفساد و تمویهات شیطنت نژاد
نمودند و مادام که بزور بازوی جلافت بیعت خلافت از برای متقلدان
قلاده سخافت و خرافت نگرفتند نیاسودند غرض بتجرم خلاف و نزاع را
اجماع لازم الاتباع نام نهادند و اتباع و اشیاع ان بیعت ذات

الخداع را از طریق قوم بیرون برده بحریق جهنم فرستادند نجبای
ابرار و نقبای اخیار را بتقریب راستی گفتار و درستی کردار بگریبت
غربت انداختند قواعد ملت و قوانین شریعت را از قصور بضاعت
و وفور شناعت از استواری کیبا بنیه ویران ساختند و اوامر و نواهی
الهی را پایمال نخوت سرکشی و روسیاهی گردانیده قدم نعمت اطاعت و
فرمان برداری نشناختند مرافقت مهجور و مرفوض دلمردگان بی هنر را
از معارف مسنون و مفروض محروم ساخت متابعت دیوان رجیم
خربندگان تن پرور را از پیروی طریق مستقیم و ملازمت شعایر دین قویم
دور انداخت کیسه امال اغنیا دهان سؤال باکشوده ما لا مال بیت
المال فقرا کردند و کاسه دریوزهٔ فقرا بوی وصول مامول نا شنوده از
تعب طلب و سلک قبول ارمیدند بتاثیر جهال عامهٔ عباد در کافهٔ بلاد
پا از جادهٔ اطاعت و انقیاد بیرون نهادند و بتکبر عمال رؤسا و اذناب
در هر باب دست و زبان بخلاف صواب گشادند میراث ال رسول را ادانی
و اسافل بردند بتول و عترت بتول را با بطال حق و احقاق باطل آزردند
زبان بهتان و اعتدا بگفتن سخنان ناسزا نسبت با الاد زمرهٔ اولیا
و شهسوار معرکه لا فتی گشودند رؤس منابر و وجوه محاضر و محافل را
بار نقا و اقتدار کفار ارازل شرمسار و خجل نمودند مودت ذی القربی را
بعداوت ال عبا و تعظیم اسباط مصطفی را بتسمیم اولاد مرتضی مبدل

ساختند و بهمین قدر از استحقاق عذاب الیم عقبی اکتفا ناکرده بقتال
اوصیا و سبی حریم ائمه هدی پرداختند تیغ وقاحت و جسارت
بخانوادهٔ عصمت و طهارت کشیدند و دران قتل و غارت چشم
از حقوق انذار و بشارت پوشیده یکی از هزاران ندیدند و بالجمله غوایل
غباوت و شقاوت اذناب خلیفهٔ کفر نژاد و اصحاب سقیفه ذات
العناد بیش از احاطت تعداد است و زیاد از حیازت ایراد لعنت فراوان
و نقمت بی پایان از جانب خدای و ملایکه و کافهٔ عباد بر بنیان نهاد
و بعد از نیشان بر هر بدگهر تیره نهاد که دل بدوستاری این بدبختان
کفر کیش بست یا زبان بلعن و بیزاری ازین دل سختان نفاق اندیش نگشاد

فصل بعد از طی تفاصیل ایجاز از جماعت اشقیای امت
نسبت بخانوادهٔ اصطفا و نبوت بظهور رسید از وقایع جانگداز و
حوادث دنبالهٔ دراز که از غایت صعوبت نتوان گفت و نتوان شنید
باید دانست که از تاریخ هجرت حضرت پیغمبر تا مدت یکصد و چند سال
کسی را که صوفی گویند در میان مسلمانان کس نشان نداده و ندیده اول
شخصی را که این نام برو نهادند مردی بود کوفی که او را ابو هاشم صوفی
میگفتند و بیدلان هر چه بر زبان او می امد انرا وحی و باطل هم را تلقی
بقبول میکردند و می پذیرفتند و اول خانقاهی که بعد از ظهور دین
اسلام بنا نهادند خانقاهی بود که در رملهٔ شام یکی از امرای کفار

برای او وسم کیشان او اختراع نمود آورده اند که روزی فرمان
روای ترسایان بشکار رفته بود در راه دو تن را دید از این طایفه
که فراهم رسیدند دست در آغوش یکدیگر کردند و هم انجا بنشستند
وانچه داشتند از خوردنی پیش نهادند و بخوردند آنگاه برفتند
امیر ترسا را معامله و الفت ایشان با یکدیگر خوش آمد یکی از ایشان را
بخواند و پرسید که آن که بود گفت ندانم گفت ترا چه بود گفت هیچ چیز
گفت از کجا بود گفت ندانم آن امیر گفت پس این الفت چه بود که
شما را با یکدیگر بود درویش گفت که این ما را طریقتی است گفت شما را جایی
هست که آنجا فراهم آیید گفت نی گفت من برای شما جایی بسازم
تا با یکدیگر آنجا فراهم آیید پس آن خانقاه برمله بساخت و سفیان
ثوری کوفی از پیروان ابوهاشم صوفی بوده و بنا بر مجانست ذاتی گفتار
و کردار او را بسیار پسندیده و ستوده و باین اعتبار از طایفه ثانیه سفیانیه
گویند و اما صوفیه گفتن باین اعتبار است که ابوهاشم مانند رهبان
نصاری جامهای پشمین درشت میپوشید و بدان علت اظهار
تفوق بر مردمان مینمود و همچنین سفیان مردود که او نیز چشم از
حدیث لا رهبانیة فی الاسلام پوشیده طریقه او را میستود و بر
طنبور شر و رهبانیت بسیاری از نغمات حماقت ایات می افزود
با این که در حدیث مواعظ حضرت پیغمبر که در کتب معتبر بنظر رسیده

تحذیر از این معنی باین عبارت وارد گردیده یا اباذر یکون فی اخر الزمان
قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم یرون ان لهم الفضل بذلک
علی غیرهم اولئک یلعنهم ملائکة السموات والارض و این طایفه
که با اوصیا و خلفای خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد محبت
ندارند و سلوک شاه راه کرامت و منهاج سلامت را یکسو گذاشته مصداق
والباقی فی النار شده رفته در توسیع دوایر تصوف و نعمت خذلان
تعسف و تصلف بکار بردند که نقوش تاثیر تلقف جوالب تعطف
و تلطف و سوالب تلهف و تاسف را از ضمیر تعرف متکلف ستردند و در
اصول اعتقادات بمقتضای یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول
غرورا کلمات کفر سمات از هر اب خطرات یکدیگر پذیرفتند و بانای
تقدیس اسما و صفات که ایات کبریای جبروتش برتر است از ادراک عقول
بشر باقتحام بوادی هلکات افتاده سخنان زندقه اثر گفتند و در
فروع اعمال از غایت توغل در اودیه ضلال سبیل اغفال و اهمال
پیموده ترک واجبات و ارتکاب محرمات را در حق واصلان مقام فنا
باعث اعلای درجات وانمودند و جمیع اوامر و نواهی الهی را بتوجیه
مقیدان قیود نزول و صعود و نامحرمان بارگاه شهود دانسته خود
در ارامگاه وحدت وجود از تجشم تعلم اداب رکوع و سجود آسودند
و این خوابهای پریشان را با بسی از اباطیل الحاد نشان فریقی در عالم

مراقبه ومکاشفه دیدند وفریقی دیگر ازیشان ازصنادید
پشمینه پوشان وخنادید تقشف فروشان شنیدند تا رسیدند
بمقامی که رسیدند واز سخنان سفیان است که گفته من ندانستم که صوفی
چه بود تا ابوهاشم را ندیدیم واز او نشنیدیم وهم او گفته اگر ابوهاشم
صوفی نمیبود دقایق ریا را نمیدانستم ونمیفهمیدم **فصل**
مؤلف رساله میگوید حقا که دقایق ریا را ازین صوفیان ما دنیا
باید اموخت که همواره پاسداری مراسم انرا ناگزیر وناچار میشمرند
واز برای فریفتن ابلهان نابکار در هیچ یك از نظور اطوار جنبش
وقرار دقیقه از دقایق انرا فرو نمی گذارند بهنگام رفتار در تلاش
پاداش استقامت کردار از کشتی شکستگان طوفان اغترار نمودن
اثار مقاسات شدت افتقار منهای سنگین بر مناکب زمین دارند
با انکه از التطام امواج اخطار ادبار مریدان خلیع العذار بیقرارند
وبهنگام گفتار در اظهار رجوع عالم مکاشفات روحانی و
بجوع تسویلات شیطانی در باطن شکفته وشکر گزارند وبحسب
ظاهر در انظار فریفتگان شبابك وحبائل نافرمانی وچرخ زنان
دوایر خنیاگری ودست افشانی گرفته وسوگوارند وبتمکین این
خدایع سهمگین هر سر هوس بجانب هر ملتمس که گردانند بی دروغ
برصفایح قرایح مریدان بی فروغ نگارند چندی قبل ازین یکی از

صوفیان

صوفیان حقایق پناه که خود را از دقایق حکما بسی اگاه وامینمود
وروز بروز بتقریب عروج معارج شهود در دعاوی فزاینده می
افزود مریدان را در چله خانه خانقاه نشانیده واز خوردن ماسوی
قلیلی که سد رمق کند از جو ترسانیده بود وما الغرض بسیار کرده که اگر چله
نشینان بنان کنده یا طعامی دیگر افطار کنند واز دستور العمل مرشد
تخلف ورزند از کشف وکرامات محروم خواهند گردید وهرگز بمقامی
از مقامات اولیا نخواهند رسید وخود نیز در چله خانه دیگر بتو در
مقر نشسته ودر بروی اغیار بسته بود بامید اشارات زیبنده ورود
که ثمره اشجار ارادتست ونتیجه اسرار قصود وچون این طایفه را در
اثنای ریاضت حالتی رخ مینماید که اگر همان ساعت بعرض مرشد
خود نرسانند دری از غیب بر رخسار انتظار نمی گشاید بلکه حرارت
ذکر ایشان را میسوزاند وان حالت رفته رفته بهلاکت میکشاند ناگاه
یکی از مریدان را کان حالت دریافت بی اختیار بچله خانه ان صوفی
بیگانه شتافت دید که حضرت پیر چله نشین نانهای گندم روغنین و
رنگارنگ حلواهای شکرین پیش گذاشته وطبل شکم را از انها انباشته
وباز درکار است مرید مسکین از مشاهده ان شکم خوارگی در ان
حالت بیچارگی شرمسار واندوهگین گردید ونفهمید که از همه چیز فراوان
خوردن پیر با منع مریدان از ماسوای قوت شعیر از جمله اسرار ست

انکاه پیر روشن ضمیر که از نقیر و قطمیر دقایق دنیا اکاه بود بان
کمراه دل سیاه فهمانید و باز نمود که این مقام از مقامات ارجمند
و این درجه از درجات عالیست مخصوص واصلانیست از درویشان
دلریش که ایشان از دنیا و اخرت کذشتن حالیست بعد از ان ان
نامراد را مژده داد و کفت هرکاه فرشتکان انچه دیدی از نان و
حلوای فراوان برای تو اوردند چنانکه برای ما اورده اند تناول ان
بقدری که جای نفس نماند جایزست و ازان باکی نیست و بالجمله شومی
پیری ابوهاشم خیره سر و مریدی سفیان بدکهر اوراق پیروی شرع
انور را پراکنده ساخت و هنکام تصوف غولان ادمی پیکر را از
اطاعت اهل بیت پیغمبر در مصارع زندقه و مهاوی خطر انداخت
و از ان تاریخ تا این روزکار این شیوه رذیله که ارذل وسایل شقی
عصای ستکاری و نجاتست چنان شیوع یافته که بسی از اسیران
مراتع تمتعات و بیخبران مراعی ساحت اباحت شهوات کرفتار اقتحام
اودیه هلکات کردیده اند و روی ارادت از دریافت سعادت
تافته هر بدعت شعار شریری که بمرتبه کمال رسیده در حیله کری
و تزویر بیش اهنک کروهی کردیده ازین خربندکان تیره ضمیر در
سلوک مسالک بئس المصیر ولا ینبئک مثل خبیر **فصل**
همین سفیان ملعون پلید مریدی ابوهاشم صوفی را بجایی نشانند

که در نهفتن اثار ریا از شیطان مرید افزونها شنید و بمرتبه
علیای پیری رسید لباس پشمینه زشت درشت بمریدان مینمود
و در زیر ان جامهای بسیار نرم راحت رسان میپوشید و از مردمان
میپوشانید و با وجود این کردار مردار بحکم تصوف چندان تزهد و
تقشف اظهار مینمود که در نکوهش برکزیدکان پروردکار میکوشید
چندان کارش برسوایی میکشید چنانکه از مطالعه فصلی از فصول
کفتار اخیر رساله نمودار خواهد کردید با بعضی از حرکات عباد بن
کثیر مرید و محمد بن منکدر عنید حاصل کفتار اینکه مدار این طایفه
غیر خائفه از وخامت مخالفت و معاندت ائمه اطهار بر بنیادی
چندست ناهنجار هم در عمل و هم در اعتقاد که کاه ذاهب مذاهب تعطیلند
و کاه سارب مسارب اباحت و کاه شارب مشارب الحاد در مقام
تنزیه و تقدیس پروردکار از تجسیم و تشبیه باک نداشته خالق
را شبیه خلایق می پندارند و هنکام اعتذار از مقارفت معاصی
کبار بنای هر کار بر اجبار کذاشته خود را یکباره بی اختیار می
انکارند همواره با دلایل سلوک سبیل رشاد در مقام لجاج و عناداند
و با وسایل صلاح عمل و سداد اعتقاد در مقام خصومت و لداد چنانچه
که از امعان نظر در باب نحو الصوفیه علی ابی عبدالله علیه السلام
و احتجاجه علیهم از کتاب مستطاب جامع کافی معلوم است

وازسایر تصانیف فحول علمای امامیه مستفاد شد دانشمندان درایت
نشاردا بعلت انکار عقاید باطل کفر مدار و نکیر اعمال شنیع ناهنجار
حقیر و خوار میدارند و بدعت پرستان زبان کار را بتقریب اکثار
اعوان و انصار بلندمرتبه و عالی مقدار میشمارند بعضی که بحسب ظاهر
مذهب شیعه امامیه را پسندیده اند و بامامت ائمه علیهم السلام
گرویده و در شمار اهل ایمانند گاه سُنت را بدعت نام مینهند و گاه
بدعت را سنت میدانند و بعضی دیگر از تحمل این بار خود را بر کنار داشته
تعصب مذهبی از مذاهب را سد راه وصول میخوانند و بعضی دیگر نه
ازینان و نه ازانانند بلکه سرگشته و حیران همواره در طلب حلوا
و نانند و فریقی از طوایف ملحدان را عقیده انست که توجیه تکالیف
شرعیه مخصوص نادانان و دوران است اما واصلان که در معرفت
حقیقت اشیا بدرجه علیا رسیده اند و بدوستی حق پیوسته از هر
گروه و هر چیز پیوند بریده اند از تقیید بقیود عبودیت رهایی یافته
در مقعد صدق وصول مأمول رسیده اند پس نشاید که نماز گزارند
یا روزه دارند و خود را در زلازل سلاسل اطاعت شریعت گذارند و گاه
میگویند مقصود از ارتکاب انواع عبادات و اجتناب از اصناف
منکرات تهذیب اخلاق است از مهلکات رذایل و در خواستن امثال
که بواطن خود را از اخلاق ذمیمه پیراسته و بملکات حمیده آراسته اند

توسل باین گونه وسایل نیست بجز تحصیل حاصل و گاه میگویند
نماز بمقتضای اقم الصلوة لذکری برای زدودن زنگ غفلت و
حصول زیور یادآوری است و کسانی را که توفیق اقامت نماز باطنی
مادامت ذکر قلبی روزی است این نشستن و برخاستن و افزودن
و کاستن بیمعنی است در ترجمه ابوعبدالله موصلی که نزد ایشان بقضیب
البان مشهور است از کتاب نفحات الانس من حضرات القدس مذکور است
که پیش شیخ عبدالقادر گفتند که قضیب البان نماز نمیگزارد گفت
میگویید که همیشه سروی در در خانه کعبه در سجود است و این پیر موصلی در
نظر سرمستان باده بیدلی زنده مستغرقان لجه وحدت وجود
و عمده مستهتران جلوه بوارق شهود است و فریقی ازینان که با ادعای
استغراق در بحر فنا و استخلاص از تشبث باذیال ماسوی از ترک
واجبات اندیشه ناک نیستند و از انتهاک محرمات نیز هیچ گونه بالی ندارند
حرکات خود را از قبیل حرکت سنگ آسیا و سایر جمادات میشمارند و
میگویند همچنان که حرکات جمادات بدون محرکی از خارج صورت
پذیر نیست هر اینه استحقاق عقوبت از ما ساقط است و ملامت
کردن ما در نافرمانی مسبب از غایت جهالت و نهایت نادانیست
و بالجمله جنود شیاطین که از دین خاتم النبیین و ائمه معصومین
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین سرکشیده و مخالفت ورزیده

بسیارند و هر فریقی طریقی از طرق پراکندهٔ غباوت و شقاوت گزیده
روبراه دخول نارند و باعتبار مناسبت اعتقادات فاسده و اختراعات
کاسده که فریفته آن گردیده اند مانند حلولیه و جوریه و باطنیه و
مباحیه و غیر ذلک لقبها دارند که بان اشتهار یافته و ممتاز از
سایر اشرار شدند و چون در تمیز نجدین اتباع ثقلین را در مرصد ایراد
و اصدار بکنار نهاده و در غیاهب مذاهب انکار حق ائمه اطهار
افتاده اند همگان مستوجب لعنت و نقمت پروردگارند و ربک
یعلم ما تکن صدورهم و ما یعلنون **فصل** اکنون باید دانست
که از موجبات لعنت پروردگار بعد از سر کشیدن از اطاعت ائمه
اطهار گمراه کردن مردمانست بتبدیل شرایع اسلام و تغییر قواعد احکام
از قبیل حرام شمردن حلال و حلال شمردن حرام و همچنین کرداری که از
شارع نرسیده و عبادت نباشد عبادت وا نمودن و ستودن و از
پیش خود رسمی که مستند بکتاب و سنت نباشد بر رسوم شریعت افزودن
اصحاب بدعت مستحق لعنت بشمارند و مستوجب نقمت پایدار
همچنان که معاندان اوصیای سرور انبیای رسالت گزار که پای بند
قیود جحودند و گرفتار سلاسل انکار هیچ عملی از قبایح اعمال خیره سران
را در میزان امتحان با تغییر مراسم ایمان نتوان سنجید و هیچ خصلتی از
خصال بدگهران را بهنگام استعلام فضایح تمرد و طغیان با آن برابر

نتوان دید و لهذا شیوه بدعت کیشان را اشنع شعبهای گردنکشی
از بندگی خدا نشان داده اند و شناعت اطاعت ایشان را خرابی دین
و ویرانی اسلام نام نهاده اند بلکه هر کس بجانب صاحب بدعتی رود
بدون آنکه فرمان او برد در شکست اسلام سعی نموده و بخرابی دین
شتافته چنانکه بر تو بیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعبارت
من مشی الی صاحب بدعة فقد سعی فی هدم الاسلام بران تافته
و در روایت وافی هدایت کل بدعة ضلالة و کل ضلالة سبیلها الی النار
که از روایات شایع الاشتهار است در اظهار وخامت این کار زداینده غبار
اعتذار از مرائی ضمایر ارباب اعتبار است و از جمله خصایص بدعت نسبت
بسایر اصناف معصیت آنست که اصحاب بدعت هرگز توبه نکنند و باز
گشت ننمایند و چندان زنگ محبت آن بر دلهاشان سرشته گردد که
بصیقل ندامت نتوانند زدود هر چند جهد بلیغ بکار فرمایند و شاهد
صدق این دعوی است حدیثی که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و
آله مرویست ابی الله لصاحب البدعة بالتوبة قیل یا رسول الله
و کیف ذلک قال انه قد اشرب قلبه حبها و بر تقدیری که صاحب
بدعت توفیق پشیمانی و انابت یابد و باز گشت تواند نشاید که آن
توبه را شایسته قبول درگاه الهی دانند تا کسانی را که گمراه کرده باشد آگاه
نکند و یک یک را از آن گمراهی بر نگرداند بلکه بمجرد این نیز امیدوار

حصول استجابت وقبول انابت نتواند بود وهنوز از استجاب
عقاب نتواند آسود مگر فریقی را که گمراهی گمراه شدگان فریب او بواسطه
یا بی‌واسطه در بوادی غوایت انداخته هدایت نماید وطریق هدایت
جز آن نیست که از روی انصاف نزدیکان بیگان اعتراف باعتساف
خود آورده سیاهی تباهی بصیقل عذرخواهی بزدایند وازالت آثار
ضلالت از قلوب فریفتگان در آن حالت میسر تواند گردید که نشان
مکان همگان را تواند شناخت وبصحبت همگان تواند رسید که اگر
پیش از تحقق شرایط حصول کرامت ندامت در نهاد متحمل این وخامت
بعضی از فریفتگان نابکار راه سفری دور ودراز در پیش گیرد تا بعضی را
بعد از استقرار آثار اغترار ورسوخ عقیدهٔ باطل در دل ناگهان اجل
بی‌زنهار در رسد وبمیرد صفحهٔ تباه کاری بنکاریش ارقام ندامت
وشرمساری هیچ تدبیر اثر نقوش کامکاری نپذیرد ونیز گاه باشد که
گفتار نخستین آن منحوس بدعت طراز در دلهای منکوس مریدان دین
باز چندان تاثیر نماید که بگفتار اخیر آن تیره ضمیر بل بنکیر هیچ ندیم
اصلاح پذیر نباشد وغشاوت عمایت از بصایر غوایت بتبصیر هدایت
نزداید **مثل** در خبر است از حضرت صادق علیه السلام که
در زمان پیشین مردی بود در تحصیل دنیا ابرام چندان که در مراصل
حلال بهر طرف شتافتی ودستی بر آن نیافتی وهرچند در مسالک حرام

دوبدی بجایی نرسیدی پس در آن هنگام شیطان فرصت اغوا
یافت وبجانب آن بیچاره شتافت وگفت ای ناکام چندان که رخش
اهتمام بسوی تحصیل حلال وحرام تاختی سودی نرسیدی وکاری
نساختی اکنون بیا تا دلالت کنم ترا بر کاری که دنیا بدون تعب طلب
بسوی تو آید وروز بروز افزاید وبدان وسیله جمعی دست ارادت
باطاعت گشایند وفریقی پای تکاپو در راه متابعت فرسایند دنیا طلب
چون نوید مال وجاه زیاده شنید اجابت نموده بامید وفای وعدهٔ
آن مرید ادمید شیطان گفت تدبیری جز آن نیست که بدعتی در دین
سازی ومردمان را دنبال آن اندازی پس آیینی تازه نمودار کرداسنید
ومردمان را بمتابعت آن از طریق حق کیبانید بی‌خردان چون آیین تازه
دیدند وبدان گرویدند آن نابکار بکام روای مال وجاه گردید وبمنتهای
متمنا رسید وبعد از چندی که بفکر افتاد وتامل نمود از آن کردار ناهنجار
بغایت سوگوار گردید وپشیمان بود پس با خود گفت دیدی چه کردم وچه
ساختم آیینی در دین اختراع نمودم ومردمان را از پی آن انداختم چاره
جز آن نمی‌بینم وتدبیری جز آن نمیدانم که بسوی یکان یکان روم وهمگان
را از آن راه باطل برگردانم پس بملاقات یک یک از آن مریدان که باجابت
آن گرویده بودند شتافت وچندانکه مبالغه در اظهار فساد اعتقاد
سابق بکار داشت اثر رجوع از باطل بجانب حق در هیچ یک نیافت

میگفت که این پیش من اختراع کرده من بود بنیروی غوانی و
نافرمانی میگفتند حاشا بلکه حق است لازم الاذعان از مراسم ایمانی
و تو اکنون از دین خود برگشته و حیرانی و آنچه میگوئی نمیگوئی
مگر از روی حیرت زدگی و نادانی پس چون اصرار ایشان را در امتناع
از قبول حق ازمود زنجیری بر گردن خود نهاد و سر زنجیر را بمیخی محکم نمود
و بر خود لازم ساخت که تا خدای تعالی توبه او را بر پذیرد قبول ننماید آن زنجیر
از گردن نگشاید و از وثاق آن بنا سازید پس از آنجا که خداوند مجید وحی
بیکی از پیغمبران آن زمان رسید که بآن نافرمان بگو که بعزت و جلال
من سوگند که اگر چندان مرا خوانی که در پیکرت پیوسته نماند بندی
ببند و گسسته گردد هر پیوندی از پیوندهای اجزا ات ترا اجابت نکنم
و نشنوم و سوزش ترا در این پوزش بچیزی نگیرم تا آن کس را که بر بدعت
و اختراع تو مرده باشد بر نگردانی یعنی ناچار باید که در خسار ابدی بندی
و در صغار جاودانی مانی فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا
لیضل الناس بغیر علم ان الله لا یهدی القوم الظالمین

گفتار سیم در نکوهش سکوت و آرام هنگام ظهور بدعت در شرائع اسلام

راه نمایان جوالب کرامت فراوان و سوالب هوان نمایان ترغیب کرده
در نکوهش و نائب بدعت اندیشان فرموده اند و ترهیب شدید
از سرزنش ناکردن اختراع کیشان و ساکت بودن از اتباع ابتداع

ایشان نموده اند تا دور گردان مراحل رشد و رشاد طمع در فساد
و افساد نتوانند و تشنه لبان مناهل الطاعت و انقیاد را بوسیله
حق وانمودن باطل از جادهٔ صواب و سداد نگردانند و این معنی
خرد پرور در خبر معتبر از حضرت پیغمبر باین عبارت خجسته اثر
ورود یافته اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه
فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله یعنی هر گاه در امت من بدعتها
نمودار شود پس باید که دانا نادانی خود را اظهار کند پس هر کس دانا
و اهمال ورزد لعنت خدا بر او باشد و هم پرتو هدایت آن سرور در روایت
دیگر بدین الفاظ در است گستر تافته اذا رایتم اهل البدع و الریب
من بعدی فاظهروا البراءة منهم و اکثروا من سبهم و القول فیهم و الوقیعة
و باهتوهم حتی لا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام و یحذرهم الناس و لا
یتعلمون من بدعهم شیئا یکتب الله لکم بذلک الحسنات و یرفع
لکم به الدرجات حاصل مضمون اینست که هر گاه بعد از من بدعت کنندگان
و شک آورندگان و تهمت بندان دین را ببینید اظهار بیزاری از ایشان
کنید و بسیار دشنام دهید و از بسیاری غیبت و بدگوئی از ایشان
مباشید و ناگهان بر سر ایشان روید و خصومت کنید و ایشان را
ساکت و حیران گردانید و آسوده مگذارید و از ستیزه و جالش باک
مدارید تا این که طمع فتنه و فساد نکنند و مراسم شریعت را دیگرگون

نکرداانند و مردمان از ایشان بر حذر باشند و از بدعتها که اختراع
کرده باشند چیزی فرا نگیرند و گمراه نگردند پس اگر شما سخن بشنوید و
چنان که گفته شد با اهل بدعت و تهمت معامله کنید خدای تعالی
بپاداش آن حسنات برای شما مینویسد و درجات از برای شما بلند
میگرداند هی هی ببین ببصیرت نگاه کن و ببین در فظاعت شناعت
این خیره سران بدعت گزین با آنکه غیبت همگنان و فاش کردن
عیوب اهل ایمان بمثابه خوردن گوشت مردگانست ارتکاب اغتیاب
بدعت کیشان و سد باب ارتیاب ایشان بمقتضای امتثال اینزاوام
واجب الاذعان در عداد فرایض اعیان و مثمر ازدیاد کرامت جاودانست
و اهمال امتثال آن از جوالب وصول لعنت یزدان و از سوالب قبول
رحمت پروردگار جهان است **فصل** قطع نظر از ورود روایات
در وجوب ستیزه و حرمت سباب بهنگام ظهور مبتدعات پوشیده
نتواند بود از انظار دیده وران مواقف شهود که هرگاه زمره دانشوران
که پاسبانان مراسم شریعت و حارسان معالم دینند در حالت شیوع
بدع مستنکر از فتنه انگیزان ضلالت گستر در گریزگاه اعراض
نظر و اغماض بصر نشینند باندک فرصتی قواعد ملت خیر البشر و شعایر
شرع انور را از بروز برگشته نابینایان مصادر و موارد عیب و هنر
ببینند مرید و مراد فریفتگان دواعی فساد و افساد در اطراف قری و

اکناف بلاد پا از جاده اطاعت و انقیاد بیرون نهاده و در
چراگاه نفار و شراد افتاده و رؤسا و اذناب ارباب بدعت و
ارتیاب در هر باب دست و زبان بخلاف صدق و صواب گشاده
باراده اکتساب مال و جاه زیاده مرافقت مهجور و مرفوض داران
هوس پرور را از مفارقت مسنون و مفروض در مهاوی نفور و مغاوی
غرور انداخته مراملت دیوان رحیم عقلان زنیم را از ملازمت طریق
مستقیم و متابعت دین قویم نگون سار قعر جحیم و سوگوار عذاب الیم
ساخته مزخرفات اقاصیص و اقاویل سالکان مسالک تنزیه و تهلیل
را بایماء خیال محال تشبیه و تعطیل گردانیده و مزیفات اکاذیب
و اباطیل ناسکان مناسک توحید و تمجید را بتسویل تنزیلات تنزیل
و تاویلات علیل از اتباع حجت و اقتفای دلیل کیابنده اختراع
جهال و اسافل با اغفال الاخوه و ابغال در باطل ناقض اوضاع براهین
و دلایل گردانیده ابتداع ضلال و اراذل بتمویه حالی و تزیین عاطل
اساس اصول و فروع مسایل با ازمه باشیده و بالجمله مداهنه و
مساهله دانشمندان خجسته کردار در تکبیر و انکار مبتدعان نابکار
کار بجایی رسانده که داور بردبار بیکبار بیگناه و گناهکار را مشمول
عقوبت بی زنهار گرداند و نموداری از آثار شقوت اشرار بمذاق اخیار
اخیار چشاند و بمقتضای این فقرات که در اثنای بعضی از روایات

ازحضرت امام محمد باقر علیه السلام ثابت الورودست دربیان
عقوبات سکوت وشتابت بهنکام شیوع منکرات برهیچ یک
نبخشاید وازهیچ یک نکذرانند هنالك یتم غضب الله علیهم فیعمهم
بعقابه فیهلك الابرار فی دار الفجار والصغار فی دار الکبار یعنی
دران مقام غضب خدای تعالی بران کروه زشت کردار تمام میکردد پس
عقوبتش همه را فرامی کیرد وهیچ یک را فرونمیکذارد ودران صورت
نیکان درقرارکاه بدان هلاك میشوند وکودکان درمنازل بزرکان
تباه میکردند فصل ازجمله اثاری که مشید سخنان مذکورات
این حکایتست که در ذیل همین روایت عبرت افزای خداوندان تنبه
وشعورست ازجانب خدای عزوجل بحضرت شعیب پیغمبر وحی رسید
که من صد هزار نفر از قوم ترا معذب خواهم کردانید چهل هزار از اشرار بد
کردار وشصت هزار از نیکان ستوده اطوار شعیب کفت ای پروردکار
سبب عذاب بدکرداران هویداست اما عذاب کردن نیکان چه
سبب تواند داشت وچراست خدای عزشانه وحی فرستاد که با
اهل معاصی مداهنه نمایند وبهنکام غضب من خشمکین نکردند
وبغضب نیایند وازامام جعفر صادق علیه السلام روایتست
که ایزد تعالی دو فرشته را بسوی اهل بلدی فرستاد که ان بلد را
نکون سار کردانند وساکنان انرا بهلاك رسانند چون فرشتکان

بان

بان مکان رسیدند مردی را خداخوان وزاری کنان دیدند پس یکی
ازفرشتکان بان دیکر کفت ایا این مرد تضرع کننده را نمی بینی یعنی
باید که برای رعایت او دست از اهلاك سایر جماعت کشیم ودامن
از ویران کردن در چینیم کفت این مرد را دیدیم ودرنظر من نیز نمود
لیکن بمجرد این پندار دست از کار نشاید کشید وفرمان بردار پروردکار
باید بود جواب داد که بی باك دست باهلاك خلق کثیر نکشاییم تا دیکر
بار بسوی پروردکار بازکشت نماییم پس بهنکام بازکشت بسوی ایزد متعال
انچه دیده بود از صورت حال ان خجسته ابتهال باز نمود خطاب رسید
که از فرموده تخلف نشاید ورزید وفریفته عبادت ان بی سعادت
نباید کردید چه او مردیست که هرکز از برای رضای من رنك رویش
نیفروخته ومتغیر نکردیده ومرادانست که هرکز درراه خشنودی خدای
عزوعلا غضب ناك وخشم الود نشده هرچند سرکشی وعصیان ان
کناه کاران دیده وحضرت امام محمد باقر علیه السلام ازجد خود رسول
خدا صلی الله علیه واله روایت کرده که انحضرت کفته من طلب
مرضاة الناس بما یسخط الله تعالی کان حامده من الناس ذاما ومن
اثر طاعة الله تعالی بما یغضب الناس کفاه الله تعالی عداوة کل عدو وحسد
کل حاسد وبغی کل باغ وکان الله تعالی له ناصرا وظهیرا یعنی هر
کس خشنودی مردمان را طلب کند بکاری که خدای عزوجل را بغضب ارد

ستایش کنندهٔ او از مردمان مذمت او خواهد نمود و بدگویی او
خواهد کرد بد و هر کس فرمان برداری خدای اختیار کند بکاری
که مردمان را بغضب ارد خدای تعالی دشمنی هر دشمنی را و حسد
بردن هر حسودی را و سرکشی هر سرکشی را از و کفایت خواهد کرد
و هیچ گونه ضرری از ان جماعت بدو نخواهد رسید و خدای عز و جل
مددکار و پشتبان او خواهد بود **فصل** اکنون که استفسار
مضامین این اخبار ساطع الانوار بمسامع تشنه لبان مشارع استبصار
رسانید و استسفار صباح این اثار درر نثار در انظار دیده وران
مراصد ایراد و اصدار نمودار کردانید که بهنکام ظهور بدع و شیوع
امور مخترع بر مهاد مداهنه نشاید غنود و در بستر مساهله نشاید
ارمید بلکه زبان تقریع و تشنیع باید کشود و متوسدان وسادهٔ
اهتداء و تقلید را از اغواء و افساد متقلدان قلادهٔ اختراع و
تشریع اکاه باید کردانید باید دانست که هرکاه ترهیب و تحذیر دانشوران
دین پرور در تغییر بدعت و نکیر منکر بی اثر ماند و پند خردمندان
ارجمند پیوند کوششان ناپسند ادنا و فرمانی افرینندهٔ پست و بلند
نکسلانند نشاید که انان با ایشان مصاحبت و مکاشرت نمایند
بلکه باید طریق مجانبت و منافرت پیمایند تا امیزش سرکشتکان بوادی
خودسری و عوانی نازع لباس فرخندکیست و رافع اساس پشیمانی

واشنایی بیکانکان ابادی بندکی و خجسته فرمانی سوزنده بال
و پر اسایش دو جهانی است و فروزندهٔ اتش خشم ربانی و در بعضی
از روایات نبوی که مشتمل است بر قصهٔ بنی اسرائیل مذکور است
که نهاهم علماؤهم عن المعاصی فلم ینتهوا فجالسوهم فی مجالسهم و
واکلوهم و شاربوهم فضرب الله قلوب بعضهم ببعض و لعنهم
علی لسان داود و عیسی بن مریم یعنی علمای ان کروه ایشان را از
کناهان منع کردند و ایشان سخن علما نشنیدند و باز نه ایستادند پس
علما با ایشان هم نشینی نمودند و در خوردن و اشامیدن با یکدیکر بودند
پس خدای عز و جل دلهای اینان و انان را بر یکدیکر زد و همانا مراد
ان باشد که باهم امیخت و یکسان کردانید و همکان را بر زبان داود
و عیسی ملعون و از رحمت خود دور ساخته بهوان جاودان رسانید
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که باصحاب
خود فرموده لا تصحبوا اهل البدع و لا تجالسوهم فتصیروا عند الله
کواحد منهم یعنی با انان که بدعتها کنند مصاحبت و هم نشینی مکنید
که اکر چنین کنید چنان شوید که در پیش خدای تعالی مانند یکی از ایشان
باشید پس کفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله کفته المرء علی دین
خلیله و قرینه و هم از حضرت صادق علیه السلام منقول است
لا ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلسا یعصی الله فیه و لا یقدر علی تغییره

سزاوار نیست که مؤمن در مجلسی نشیند که دران معصیت خدای
کنند واو قادر بر تغییر ان نباشد وازاله ان نتواند وبالجمله بادنی
تاملی در مشاعر معاشر خرد پروران مسعود تواند نمود که وخامت
ندامت نکوهیده اعتقادی که از مقام سلامت کرامت مرافقت
وموافقت احباب بندگی رب الارباب برخیزد ودر نادی اعادی
سراسر ابادی نشیند وبامید دریافت لوازم خنیاگری وادراک
ثمرات شادی از جمیع حرکات طبیعی وارادی مجالس چرخ زنان دوام
شادی گزیند چه خواهد بود **فصل** بعد ازان که وجوب تکفیر
وانکار نمودار گردید ووخامت مداهنت وعقوبت سکوت بثبوت
رسید نشاید که حامی بیضه تتبع مسالک پرستاری وحارس حوزه
تشیع خاندان رسالت وپیغامگذاری بفریب نعیقی اوباش واوغام
مانند اصحاب سفیان واذناب عباد فطرت خداداد را از دست
گذارد وبنعیق فریقی از گمگشتگان بوادی لجاج وعناد نقش پندیزدا
سداد اعتقاد بر لوح انقیاد نگارد ودرین مقام قرار داد طایفه
ازین صوفیان تیره نهاد را که در بسی از مسایل باطل را حق وحق را
باطل می پندارند ولعنت کردن هیچ شخصی از اشخاص اشقیا را بخصوص
جایز نمی شمارند قبول کند وباور دارد واین طایفه عنقریب از
انهدام قواعد لازم الاحکام انچه را درین مقام صلح کل نام نهاده

وجمعی از لئام کالانعام را از فضایل ان خبر داده اند که با هیچ یک
از ملاحده وکفار بد نباید بود وبا جمیع فسقه وفجار تواضع ومهربانی
باید نمود از جمله تسویلات شیطانیست وباور داشتن از مخصوص
گروهی است که برکت کشف اسرار وحرکت رقص نا هنجار ایشان را واصل
مقامی ساخته باشد که ازان بلندتر مقامی نتواند بود ونیست اکنون
بعد از استعاذه وهراس از شرایین وسواس گوش هوش فرا دار تا بدانی
که اساس قیاس این فرقه حق ناشناس بر حیثیت میگویند مدار سعادت
وشقاوت بر عاقبت کار است وعاقبت کار هر یک از ابرار وفجار از
نظر اغیار مستور است وپوشیده وهیچ افریده نتواند دانست که افریننده
جل شانه برای او چه خواسته از خیرات وشرور وچه مقدر کرده است
بنا برین دانشوران پارع را بر گمراهان مبتدع رجحان نشاید داد و
نشاید گزید وظلم اندیشان بی باک را با حق پرستان متشرع بیک
نظر باید دید باصلحای نیکوکار وفجار مردم ازار یکسان معامله
باید نمود وهر کس دل بعداوت بست یا دست وزبان بازار گشود در
اخر کار پشیمان خواهد بود زیرا که تواند بود کافر وفاجر از کفر وفجور
برگردد وبا اسلام وصلاح بمیرد وتواند بود که متعبد متشرع
فاسق ومبتدع شود وراه معصیت وبدعت پیش گیرد ویکی از
مشاهیر ایشان چندان مبالغه درین گفتار نا هنجار بکار برده که

یزید پلید بد اغاز را نیز مستوجب لعنت پروردکار ندانسته و لعن او را
نپسندیده و گفته بر تقدیری که کردار یزید بد بوده باشد و ناپسندیده
چون عاقبتها مستورست و از نظر خلایق پوشیده بچه طریق توان دانست
که از ان کردار باز گشت ننموده و پشیمان نگردیده شاید که توبه کرده
باشد و بمقامی عالی از مقامات اولیاء الله رسیده **فصل**
و همین صوفی ضلالت گزیده که گلهای رنگارنگ عمایت و غوایت
از گلزار ریاضت چیده و بگمان بی خردان نیک و بد کردار و گفتار هم
کس را بمعیار اعتبار سنجیده بهنگامی که در مقام تدقیق نظر و تحقیق خطر نورده
و انصاف ورزیده بگفتن این سخنان نکوهیده مریدان را اگاه گردانیده و
با امید تمیز خطا از صواب درین باب چنین گفته لعن کردن عبارت
از دور ساختن از خدای عز و جل و ان جایز نیست مگر بر کسی که موصوف باشد
بصفتی که بسبب ان خدا او را از خود دور سازد و دور اند و ان صفت امرست
غیبی که جز خدا کسی نمیداند مگر پیغمبر اگر خدای عز و جل او را اگاه کرد اند
و بعد از ین گفته صفاتی که مقتضی لعن تواند بود کفرست و بدعت و
فسق و لعن کردن مردمان بعلت اتصاف باین صفات سه کانه سه
مرتبه دارد یکی اینکه بلفظ عام لعن کنند و گویند لعنت بر کافران و
بدعت کنندگان و فاسقان دوم اینکه بعضی از اصناف کفار و فساق
را بخصوص لعن کنند و گویند لعنت خدای بر یهود و نصاری و مجوس

و خوارج و زنادقه و ظالمان و رباخواران و مانندان و این جایزست
بشرط انکه تابع شرع باشند و تجاوز روا ندارند از الفاظ قران
اما از ین جمله اصناف اهل بدعت را لعنت جایز نیست و نتوان
چه لعنت بر مبتدعان کاری است منکر و امری است عظیم الخطر زیرا
که دلایل و وسایل شناختن بدعت و جدا ساختن ان از موجبات قربت
پنهانست از نظر هر دیده ور پس هرگاه لعنت کنند شخصی را بعلت ارتکاب
بدعت او نیز لعنت کننده را لعن خواهد نمود بمجرد همین تهمت و شیوع
این کار باعث فتنه و فساد بسیار خواهد گردید و مسلمانان با یکدیگر
دشمنی و عناد خواهند ورزید مرتبه سیم انست که شخصی را بخصوص
نام برند و زبان بلعن او گشایند و بر دوری او از رحمت خدای جل شانه
حکم جزم نمایند و این کاری است نا استوار و درختی است زهر بار که در
سایه ان نتوان اسود هر چند بیقین دانند که ان شخص بالفعل بت پرست
است یا جهود یا در سلک ظالمان و فاسقان معدود زیرا که معلوم
نیست که عاقبت او چه خواهد بود مگر دانند که مانند ابو جهل و فرعون
کافر مرده و اصرار داشته در انکار و جحود از ین جهت که لعنت حکم است
بر خدای عز و جل باین که ان شخص را از خود دور گردانیده و این حکم بمجرد
حالتی که پایانش معلوم نباشد جرا نیست ناپسندیده اینست محصول
تحقیقات این صوفی مرتاب درین باب کذلک یضل الله من هو مسرف کذاب

فصل وشخصی دیگر ازین صوفیان ریاضت کشیده که با وجود
کشف اسرار حقایق آشکار و دقایق پوشیده ثواب دعای صنمی قریش
را نشنیده و ندانسته که داعی بآن همان است که در روز وقعهٔ بدر و غزوهٔ
حنین عهد اصحاب سید ثقلین هزار هزار تیر بروی دشمنان دین کشیده
و با استبصار رموز عرفان که در استشمام فوایح روایح آن غنچه سان
بخود پیچیده یک گل بها از گلزار فوائد عواید بیشمار مواظبت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در قنوت وتر بخواندن این دعا نچیده و
لعن کردن حضرت صادق علیه السلام چهار مرد و چهار زن از
اشقیای این امت را بعد از هر نماز فریضه باور نداشته یا باور نرسیده
هنگامی که صلاح حال در صلح کل دیده و پیروی پیران ضلالت گستر
گزیده و پیروی حق را نپسندیده میگوید دل را بعداوت هیچ کس نباید
آلود و زبان بلعن هیچ آفریده نباید گشود چه اگر شخصی را که لعن میکنی در
واقع مستوجب لعنت الهی است لعنت باو خواهد رسید و از رحمت
خدای نومید خواهد گردید بدون اینکه او را لعن کنی و سخنی ناسزا گویی
و اگر مستحق لعنت نیست گناه این جرأت در نامهٔ اعمال تو میماند و این
لعنت سببی باو نمیرساند این سخن نیز مانند سخنان صوفی نخستین در
حق کسانی که مجهول باشند بنابر روایت الوقوف عند الشبهات خیر من
الاقتحام فی الهلکات معقول و مقبول تواند بود نه نسبت بسر گشتگان

وقعهٔ احد

بیابان جهالت و ضلالت و پابستگان زندان غوایت و جحود که اگر
این تفصیل را بکنار گذارند و گفتار این صوفی را بر وجهی که او پنداشته
در حق جمیع منافقین و کفار استوار پندارند لازم آید که درود بر انبیا
و درخواستن سایر مطالب و مآرب از خدای عز و علا همه را باطل و بی حاصل
شمارند و خطاب یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما را
ناشنیده انگارند و گویند اگر سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم
مستحق صلوة و درود باشد از جانب خداوند ودود هر اینه بدو
خواهد رسید بدون اینکه تو درخواست کنی و لب بجنبانی و اگر مستحق
آن نیست چه ضرورت داعی است که آنچه را خدا نخواسته و مقدر نساخته
از و جل شانه درخواست کنی بنیروی جرأت از روی نادانی کلا بل ران علی
قلوبهم ما کانوا یکسبون فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم
الذی یوعدون جمعی از صوفیان که افسار تقلید خانوادهٔ ارشاد و
تسدید را از سر بیرون انداخته اند و فطرت خدا داد را در تمیز افعال و
اقوال پسندیده و ناپسند سرنگون ساخته رایت غوایت افراخته اند
چندان ندانسته اند که همچنان که پروردگار را نهان و آشکار گاه قوت
اقتدارش در ازاحت ملمات رشته کامکاری ارباب حاجات را
از برکات حرکات خجسته اثر گسسته گاه عنایت بی پایانش در کفایت مهمات
سلسله اسباب و مسببات را بیکدیگر پیوسته فضیلت دعا را

کسی میداند که دل بولایت ائمهٔ انام علیهم السلام بسته باشد
و در راه التماس اقتباس انوار آثار ایشان پای اهتمام خسته هیچ فنی از
فنون عبادات را با دعا نتوان سنجید و فضیلت آنرا با فضیلت سایر
موجبات قربت برابر نتوان دید **فصل** از جمله آیاتی که ترغیب
بدعا و ترهیب از استکبار فرموده و دعا کردن را بندگی باز نموده ادعونی
استجب لکم بخوانید مرا و طلب کنید از من تا روا کردانم برای شما حاجتی را
که خواسته اید ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم
داخرین بدرستی که آنان که استکبار میورزند از بندگی من و کردنکشی
میکنند از طلب کردن زود باشد که داخل دوزخ شوند در حالتی که خوار
و ذلیل باشند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست
که نزد خدای منزلتی است که بغیر از طلب بان نتوان رسید و کفته اکر کسی دهان
خود را از طلب ببندد و حاجت خود را از خدای نخواهد چیزی باو داده
نشود پس باید که ازو طلب کنی تا بمطلوب رسی بدرستی که هیچ دری را
نکوبند مکر آنکه برای کوبنده آن کشایش یابد و از آن حضرت پرسیدند
از حال دو کس که یکی از ایشان بنماز ایستد و نماز میکرده باشد تا صبح نمودا
شود و آن دیکر بنشیند و بدعا اشتغال نماید کدام یک از این دو منزلتش
افزون تر باشد کفت دعا کردن نیکوترست و از جمله برکات دعوات
که در تضاعیف روایات وارد شده آنست که دعا روزی فراوان کرداند

ودفع

و دفع بلا و رد قضا کند و از شر بد اندیشان و عداوت کیشان رستکاری
دهد و در هلاک دشمنان عنید بران تر از نیزه حدید باشد و از این
جهات دعا را سپر مؤمن و سلاح انبیا و کلید کارسازی دنیا و عقبی
نام نهاده زیاده از حد احصا ستوده اند و همواره دوستداران و
پیروان خود را بملازمت و مزاولت آن ترغیبات نمایان میفرموده اند
و خود نیز همواره بمناجات کافی مهمات رطب اللسان میبوده اند و
همچنانکه دعا کردن بهترین عباداتست درود بر پیغمبر و اهل بیت آن
سرور فرستادن بهترین دعواتست در حدیث ابو بصیر مذکورست
که هرکاه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یاد کرده شود درود بسیار
فرستید که هر کس یک درود بران سرور فرستد خدای عز و جل هزار
درود در جمله هزار صف از فرشتکان برو فرستد و هیچ چیز از آنچه
خدای آفریده باقی نماند مکر آنکه بران بنده که درود فرستاده باشد
درود فرستد برای درود فرستادن خدا و فرشتکان پس هر کس رغبت
در چنین نعمتی نکند هر اینه نادان باشد و مغرور یعنی فریفته و سلوک
ناهنجار و خدا و رسول خدا و ائمهٔ هدی ازو بیزار اسحق بن فروخ از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که هر کس ده نوبت بران حضرت و
اهل بیت آن حضرت صلوة فرستد خدای تعالی و ملایکه صد بار
برو صلوة فرستند و هر کس صد بار صلوة فرستد خدای عز و جل و

ملائکه هزار بار و هم ازان حضرت روایتست که هرکس را بسوی
خدا حاجتی باشد و خواهد که ان حاجت بر اید باید که در دعا ابتدا و
ختم بدرود محمد و ال محمد صلی الله علیه وعلیهم نماید تا حاجت روا کردد
وکار کشاید پس بدرستی که خدای تعالی کریمترست ازان که اغاز
وانجام دعا را قبول کند و بپذیرد و مابین این وان را رد کند و بجزی
نکیرد چه درود بریشان فرستادن دعاییست که از خدای عز و
علا محجوب نمی ماند یعنی ازو بر نمیکردانند و بعز اجابت میرسانند

گفتار چهارم در ستایش ذکر پروردگار و اشعار باختلاف اصناف اذکار

افرینندهٔ جهان در تصاریف ایات باهرات قران یاد کنندکان خود را
ستوده و ترغیب بسیار باکثار ذکر نموده ازان جمله یا ایها الذین امنوا
اذکروا الله ذکرا کثیرا ای ان کسانی که کرویده اند و کردن نهاده
یاد کنید خدای را یاد کردن بسیار و سبحوه و تسبیح او بجای ارید یعنی او را
جل شانه از انچه سزاوار او نباشد پاک و پاکیزه شمارید بکرة اول روز
واصیلا از عصر تا شام و میتواند بود که مراد از اول و اخر روز استمرار
باشد و دوام یعنی سراسر اوقات بذکر و تسبیح او مشغول باشید و مؤید
این معنی است حدیثی که در جامع کافی از امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که هیچ چیز نیست مکر انیکه حدی دارد محدود که ان را تجاوز
نشاید نمود بجز ذکر که ان را حدی نیست که بران نباید افزود پس سبیل

اجمال اشاره بحدود صلوة و صیام و حج بیت الله الحرام نموده دیکر
بار ذکر خدا را از سایر عبادت تنها باین جدا ساخت که خشنود بقلیل ان
نباید بود بعد ازان شیوه امام محمد باقر را علیه السلام در ادامت ذکر
معبود بپاس الفاظ نبیه و رود بیان نمود کان ابی کثیر الذکر لقد
کنت امشی معه و انه لیذکر الله و اکل معه الطعام و انه لیذکر الله
ولقد کان یحدث القوم و لا یشغله ذلک عن ذکر الله و کنت
اری لسانه لازقا بحنکه یقول لا اله الا الله یعنی پدرم بسیار ذاکر بود
چنان که هرکاه در راه رفتن با او میبودم و هرکاه در طعام خوردن
رفاقت مینمودم همواره ذکر میکرد و یاد خدای مینمود و همچنان در ان اثنا
که با مردمان زبان بسخن میکشود در هیچ حالی از احوال وا نمیکذاشت
و میدیدم که زبانش بگفتن لا اله الا الله پیوستکی بکام مبدا کشت
وازان جمله واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و یاد خدای بسیار کنید
شاید بدان وسیله رستکار شوید و بمقصود رسید و ازان جمله
در ستایش کروهی کفته رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله مردمانی
که باز نمیدارد و غافل نمیکرداند ایشان را هیچ کونه تجارتی و بیعی از
یاد خدای یعنی در حال خرید و فروخت نیز بذکر خدا اشتغال میداشتند
و طریق بندکی می سپارند و ازان جمله در نکوهش کروهی کفته و لا
یذکرون الله الا قلیلا یاد نمیکنند خدای را مکر اندکی

فصل در بیان آیات کتاب مبین است و روایات ماثوره از ائمه
دین که در ستایش این گوهر ثمین است از آن جمله روایت الذاکر الله فی
الغافلین کالمقاتل فی الفارین که از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام ماثور است محرک دواعی خداوندان ذکا و شعور است و بطریق دیگر
از حضرت پیغمبر بعبارت ذاکر الله فی الغافلین کالمقاتل عن الفارین و
المقاتل عن الفارین له الجنة مذکور است یعنی یاد کننده خدای تعالی در میان
غافلان مانند جهاد کننده است از جماعت گریختگان و جهاد کننده
از گریختگان مر او راست بهشت جاودان مؤلف رساله میگوید در این
این رعایت وافی هدایت تنبیه است که حال و بال و نکال کسانی که غافل باشند
از یاداوری معبود چه خواهد بود همچنان که عاقبت فرار از صولت کفار
فساد دنیا و خرابی دین است و بیقرار و از کارزار کوتاه ماندن و در وادی
نامرادی سوگوار بسر بردن و این افروزنده آتش خشم جان افزاست و نعمت
غفلت از یاد پروردگار خاک مذلت و صغار بر رخسار زندگانی بیختن است
و با هواجس وساوس شیطانی و همزات خطرات امانی زیستن از شادی
آبادی سرافرازی جاودانی گریختن است و از جمله اخباری که هادم اساس
غفلت و رافع بنیان یاداوریست من اکثر ذکر الله احبه الله که از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مروی است و هم از آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بیکی از بزرگان صحابه گفته بدرستی که

دوسترین شما نزد خدای تعالی آنکس باشد که یاد خدای بیشتر کند
و از آن حضرت پرسیدند که کیست بهترین اهل مسجد گفت آنکه بیشتر
یاد خدای کند و گفت هر کس زبان ذکر کننده داده شده پس بدرستی
که نیکی دنیا و آخرت باو داده شده و از امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده اند که پیروان ما آنانند که یاد خدا بسیار کنند هر گاه تنها
مانند و اینکه نیست مجلسی که نیکان و بدان در آن فراهم آیند پس یاد
خدای ناکرده از آن مجلس برخیزند مگر آنکه آن مجلس حسرت باشد بر ایشان
روز قیامت و این که ایزد تعالی وحی فرستاد بحضرت موسی که ای
موسی شادمان مشو بسیاری مال و یاد مرا فرو مگذار در هیچ حال
پس بدرستی که بسیاری مال گناهان را از یاد میبرد و یاد ناکردن من
دلها را سخت میگرداند و در روایتی دیگر وارد است که فراموش مکن
مرا در هیچ حال پس بدرستی که فراموشی من دلها را میمیراند و هم از
حضرت موسی علی نبینا و آله علیه السلام مروی است که گفت
بار خدایا مجلسی چند بر من گذرد که ترا گرامی دارم و برتر شمارم از آن
که در آن احوال یاد تو بر زبان آرم پس ندا رسید از جانب کبریا جل و علا
که ای موسی یاد من نیکوست در هر حالتی از حالتها **فصل**
و در بعضی اخبار ائمه اطهار علیهم السلام مذکور است که خانه که
تلاوت قرآن و ذکر خدای در آن کنند برکت از بسیار باشد و فرشتگان

انجا حاضر شوند و دیوان ازان دوری جویند و ان خانه برای اهل اسمان
روشن و نمایان باشد چنان که ستاره درخشنده برای اهل زمین
و خانه که تلاوت قران و ذکر خدای دران نکنند برکت ان کم باشد و
فرشتکان ازان دوری جویند و دیوان دران حاضر کردند و بتحقیق
که رسول خدای صلی الله علیه واله کفت اکاه باشید تا خبر دهم شمارا
بنیکوتر کرداری که از شما سر زند و ان در درجات شما بالاتر و نزد
خداوند شما پاکیزه تر و از برای شما بهتر از دینار و درهم بود و بهتر از ان
که با دشمنان دین کارزار کنید و ایشان را بکشید و ایشان شما را کشند
کفتند بلی کفت ذکر کردن بسیار و از جمله اسرار نهانی که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه واله وسلم ابوذر را ازان اکاه کرده و خبر داده این است
هیچ بامدادی و شبانکاهی نکذرد مکر انکه بعضی از قطعات زمین بعضی
دیکر را ندا کنند که ای همسایه ایا یاد خدای کننده بر تو کذشته یا بندهٔ
پیشانی خود را در مقام فروتنی و سجود برای خشنودی معبود بر تو کذاشته
پس پارهٔ کویند اری و پارهٔ کویند نی ان قطعه که بران یکی ازین دو کار
بلند مقدار واقع شده باشد شادمانی کند و کشاده کردد و داند که زیادتی
بر دیکرها دارد و از سخنی چند که خداوند پست و بلند حضرت مسیح را بان
پند داده اینست که ای عیسی تو فانی و ناپایداری و منم باقی و پایدار
و از جانب منست روزی تو و نزد منست مقدرت هنکام رحیل تو و

بسوی منست بازکشت تو و بر منست شمار کفتار و کردار تو پس از من
خواه هر چه خواهی و از دیکری مخواه که از تو نیکو خواستن و از
من نیکو دادن ای عیسی پاکیزه ساز برای من دل خود را و بسیار یاد
کن مرا در خلوتها و بدان بتحقیق که خشنودی من در انست که زاری و
فروتنی میکرده باشی بسوی من و در یاد کردن من زنده دل باش نه مرده دل
فصل مؤلف رساله میکوید قطع نظر از ورود دلایل نقلیه و
نمود شواهد عقلیه باید پرتو نظر و پا فکنان خرد پرور برین منظر باید که
هر کاه خداوندی مانند با غایت بی نیازی و کبریا بنده پوینده نشیب
و فراز شدت و رخا را یکنفس فرو نکذارد نشاید که بنده مستمند با نهایت
مسکنت و ابتلا در تطور اطوار راحت و عنا و تفنن اوطار خوف و
رجا نفسی بی یاد او جل شانه بر ارد و هنکام تصادم هواجس ناهنجار
و تراکم وساوس رنکارنک از تمسک بعروهٔ وثقای بخشایش پروردکار
و تشبث بحبل متین مقلب قلوب و ابصار غفلت و ذهول روا دارد
وبجز ستایش و نیایش داور دربار نقشی بر لوح اندیشه اقبال و ادبار
نکارد پویندکان راه پرستاری و جویندکان ارامکاه استواری که شیوهٔ
بندکی و پرستاری دانند در قمع اخطار خرسندی و کارکزاری و رفع
اثار نژندی و سوکواری چشم توقع و امیدواری از ینبوع ینبوع تضرع
و زاری نکردانند هم مانع اغلال سلاسل خستکی و شکستکی است در

مواقع فرومانذکی ودل بستکی وهم فاتح اقفال خزائن ارجمندی وکامکاریست
در مصارع تیره بختی ونکون ساری کیست که بحمایت رعایت سلب عیوب
وکشف کروب در پناه ارامکاه الا بذکر الله تطمئن القلوب نشسته
ودر ازاحت ملمات وکفایت مهمات از عامه سمرات خطرات لازم
الشتات پیوند کسسته ودر تضاعیف اوقات وتصاریف حالات
دل بکرامت ادامت استکانت واخبات بسته وبساحت راحت
ارایش دایم الثبات ونعیم مقیم اسایش ناعم السبات نپیوسته وکیست
که از عین الحیوة روضات جنات خالدات مرادات یرتع فی ریاض
الجنة فلیکثر ذکر الله جرعه واری بذوق اعتبار چشیده ودست اتکال
برای حصول سعادت حال ومال باذیال اتصال دسیده پس بروجهی از
وجوه پسندیده که از خانواده نبوت ورسالت رسیده بنیایش معبود
تنیده وسرمایه بهبود از خداوند احسان وجود طلبیده وبمقصود
نرسیده تضرع واخبات زداینده نقوش لوح محو واثبات تواند کردید
ومثمرات هلاک ونجات را بفرمان قاضی حاجات وکافی مهمات از حال
خود تواند کیبانید ولهذا بخشاینده رغایب نعم وکشاینده خزاین کرم که
بمقتضای ابی الله ان یجری الاشیاء الا بالاسباب بنای نظام عالم
سرانجام امور طوایف امم را بر توسیط وسایط وتسبیب اسباب نهاده
باشارت خجسته انارت یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب

ابواب رحمت بحساب بر رخسار ارباب استکانت وابتهال کشاده
ودل بستکان سلسله انعقاد وانحلال تقلب احوال را بهنکام تزاحم
اسباب انتظام واختلال سر رشته نیل صوالح امانی ورد شوارد
امال بدست ارایش نیایش وافزایش سؤال داده که صحرانورد دراک حشیم
امید از پا بند هذا وذالک پوشیده پای تکاپو از جستجوی هنا وهنالک
بنده ودر جلب موجبات نجات وسلب مثمرات هلاک دست طلب
بفتراک لا اثق الا بک ولا ارجو سواک پیوندد **فصل**
اکنون که نموداری از فضایل ذکر پروردکار بمسامع ارباب تیقظ و
اصحاب اعتبار رسید از تعدد اصناف واختلاف اوصاف اذکار اکاه
باید کردید ودست اتکال باذیال اتصال محکم داشته در صحبت وعزلت
وقیام وقعود وحرکت وسکون وکفت وشنید وسایر تضاعیف اوضاع
وتصاریف احوال بمواظبت وملازمت تقدیس وتمجید صانع بی ندید
باید تنید وباید دانست که ذکر کاه بدل باشد وکاه بزبان وکاه جامع باشد
میان این وان واز این اقسام سه کانه ذکر زبانی را بدون اکاهی وهمراهی
دل بااان بسیار کم فایده وقلیل الاثر دان بخلاف ذکر قلبی که تاثیری دارد
نمایان در زدودن زنک اغترار ودرن نسیان وهمانا همین است
در کریمه وانیبوا الی ربکم مراد از انابت بندکان بسوی پروردکار
جهان واین نوع مجاری متشعبه تواند داشت ومظاهر ذوات

الافنان بعضی مجرد از تحریك زبان و بعضی بیاوری سایر جوارح و
ارکان و باید که آثار موافقت دل با زبان در جمیع اعضا سریان باشد
بهنگام تسبیح و تنزیه پروردگار و همچنین بهنگام تهلیل و تکبیر و تحمید
و استغفار و سایر صنوف ادعیه و فنون اذکار اگرچه در آن اثنا
دیده محو دیدار باشد و دست پابست کردار و پا کرم رفتار مثلا هرگاه
زبان بتلاوت کلام یزدان جنبانی و آیات قدسی سمات قران خوانی باید
چنان دانی که همانا مقصود توئی از کشف احوال القاصی والدانی و ضرب
امثال سرکشی و خجسته فرمانی و چنان وساوس شیطانی و هواجس
نفسانی را از حریم مشاعر جسمانی و روحانی دور سازی و سراسیمه و وحشت
نفور کردانی که در پوشش ابتهال نهانی چندان که کوشش کنی نتوانی
در تلاوت آیت رحمت و آیت عذاب حالتی داشته باشی صادق
الانتساب بامید مغفرت و بیم عقاب هم در مقام غیبت و هم در مقام
خطاب پس بهنگام استشمام وعد عیش رغید سنابل نوید کامروائی
جاوید امید باید چید و بهنگام وعید بطش شدید رنیاد از کنجایش
نمایش گفت و شنید بر خود باید طپید که علامات افزایش جود و وجود
سرور منظور واقفان سرائر الهی و عاکفان حظائر شعود و گاه آثار
تحزن تخوف و کآبت هراس مجرد از کثنا اشتباه و معرا از التباس لباس
فصل از جمله اصناف اذکار آنست که یك یك از نعمتهای

کوناکون که بانعام خداوند بیچون داری بنظر آری و شکرگزاری
و حقیقت شکر آنست که سراسر نعم جسمانی و روحانی را از وجل
شانه دانی و بثنا بستکی قول حصول آن شادمان بوده فراخور بضاعت
استطاعت همت برادای مراسم حسن اطاعت کاری چه شکرگزاری
عبادتیست در دل و زبان و دست و پا و چشم و گوش و عقل و هوش
و سایر مشاعر و ارکان ساری حدیث من انعم الله علیه بنعمة فعرفها
بقلبه فقد ادی شکرها اشاره بخصوص شکر جنان است و روایت
ما انعم الله علی عبد صغرت او کبرت فقال الحمد لله الا ادی
شکرها مخصوص شکر زبان است و اما شکر مشاعر و ابدان که زبان نیز
در شمار آنست چنان است که یکان یکان در عبادت یزدان به پیروی
و همراهی جنان حق الطاعت فرمان گزارند و از جراکاه خودسری رو
براه انقیاد نهاده انجه را برای از اعز بهر شرع اند بکار برند و هر یك از
نعمتهای الهی را در مصرفی موافق امتثال اوامر و نواهی از روی تیقظ و
آکاهی استعمال نموده از فساد و تباهی نکاه دارند و این معنی از مدلول
شکر النعم اجتناب المحارم آشکار است و از تفکر در محصول الا اکون
عبدا شکورا و سایر اخبار نمودار و از آن جمله آنست که هرگاه بیاد آری
که نصیبی از توفیق شکرگزاری داری آن را نیز به نیروی والا یافتکی و
هوشیاری نعمتی شماری از نعمتهای باری و بازای آن نیز شکرگزاری

گزاردن این شکر را نیز مانند شکر نخستین دانسته شک نداری
که این نیز نعمتی است طاری از موجبات شکرگزاری در نظر پویندگان
طریق پرستاری و جویندگان رحیق استواری و مراد نعمتی چند ست
از نعمتهای نامتناهی که ادراک توان بمددکاری بخشش که از معرفت داری
چه میدانی که نمیتوانی جمیع انها را در حصار احصا فراهم اری و
شماری و چون شکر هر نعمت از نعمتهای بی اندازه نعمتی است تازه که
بازای ان نیز شکری باید که دل و زبان از عهده پاسداری ان چنانکه
شاید بر نیاید باید که فارس جهان پیمای فراست عنان مرکب کیاست از
وادی اراده شکر ایادی بفضای دلگشای اقرار بعجز و انکسار گرداند و
دست استمساک بفتراک استشعار قصور از ادراک رساند **فصل**
و از ان جمله انست که فرایض حسنات و نوافل عبادات که سنت شریعت
بمزاولت و مفارقت ان جاری شده بفرمان باری بنظر تذکار دیدی پس
اندیشه کنی و بدل و زبان شکر توفیق پاسداری انچه بر منهج استواری
بجا امده باشد گزاری و همت بر تدارک تقصیر و قصور فوایت ان گماری
بنیروی دین داری از روی شرمساری و باید که در تلافی فوات ما فات
از اصول طاعات و فروع قربات میان انچه اصلا بجا نیامده و میان
انچه بجا امده لیکن بر وجهی ناستوده که شایسته قبول درگاه یزدان
نبوده فرقی ننداری و همه را یکسان شماری بتخصیص نماز که عمده فرایض

اعیان و زبده شرایط صحت ایمان است و سایر فنون اطاعت فرمان
بدون پاسداری و حق گزاری ان از شایستگی قبول بر کران است سرمایه
فوز و فلاح بندگان خجسته نهاد است بعد از تصحیح اصول اعتقاد و پیرایه
صلاح و سداد روندگان فرخنده نژاد است بسوی منزل مراد معیار
سنجیدن طاعات خردمنشان بندگی گزار و مکیال وارسیدن حسنات
راست روشان زیبندگی شعار و مصلح اعمال عزیزان ناصیه سعی
مشکور و منجح امال فرخنده فرسودگان بادیه جهد مبرور و رکن دین و ستون
پرستاری و میزان شناختن ارجمندی از زیان کاری و سرامد وسایل
سعادت پایدار و پیش اهنگ قوافل عبادت گردکار و پویندگان شوارع
پرهیزکاری بدون هدایت رعایتش بدار القرار تقرب و کامکاری
نتوانند رسید و جویندگان مشارع حق گزاری جز بعنایت حمایتش
نشانی از چشمه سار اسودگی و استواری نتوانند دید پس ناچار بنیروی
استبصار عیار نمازهای ایام گذشته را بمعیار اعتبار باید سنجید و در
تدارک ناشایستگی ارکان و اذکار ان از روی ندامت و اعتذار باید
کوشید در روایت فضیل بن یسار که در کتاب کافی و تهذیب الاحکام
مذکور است از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
ماثور است انما لک من صلوتک ما اقبلت علیه منها فان اوهمها کلها
او غفل عن ادابها لُفَّت فضرب بها وجه صاحبها یعنی از برای

تو نیست از نماز تو مگر انچه را روی دل در ان با خود داشته باشی
پس اگر نمازگزار چنان که باید بجا نیارد یا از اداب ان غفلت ورزد
ان نماز را درهم پیچند و بر روی صاحبش زنند **فصل**
و از ان جمله انست که اندیشه کنی در مرجیات تباهی و موبقات دل
سیاهی از محظورات و مکروهات مناهی پس هر چه را از صغایر و کبایر باطن
و ظاهر پیرامون مقاربت ان نگشته باشی بمقتضای ناسپاسی حدود
الهی نعمت توفیق عصمت از ان بغایت عظیم القدر شناسی از نعمتهای
نامتناهی و ناتوانی از حق سپاس قدر شناس قلبی و زبانی کم نکردانی
و نگاهی و هر چه اقدام نموده باشی بر ان از فنون گوناگون سرکشی و عصیان
بفریب نفس و شیطان بازگشت نمایی از ان و جهد بلیغ بکار فرمایی
در تدارک و تلافی طغیان هم در حقوق الله و هم در حقوق مردمان
کریمه ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم
مبصرون را اشارت بامارت این نوع ذکر دان و بمقتضای حدیث
اتبع السیئة بالحسنة تمحها تکثیر حسنات را ماحی سیئات شمار
سیما در بعضی صور که تدارک دیگر نتوان و مراد از محاسبه نفس که
ترغیب بان از ائمه دین ماثور است شمار حسنات و سیئات از برای
ادای تدارک مافات بر وجه مذکور است امام جعفر صادق علیه السلام
اصحاب خود را فرموده که بحساب خود وا رسید پیش از ان که بحساب شما

وا رسند و کردار خود را بسنجید پیش از انکه کردار شما را سنجند
پس بتحقیق که قیامت را پنجاه ایستادنگاه باشد که هر یک از انها
موضع ایستادن هزار سال بود یعنی برای محاسبه اعمال و خلاصی
از خصومت خصماء و از نکال قبایح اعمال و فضایح افعال و از حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام مرویست که از ما نیست انکس که هر روز
حساب خود نکند و بکردار خود وا نرسد پس اگر کاری شایسته کرده
از خدای عز و جل توفیق زیاده طلبد تا حسنات دیگر بر انچه کرده
باشد افزاید و اگر کاری ناپسند از او سر زده باشد بازگشت بسوی
خدا نموده بطلب امرزش گراید تا از عقوبت عاقبت اساید **فصل**
و باید دانست که افروختن اتش الم پشیمانی در نهاد انقیاد مردم
مسلمانی بعد از ابتلا بلغزش قدم از جاده خجسته فرمانی واجب
فوریست بدون جواز توقف و توانی و در صورتی که از این معنی
عاجز باشی و پاسبانی نتوانی باید که بتکلف خود را بر تاسف و تلهف
داشته عنان همت بطرف وصول حصول کرامت ندامت گردانی
تا رفته رفته کام کام فراتر نهی و رخت بخت از مقام ثانی بمقام
نخست رسانی که اخلال باین با تعذر ان بمقتضای قضای اکاذیب
امال و اباطیل امانی باعث نکال دل سیاهی است و مورث وبال
تیره روانی در خبر است که هیچ بنده نیست مگر اینکه در دلش نقطه

درخشنده و نورانیست پس هرگاه پیرامون گناه گردد و بنا فرمانی
گراید دران نشانه نورانی نشانه از سیاهی و تیرگی پدید اید پس اگر
توبه کند و بازگشت نماید زایل گردد و زداید و اگر دیگر بار عصیان
ورزد و راه تمادی در گناه بپیماید ان سیاهی نزداید بلکه رفته رفته
افزاید تا بحدی رسد که نشانه نورانی را پوشاند و سراسر انرا فرا گیرد
و بعد ازان حالت چندان که صاحبش کوشش کند در ازالت سود
ندهد و بهبود نپذیرد و همانا اشارت باینست کلا بل ران علی
قلوبهم ما کانوا یکسبون چنان که از حضرت باقر علیه السلام
ورود یافته در ذیل همین روایت درایت مشحون پس باید که عزم رزین
ناصیه تفکر را حبا المجال در تذکر و سوابق شهور و مرور خوالی احوال
برای قضای حق تخلص از نکال رذایل اخلاق و قبایح اعمال اندوهگین
و شکسته بال در زاویه از زوایای اعتزال نشسته بمحاسبه نفس و
مراقبه احوال پردازد و بقایای تحویلات جوارح و ادوات جسمانی
با اوامر و نواهی الهی که بتخاذل و تماطل تحویلات نفسانی در معرض
تلف و تباهی مانده بنیروی استیفا و استقصای آگاهی مستخلص
سازد و طلب کاران تتالی اوقات و توالی ساعات را که از تناول
وجوه مروات مرهوم سنوات مبتلای حرمان و فوات باشد از
روی استغفار و وظایف انابت و استبصار مراسم اخبات تلافی مافات

نوازد **فصل** و ازان جمله انست که هنگام خطور یک یک
از خطرات دواعی حرکات جسمانی نخست یاد خدای کنی بنور
حضور زنده دلی و خجسته فرمانی و ما دام که رضای او را جل شانه
دران کردار ندانی الت اذا لات ان کار را اجازت حرکت ندهی
و بجنبانی مثلا هنگام اراده سخن رانی اندیشه کنی اگر باعث یزدانی
ترا بر اظهار ان گفتار داشته از متعلقات پاسبانی مراسم
ایمانی سخن گویی باندازه که دران باب از تعبیر ما فی الضمیر ناگزیر
دانی و اگر باعث امری است شیطانی از غوایل رذایل نهانی لب
فرو بندی و از گفتن ان سخن باز مانی و برین قیاس ادامت کوامت
پرهیز و هراس از سایر نوادر همزات غمزات سرایر و خواطر لمزات
عثرات ضمایر که مورث پریشانی تواند بود و مثمر پشیمانی و تا
توانی نشاید که روی تبصر از قبله تذکر این روایت فرخنده هدایت
گردانی بلکه باید در سوالب شین و جوالب زین همواره نصب العین
موارد و مصادر تحذین باشد بدون تخلل تعلل و توانی در کتاب
کافی که جامع جوامع اصول است از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقول است که من اشد ما فرض الله تعالی علی خلقه
ذکر الله کثیرا ثم قال لا اعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر وان کان منه ولکن ذکر الله عند ما احل و حرم فان

کان طاعة عمل بها وان کان معصیة ترکها یعنی اکثار ذکر بحضرت
نرود شوارتر از عبادات دیکر هست که خدای عز وجل بر بندکان
واجب نموده وخلایق را امر بان فرموده همانا انحضرت را نظر بایت
یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا بوده ما اینی دیکر از ان
ایات که بسیاری ذکر را ستوده وبر هر تقدیر بعد از ان بیان نموده
که درین مقام مراد از ذکر کثیر کفتن تسبیح وتحمید وتهلیل وتکبیر
نیست اکرچه هر یك ازین اذکار در شمار یاداوری است بلکه مراد
یاد کردن خداست بهنکام پیش امدن حلال وحرام پس انچه پیش امده
وا داده امضای ان دارد اکر اطاعت است باید که اقدام بران نماید
وبجا ارد واکر معصیت باشد پیرامون ان نکردد وواکذارد اینست
سر امد اقسام ذکر کثیر در انظار دیده وران روشن ضمیر ونیز از ان
حضرت روایتست که مردی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه واله
امد وکفت ای پیغمبر خدا وصیتی کن مرا انحضرت کفت ایا قبول وصیت
میکنی اکر وصیت کنم ترا کفت بلی وهمچنین تا سه نوبت استدعای
وصیت نمود وهمین جواب شنید بعد از ان که سایل بجا اوردن
وصیت بر خود لازم کردانید انحضرت کفت اذا هممت بامر فتدبر
عاقبته فان یك رشدا فامضه وان یك غیا فانته عنه یعنی
هرکاه همت بر کاری کماری نخست اندیشه کن وپایان انرا بنظر ار

پس اکر شایسته واستوار باشد بجا ار وباك مدار واکر نکوهیده
ونا پسندیده است از ان درکذر وواکذار **فصل** واز جمله اذکار
مطلوبست در بدایع صنایع وودایع طبایع ازین رو که هر یك بر
بلاغ حکمت ونفاذ قدرت صانع برهانیست ساطع وحجتیست
قاطع تدبر وتفکر نمودن وبتذکر عجایب اسمان وغرایب زمین و
بتصر سایر انچه پرتو هستی بران تافته از ما فوق ان تا ما تحت
این زنك غفلت از ایینه فطرت زدودن بشیر التفکر حیوة قلب
البصیر که بر وفق نذیر تنبه بالتفکر قلبك در مقام تنویر قلوب
خردمندان روشن ضمیر از حضرت امیر علیه السلام ماثورست اشارت
باین کونه ذکر از اذکار ارباب تنبه وحضورست وهمچنین بسیاری
از ایات باهرات که در تنزیل مجید مسطورست مهیج انتعاش ضمایر
عاکفان حظایر الهی ومروج اهتزاز از صدور واقفان سرایر امورست
هر چند استغوار حقایق دقایق حکم واستبصار لطایف طرایف
نعم که بنوازش نکارنده نقوش وجود بر الواح عدم در ورای
سرادق طبقات اسمان تفصیل وستور تخوم زمین کرم مستورست
از طاقت اقتدار دانش وبینش طوایف پری وقبایل بنی ادم دورست
لیکن چون خداوند بی مانند جل شانه هیچ یك از دانشوران اکاه را
در ساحت دریافت کنه حقیقت ذات مقدسه از الایش ادراك

راه نداده چنانکه زبان فصاحت سرآمد مقربان آن بارگاه را در بیان
عروج معارج عرفان بصراحت ما عرفناک گشاده مشعر عقول و
افهام از رسیدن سراپرده جبروتش فرومانده و حسیرات و مدارک
بصایر و احلام از دریافتن سرادق عظمتش بی بهره و خسیرات
بلکه صفات زیبنده آراسته بزیور تقدیس و تنزیه دور از بارگاه
حریم جلالش گمراه گردیده شرمسار نمایش تغیرست و نعوت فرخنده
پیراسته از شایبه تعطیل و تشبیه نارسیده بسراپرده جمالش
از بیم پاشیده سوگوار تحیر آرایش تحیرست و دورباش ان الله
احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار قدم فرسودگان بوادی
وصول ایادی عرفان را پابند خیبت و حرمان ساخته و نومیدی
کل ما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مصنوع مثلکم
مردود الیکم تشنه لبان مناهل ایقان را در جستجوی وسایل معرفت
یزدان بتکاپوی دلایل زمین و آسمان انداخته بنابرین خویل امید
بهره دران سیاحت مراحل شناخت آفریننده بی ندید بنوید
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق
اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید کامیاب سنابل حسن
پرستاری است و اباحت سیاحت شناوران لجج معرفت قریب
و بعید بفرمان قهرمان تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی الله

فانکم

فانکم لن تقدروا قدره سرآمد وسایل حصول راحت نزول
ساحت کامکاری و استواری است همین است که کارگشای خرد
پروران بصیر و راه نمای دیده وران حکمت پذیرست و همین است
که در ازاحت علل قصور و ازالت اطالت تقصیر ناگزیرست
فصل اکنون از نظر سالکان مسالک آگهی و واقفان مواقف
شهود پوشیده نخواهد بود که تفکر در مظاهر متناوب الورود تواند
بود بحسب تناوب و تناسب احوال یادکنندگان معبود در نزول
و صعود مدارج مطالب و معارج مقصود گاه برکوب براق ابلق
اختلاف لیل و نهار بیم و امید و سایر مراکب فراست و دید گرداگرد
طریف و تلید صنایع صانع بی ندید گردیده سبیل توحید و تمجید
پایدیش پیموده و باشراق پرتو خورشید تایید از چهرهٔ تباشیر صباح
معرفت سیاه و سپید غیاهب دوامس لیالی گفت و شنید چنانک
که روشن گردید پایدیش نه دوده اگرچه در مقام احصای آلای
نگارنده نهان و دارنده آشکار مطمح انظار استبصارش تذکار اقرار
بعجز و انکسار خواهد بود و بهنگام استشعار کبریای عظمت داور
بیهمال مجال آمال استقصا الزم ما لا آمال عرق انفعال خواهد نمود
بهر حال با وجود تشتت بال انتقال و ضیق مجال احتیال چون پای
جستجوی گرفتاران انکال سلاسل و اغلال استدلال در انعقاد

واتحلال حجج ذوات الاذيال از تكاپوی هنا و هنالك خسته و دست
انديشه كاركزاران مشاهد شناسايی و ادراك از فتراك استكشاف
كيفيت خلقت اراضی و افلاك و لميت صنعت هذا و ذالك كسسته است
است كه در طلب وصول نزهت اباد آكاهی دلالات تنزيل الهی را كافی و وافی نبسته
حكايت وجوب و امكان را بزور بازوی درايت و ايقان بر طاق
نسيان كزارد و از توغل در سبيل علت و معلول و تامل در تاويل دليل
منقول عدول ورزد و باك ندارد تا سر كردانی دور بجود بعد از كود
نرساند و تطاول تسلسل در زنجير تحيير نكشاند بلكه كاهی كه بقوت
عبرت در عجايب اسمان و غرايب زمين پويد و بزبان حيرت از سراسيمكی
افلاك و ارميدكی خاك كويد از ين روست كه اوست فاطر اعالی و
اسافل و كاهی كه بنور فطرت در زيور بينش و پايندكی يا كوهر جنبش
و پايندكی بيند و بدست ارادت كلهای رنكارنك اعتبار از كلشن
بيجان و جان دار چيند از انجاست كه جز او نيست هست كننده ارواح
و هياكل و بالجمله هر چه از فنون مصنوعات كوناكون صانع بيچون بنظر
انديشه ارد نقشی تازه بر وجنات صفحات تذكره و زا فزون نكارد مانند
حركات بروج و نجوم و شهب و غيوم و بركات صحاری و جبال و اكام
و تلال تكاپوی بی ارام افلاك و ستاره جستجوی مستدام ثوابت و سياره
هبوب رياح و نزول امطار و نبوع عيون و تلاطم بحار و حصول اثاث

و فروش از فضول انعام و وحوش جريان سفينه بر روی بحر زخار با
چندين احمال و اوزار سير كشتی بيابان و چكونكی افرينش ان
خانهای مسدس زنبوران بی زياده و كم و فرمان روايی يعسوب ايشان
در تدبير كارخانه بر وجه اتم **فصل** و از جمله وسايل وصول
كنوز نجاح است و دلايل حلول براح رباح تذكر زدودن ظلمت شب از
چهره صباح بانوار مصباح ترادف جود و سماح و كشودن خزاين فوز و
نمودن دفاين فلاح بمفتاح تخالف غداة و رواح سبحان الله فالق
الاصباح رب المساء و الصباح خالق الاجسام و الارواح پرندكان را
چكونه در ميان زمين و اسمان باز داشته و هر يك را برنكی تازه و
اهنكی خوش اوازه نكاشته ميوهای كوناكون از قطعات متجاوره زمين
بيك اب پرورده و هر يك را بكيفيتی و خاصيتی متفرد و ممتاز كرده
در يك شاخ خار و ثمر نهاده و بيك جوهر را شايستكی خل و خمر داده در
لعاب زنبور شفا و حلاوت كذاشته و احجار و صخور را بها و طراوت
افراشته از ميان سركين و خون شير صافی پاكيزه خوش كوار روزی
بندكان ساخته و اصناف اطعمه ازان بر وفق خواهش كرسنكان پرداخته
طاوس را برنكينی بال و پر مست نخوت كرده و هزار دستان را بيك
خنده كل از خود برده قطره باران را در صدف لولو شاداب كردانيده
با ان صفا و درخشندكی و نطفه مستهان را در رحم زنان بعد از

پیمودن مراحل جنینی باقصی منازل جوانی رسانیده با این زیبایی
وفرخندگی مستنبط حقایق ومعارف مستدرك دقایق وطرایف
مظهر انواع هنر واصناف کمال مصدر غرایب صنایع وعجایب اعمال
محط رحال عواید وصنایع مصب زلال محامد ومدایح واز جمله آیات
وحدت کردگار بیچون ودلایل یگانگی آفریننده برتر از احاطه عقول
ودریافت عیون انتظام برکات نفوس وارواح در سراسر ازمنه وقرون
با اختلاف حرکات نقوش واشباح مختلفة الفنون متعاضد مقاصد
ومآرب گوناگون با تعاند واطوار واطوار در جمیع مراتب جنبش وسکون
چه سان موجودات با تباین ذوات وصفات بمددکاری هم برداخته
اند وباهم پیوسته ومخلوقات با تباعد امکنه وجهات در افاعیل و
حرکات با یکدیگر بساخته اند بر وجهی شایسته آبی که از آسمان آید
دانه نهان در خاك را پرورش نماید واز گرمی وسردی وسایر آنچه باید بدو
یابد بمددی که شاید تا بسرحد کمال گراید در رستن وبالیدن اشجار
ورسیدن حبوب واثمار هر یك از کاینات دیگر اپر او مددکار
وهمچنین اشخاص بنی آدم بلکه سراپای اجزای عالم چه پست وچه بلند
در مکاسب ومطالب یکدیگر را معاون وسودمند وبر این قیاس سایر
کارکنان عالم امکان از جماد ونبات وحیوان هر یك از ایشان همگان را
معاضد ومددرسان ان فی ذلك لآیة لقوم یتفکرون ان فی

ذلك لآیة لقوم یذکرون **فصل** اگر بنایی می بینی میدانی
که بنایی آنرا بپای داشته واگر نقشی مینگری می یابی که نقاشی
آنرا نگاشته چرا بنای عالی محکم افلاك را بانی نباشد اعلی واعظم
از احاطه ادراك واین همه نقشهای دلکش چالاك را نگارنده نباشد
مقدس ومنزه از آلایش آب وخاك تبارك الذی بیده الملك وهو
علی کل شیء قدیر تو نبودی وپیدا شدی وباندك تاملی میدانی که
خود خود را از نیست بهست نیاوردی چراکه در حال نیستی نبودی
پس چگونه نقش خود نمودی ودر زمان هستی بودی پس چه قدرت
بکار فرمودی ومثل تو نیز ترا وخود را هستی نتواند داد چرا که او نیز
مانند تو عاجز است بی بنیاد اندیشه کن در مطلبی که بان عزم نمودی و
سعی بسیار در حصول آن بکار فرمودی وآخر چنان که خواستی رخ ننمود
وعقده انتظار از ضمیر سوگوار نگشود از اینجا بدان که اگر کار جهان و
حصول مطالب ووصول مآرب ذوات الافنان در دست تو و
امثال تو بودی عقده خواهش خواهندگان بسر انگشت کوشش کار
کنان گشودی دریاب که کار در دست دیگری است ومدبر امور از اکفا
واقران تو عالی تر است گاه که بورطه افتادی هولناك مانند غرق
شدن در آب وسوختن بآتش بی باك واز جمیع خلایق وتدابیر ناامید
نشستی ورشته مددکاری از هر کس وهر چیز ناگزیر گسستی

چه سان دل می بندی برهانند قادری وچه گونه مدد میجویی
از فریاد رسنده حاضری که چاره بیچارگان وفریاد رس درماندگانست
همان است که فاطر زمین واسمانهاست وهمان است که باعث پیوستگی
اجزای جهان است باری ارواح وابدان ذاری اشکار ونهان خالق
موت وحیات جاعل نور وظلمات موجد جاندار وبیجان از معدن
ونبات وحیوان ناشر ریاح مرحمت واحسان برکافه موالید وارکان
مصور ترکیب خلقت جانوران از نطفه مستهان پدران در ظلمات
ارحام مادران مقدر اختلاف السنه والوان افراد انسان با وجود
اتحاد ارکان جوارح وادوات هر یک از ایشان نماینده پیرایه دانش
ویابندگی خیرات وشرور بخشاینده مایه جنبش وپایندگی تا زمان
حلول اجل مستور وبالجمله ایات بینات یگانگی پروردگار در غایت
پیدایی ونهایت ظهور وجبلت فطرت خداوندان پاکی ذات و
استواری صفات بر تصدیق ان مفطور ومن یسلم وجهه الی الله
وهو محسن فقد استمسک بالعروة الوثقی والی الله عاقبة الامور

فصل وگاه دیگر تفکر شایگان بعد از اطالة اجالة نظر در
فضای دلائل عرفان وفضای طراز ین نعمت رایگان با حتساب
ارتقاب جوالب سود وسوالب زیان ابواب کرامت اطاعت فرمان
بر رخسار حصول سعادت جاودان کشاید ومار تقاب ارتکاب موجبات

نوازش واجتناب منتجات هوان اسباب سلامت از وخامت
تباعت طغیان بقبول عبادت شایگان نماید تفکر محرمان سرا
پرده خشوع واخبات در قلت حسنات وکثرت سیئات بمقتضای
التفکر یدعوا الی البر والعمل به وسایر روایات اهسته اهسته
از علو مبالات کاهد وبراهتمام تلافی ما فات افزاید وفور اساءت
وقصور احسان را چنان از سوابغ نعمتهای بیکران نگارنده جسم و
دارنده روان شرمسار وپژمان نماید که رفته رفته موجبات کمال
باجمال حسن حال گردد وفضایل قلوب وابدان از شوائب خلل ونقصان
پیراسته بنظر اید واوثق اسباب این احتساب اجتناب از محبت
دنیا واجتلاب محبت زهادت نزد حق گذاران مراسم عبادت که
دست ارادتشان رهین حبل المتین بیعت راهنمایان مقام امین سعادت
بی ابادت واین نکته خرد پرور در نظر راصدان مراصد عیب وهنر
کالشمس فی رابعة النهار نمودار وهویداست که اعظم دعایم جرایم جسمانی
واقوم قوائم ذمائم نفسانی دوستی دنیاست که سرامد جوالب حرکات
نکوهیده وعمده جواذب ملکات ناسزاست بلکه همانست مشید بنیان
اصناف ارجاس ومؤسس اساس اجناس انجاس وهمانست ناشر ریاح
لواقح زلازل وذلائل قلوب وکاسر جناح سوانح نواصی معاصی حرکات
در مشاعر معاشر وایافتگان حقایق شناس دیده وران مراصد

استبصار هر گاه در تکاپوی مراحل جنبش و منازل قرار دلایل نهان
و معاصی آشکار را بنظر اعتبار آرند بعد از قضای وطر از تامل شبانه
و امعان نظر بیک را مسبب از دوستداری و خواهشمندی این
عجوز حیله گر شمارند و لهذا تواتر اخبار ماثوره از ائمه اطهار قطع
علاقه قلوب و صرف طموح ابصار را ازین مردار بدغدار بسیار ستوده
و محبت لذات و مشتهیات ناپایدار این فریبنده غدر شعار را زیاده از
گنجایش حوصله اظهار نکوهش نموده از آن جمله حب الدنیا رأس
کل خطیئة که در اطراف و اکناف ممالک مروی و مسموع دو دیده پرهیزکاران
را از ابتلا باین بلیه رهائی بخشیده و تحذیر حب الدنیا رأس الفتن
و اصل المحن که درین مقام همانا بمسامع خواص و عوام رسیده مشاعر
و افهام جمهور انام را از تتبع سایر دلایل و توسل بسایر وسایل بی نیاز
دیده **فصل** و گاه تفکر از چند در پست و بلند او دیده جای تشکر
و خوف و بال سمند آشفتگی جال دوانده و جرعه چند از تذکرات هلاک اهل
ارتحال و زلال حسرات فوات مجال بمذاق اندیشه مال چشانده و ملازم
سکوت گردیده سرعت زوال راحت و نکال زندانیان سپهر فرتوت
را بنظر عبرت رسانده و بیوت شدت و سبات پروردگان دامان این
گوژپشت مبسوت را در عدم ثبوت او هن از بیوت عنکبوت داند
تا بیهوده گرد خیال محال آسایش بال را از گزند کمند حبال آمال رهانده بیوند

گردد

گرور شهور و مرور احوال را ازین رشته تا مبداء بستر کار حالت
احتضار کشانده حالتی که زبان از گفتار و جوارح از کردار باز مانده
و طایر روان هر کس را از قفس تحیر هوس و تنگنای تردد نفس نگون
سار بحوادث مر المذاق و وقایع ناگوار رسانده دهشت جان آرام
و لکنت زبان پیغام کسر جناح چاره سازی و قطع امید دلی
نوازی شخوص بصر بیچارگی و طموح نظر غمخوارگی هول نزول مطلع
وصول و صولت فزع تململ حنین فراش و تزلزل زمین انتعاش
ارتعاد فرایص و اضلاع بدن ضیاع آلت تکلم و استماع نفخ نوال
هشاشت شادمانی و وداع بشاشت مهربانی خجلت انهتاک
استار قبایح محنت انکشاف اسرار فضایح کلفت انطوای مدت
تلافی و رجوع حسرت انقضای نوبت توبه و نزوع تکسر قصاع
اطماع امانی تجرع انواع افزاع تمنای تلاطم امواج تحیر زندگی
تصادم افواج تحسر مستمندی عرق جبین شرمساری تتابع انین
بیقراری انقطاع راحت امید شد عواد اتساع ساحت شمات
حساد سقوط نبض چاره ساز پرستاری نومیدی طبیب دلنواز
تجربه کاری ارتفاع نوحه عویل دلخستگان امتناع ترویه غلیل
وابستگان سوزش سموم غموم نگرانی شورش هجوم هموم پریشانی
انطفای سراج وهاج دیده وری و نکته دانی اختلال مزاج ابتهاج

خیره سری و نافرمانی شد ذوق اسایش فیروزی نشر کفن ارایش
بهروزی حضور سریر ناگزیر سوگواری و نادی دخول حفره حقیر
ناکامی و خواری سکون تراب نکون ساری بدون طوح جفون ایام
کارگزاری توسد صخور شکستگی تبدد امور دل بستگی مفارقت یاران
اغترار دل بختی و خودستایی مرافقت هوام صغار تیره بختی و بینوایی
تقطع اوصال هیکل احشیجانی تفرق اجزای پیکر زندگانی شدت
ضغاط قبر بهنگام سؤال و پرسش حال عقاید و اعمال هیبت صراط
ممدود بر متن جهنم برای مرور و عبور طوایف امم ابلاس بیم محاسبه
نفیر و قطمیر هراس تغیظ زفیر و تاجج سعیر اشتعال وقود سرکش تلهف
امتناع خمود اتش تاسف حدت حرارت نیران عذاب سورت
وارت هوان عقاب سرابی که فی الجمله تشنگی نشاند و نه خوابی که
یک چشم بر هم زدن راحت رساند الی غیر ذلک مما هنالک از مهمات
مهالک و اسباب تحیر مذاهب و تنوع مسالک که بپایان کرد بیان
بارخای عنان قلم و زبان چندان که کرد اکرد میدان تخییل در عرصه
تبیان تفصیل ان پوید بضاعت تصویر و استطاعت تقریرش در
استقصا و استیفای عشر عشیر بلکه یکی از صد هزاران نشانی از فراغ
کاه اسایش و اطمینان بخوید و بالجمله تفکر درین بوادی با مثال
این منادی عمده اسبابی تواند بود که یکباره قطع امل نماید و سالک محو مسالک

تهذیب اخلاق و تصویب اعمال را ناگزیرست که بدستیاری
همت بلند این کمند ناپسند را از پای سلوک طریق ارجمند گشاید
و بداند که تطویل امل رفته رفته بتسویل کسل و نسیان اجل
گراید و نسیان اجل اهسته اهسته بر دواعی تعطیل عمل بیت
و لعل از ان فساد عمل بتقریب تبعید امل در بعضی اخبار بعبارت
الامل یفسد العمل و یفنی الاجل وارد گردیده و در خبر دیگر فلل
الامال یخلص لک الاعمال بنظر رسیده شکی درین نیست که
تطویل امل عمده علل تقصیر عمل است و معظم اسباب خرابی دین و دنیا
نظر بر همین است روایت الامل سلطان الشیاطین علی قلوب الغافلین
فریفته اکاذیب مواعید امل که بتصویب رقیب عتید کسل تعدیل
اندیشه و تهذیب عمل را مغرور خطل و مخدوع خلل سازد وقتی بخود
افتد و اگاه گردد که وفای وعده اجل بانقضای مدت مهل نگذارد
که بازاحت علل و تدارک زلل پردازد حاصل مقال انکه حبال امال ملال
حبایل هلاک قبایل و سایل نیبندگی حالست و عقال مطایای قوافل
سلوک سبیل فرخندگی مال و این رشته پر شتاب بود و تار شمله
نکال جاودان و وبال بی زوال است و کمند اغلال سلاسل اهمال تحصیل
کمال در مدت امهال اجال **فصل** و گاه دیده ور تفکر فرزانه
انکه پوی این مراحل سه گانه بتحریک تازیانه لو ددت ان اصحابی

ضربت رؤسهم بالسياط حتی يتفقهوا شوارع تفقه در
شرايع اسلام پويند وبه تتبع دلائل قواعد احكام ومسائل بصيرت در مسائل
حلال وحرام جويند عرق‌ريزان ناصيه سعی مشكور وكرم‌روان باديه
جهد مبرور دانسته اند بنيروی تيقظ وآگاهی كم ربندهٔ ماثر نهانی
وعمدهٔ ذخائر جاودانی زيور تبصر معارف دينی است وحليه تفقه
احكام الهی لهذا ناقدان اخبار ائمه هدی سلام الله عليهم عالم ومتعلم
را بيش از عابد ومجاهد ستوده اند ومنزلت عالمی را كه علم او نفع
بمردمان رساند بر منزلت هفتاد هزار عابد افزوده اند وبندگان
اين گوهر گران بها را از برای وراثت انبيا بر گزيده نويد العلماء ورثة
الانبياء شنوانيده اند وخواب دانايان را نسبت بشب زنده داری
خفته دلان نادان در پله رجحان ديده علما را بمژدهٔ الا ان الله يحب
بغاة العلم لذت محبوبيت چشانيده اند فرشتگان بالهای خود
برای سالكان سبيل تحصيل از روی خشنودی وتبجيل در مقام
ستايش گسترند وهر چه در زمين وآسمان باشد حتی ماهيان
دريا وجانوران صحرا يكان يكان طلب آمرزش برای طالب دانش و
بينش كنند واين مضمون در ايت مشحون كه از مدارك پابستگان
سلاسل فنون من ساوی يوماه فهو مغبون پوشيده ومختفی است
از حضرت پيغمبر صلی الله عليه وآله وسلم در ثواب جزيل الحاله

نظر در تحصيل اين گوهر باسانيد معتبر ومتون هدايت گستر
مروی است وخبر خجسته اثر من سلك طريقا يطلب فيه علما سلك
الله به طريقا الی الجنة كه در ترغيب وتحريض ديده وران مراصد
عيب وهنر بيم از ان سرور ماثور است راهنمای خداوندان استقامت
فطرت وذكای شعور است وعقده‌گشای پابندان كلاكل اهمال و
زلازل فتور است واز جمله اخباری كه قدم فرسودگان مسالك تن
آسانی را در تكاپوی نشيب وفراز مهالك نادانی راه‌نمای كعبهٔ بصيرت
واهتدا است اين خبر فرخنده اثر كه در ترغيب وتاكيد تحصيل دانش
ورد بود وترهيب شد يد حرمان از اين نعمت بی‌نديد پرده‌گشای چهره
اختفا است لو يعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه ولو بسفك المهج
وخوض اللجج ان الله تعالی اوحی الی دانيال ان امقت عبيدی الی الجاهل
المستخف بحق اهل العلم التارك للاقتداء بهم وان احب عبيدی
الی التقی الطالب للثواب الجزيل اللازم للعلماء التابع للحلماء
القابل عن الحكماء يعنی اگر مردمان فضيلت علم را دانندی هر اينه
بطلب ان پردازندی اگر چه در راه طلب جان در بازند وخود را
بدرياها اندازند بدرستی كه خدای تعالی وحی بدانيال كرده كه
دشمن‌ترين بندگان نزد من نادانيست كه حق دانشوران را سبك
شمارد وپيروی ايشان را واگذارد ودوست‌ترين بندگان نزد من

پرهیزکاری است که طلب ثواب جزیل کند و ملازم دانشمندان و پیرو
برد باران باشد و سخنی که گوید از صاحبان راستی گفتار و درستی کردار
گوید تحصیل بصیرت در حدود الهی نظام دنیا و قوام دین است و این
در ثمین است که زیور گردش آسمان و آرایش آسایش زمین است اگر معماری
کیاست دانشوران که رعاة ثبات دعائم دین اند نباشد دفته رفته
بنیان وحی نشان ایمان بویرانی گراید و آهسته آهسته اصول
و ارکان از هم پاشد دلق دکان برهمن و صوفیان ضلالت گستر پیروی
شرع انور را پایمال اغفال و اهمال ساخته بتنکیر معروف و تعریف
منکر پردازند و خربندگان تن پرور و ناسپاسان حیله گر احقاق
حقوق یکدیگر را از نظر انداخته بدون تمیز نفع و ضرر خود سر علم
بلند آوازه سازند هر یک در قضای حوایج و جلب مکاسب خود کوشش
خواهد نمود و چندان که تواند از نصیب دیگران کاسته بر نصیب
خود خواهد افزود و تلاش این معنی باعث هرج و تخلیط فراوان و مثمر
افراط و تفریط بی امان خواهد گردید و باندک فرصتی در میان ایشان
ظهور تباغض و تغالب و وفور تخالف و تکالب کار مددکاران و ستم
کیشان بمحاربه و کارزار خواهد انجامید و هر آینه در آن صورت صحیفه
امید ضعفا و زیردستان از نقش مراد سفید ماند و صحیفه ایام
اقویا و زبردستان از ارقام آثام سیاه گردد و شدت تصادم فتن دست

این را از اسعاف اوطار ان بندد و کثرت تراکم محن زبان این بطعن
اطواران گشاید و بالجمله اختلال احوال دنیا علاوه موجبات نکال
عقبی شود و پریشانی گذارش روزگار بخسار و تبار جاودانی پیوندد
نعوذ بالله من الحور بعد الکور و الضلالة بعد الهدی و نسأله
الاستمساک باوثق العری کلمة التقوی **فصل** اکنون که بعضی
از عواید فواید اقتباس انوار امار بشارت و انذار بمسامع باریافتگان
سراپرده اعتبار رسید و چنان که باید نمودار گردید که از جمیع فضایل
شمایل این گوهر بی نظیر دست ارادت نشاید کشید و روشنایی دیده
دانش و دید را با هیچ یک از ایادی نهفته و پدید نتوان سنجید با آنکه
تفکر کارگزاران زنگ غفلت و اغترار از مرآت استبصار زداید و بهدایت
راه صواب آسیمه سران مرتاب از خرگاه غوایت و ارتیاب دور گرداند
و بمکان نماید که علی که بسفک مهج و خوض لجج همت بر تحصیل آن
باید گماشت و اقدام اهتمام در تکمیل آن باید فرسود و فضیلت غزوات
آنرا با فضیلت سایر اصناف عبادات و انواع قربات برابر نشاید داشت
بلکه بر همه باید افزود علوم دین است که آموختنش وسیله سرفرازی
روز بازپسین است و اندوختنش ذریعه ارتقا و صعود دار الخلود
نه علم دنیا از قبیل معرفت لمیت اختلاف مناظر و مرایا و دانستن
کیفیت انقلاب عناصر و برکات حرکات کواکب و مانند اینها از

متعلقات حصول مقاصد متناوب الورود در وصول فضول
اسایش ناپایدار و ارایش بی سود که تحصیل ان هیچگونه در تسهیل
سبیل پرستش داور ودود دخیل نتواند بود پرستاران معبود را
بی سپر موجبات افزایش اسایش منازل شهود باید بود در تکاپوی
مراحل ارادات و قصود نه شادی گستر چیزی چند که بود و نبودان
یکسان باشد در نظر حق منظر راه روان منزل مقصود ذکر قدار ان سلاسل
تدبیر تدارک هفوات عمل را از ادراک علل چکیدن و شل از قلل جبل
یا دریافت اسباب حدوث وابل وطل چه سود و پای بندان کلاکل
اندیشه سکرات اجل را از پی بردن بسوی اثر رجوع مشتری و عمل
اقامت زحل یا شناختن کیفیت حل ما لاینحل بر وجهی پیراسته از
شوایب خلل چه عقده تواند گشود و همانا اشارت باین درایت است
حدیثی که در جامع کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت است
وجدت علم الناس کله فی اربع اولها ان تعرف ربک والثانی ان
تعرف ما صنع بک والثالث ان تعرف ما اراد منک والرابع ان تعرف
ما یخرجک من دینک بلی میتواند بود که تفکر در بعضی علوم دنیویه
بی سود در پرستاری معبود به نیتی شایسته و قصدی محمود فک
قیود بیهوده تواند نمود مثلا تفکر روشناسان حکم لوامع ودایع
طبایع ازین جهت که هریک دلیلیست ساطع بر نفاذ قدرت و

کمال حکمت صانع بغایت ستوده و محمود است و در عداد مشید ا
رکن نخستین از ارکان اصول دین معدود و تذکر عجایب خلقت
جاندار و بیجان که خلعت هستی یافته و تبصر غرایب زمین و
اسمان که پرتو قدرت یزدان بران تافته زداینده زنگ غفلت تواند
بود از مرات فطرت روشن دلان مسعود بر وجهی که بعضی از فضلا
گفتار نقاب استتار از رخسار اعتبار ان گشود **فصل** همچنانکه
صحت نیت بعضی از علوم دنیویه بی سود را سودمند تواند نمود
تفکر در علوم دینیه زیبنده و رود بعلت فساد نیت بر تیرگی
ضمایر دنیا پرستان تواند افزود از قبیل تحصیل علم به نیت مباهات
علما و ممارات سفها و ما یجری ذلک المجری مما یبعد العبد عن
ساحة التقرب الی الله تعالی و بدو که ادل دلایل تصادم ملمات
متلاحق الرکود است و ارذل وسایل تراکم ظلمات متعاضد الجنود
روایت من طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری به السفهاء او یصرف
به وجوه الناس الیه فلیتبوء مقعده من النار نمودار یست از وخامت
کردار دانش نمایان مطرود و درایت ما اوتی عبد علما فازداد للدنیا
حبا الا ازداد من الله بعدا وازداد علیه غضبا تذکاریست از
اثار پندار ظاهر ارایان مردود خاک مذلت و صغار بر سر گروهی ناپاک
که بمجرد پنداری ناهنجار نور دانش و بینش را وقود نار بی زنهار

سزاوار دانند درین تجارت خسارت بار بنمود کردار مردود و کفتار
رنا الود تبدیل ثواب بحساب مستقبل بطلب جاه و منزلت مستعجل
در نظر کرسنه چشمان موایدلیت و لعل که ذره واری از سوالب زیان
نتوانند کاست و بر جوالب سود نتوانند افزود معلوم که پاداش
بجز رد عمل و مقت خدای عز و جل چه خواهد بود و بالجمله اخلاص
نیت از شوایب تعدی حدود در ارادات بیهوده و قصود نابود
بعد از شناختن علم دنیا از علم دین و جدا ساختن مقبول از مردود
اقلید نمایش دفاین رحمت است و کلید کشایش خزاین جود و از جمله
دلایل الخلاص نیت آنست که دیده و ر تفکر بهنکامی که سبیل تفقه
و تبصر بپیماید رعایت ترتیب نماید و بعد از تصحیح عقاید از اهم بمهم
کراید و مادام که از تکمیل بصیرت در وظایف جبایت عینیات
نپردازد رخش عنایت در وادی کفایت کفائیات نتازد و بمجرد
تسویل غوایت خود را در معرض تعییر و توبیخ ارباب هدایت سبیل
درایت ننیدازد و انچه را هیچ یك از صفات رجحان موصوف نشمارد
در ورای پردهٔ اختفا و استتار کذاشته موقوف دارد جاهل اصول
مسایل وضو یا نماز را که اقامت آن شبانروزی پنج نوبت ناچار است
با تتبع دلایل فروع نادر الوقوع ایلا یا ظهار چه رجوع و چه کار است
تهی دست بی قیمت از نقود و اجناس جهان که لباسی جز بافتهٔ مسکنت

و افلاس بنوشد در تجسس شناختن مقادیر و نصب اجناس
تسعه و تلبس لباس جدا ساختن ابن لبون از حقه و جذعه چه
کوشد چنین کرسنه بازهوس تتبع تبیع و بنت مخاض چه شرکت و حصه قسمت
و با تحقیق مسایل شرکت و قراض چه مجانست و چه نسبت سیما در
صورت انقباض و اجتناب از تعرض فنون کوناکون تجارت و اکتساب
بیکانه شرایع دین و شعایر ایمان را با تدبر در برکات زمین و تفکر در
حرکات اسمان چه اشنائی و روسیاه کرد نکشتی از اقتفای سنن سنیه
شریعت غرا یا از اهتدا بچکونکی تاثیرات نجوم زهرا در نجوم غبرا بفرمان
افرینندهٔ طبقات خضرا چه روشنائی در خبرست از روشنی بخش
مغارب و مشارق امام جعفر صادق علیه السلام که نشان کذا
انست که از اسمان و زمین و مشرق و مغرب خبر بتو رساند و هر کاه
از و مسایل حرام و حلال که خدای عز و جل مقرر فرموده سؤال کنی
چیزی نزد او نباشد و از کفتن جواب عاجز ماند **فصل** و کاه
تفکر بندکی که از از بنیاه چهار دیوار حصار این کونه افکار ناچار خود را
بکنار کشانند و زمام اهتمام بساحت سیاحت شناخت و سایل
جمع فضایل نهانی و قمع رذایل نفسانی کردانند و چندان در تمییز
اسباب و علامات این دوان فرس فراست در پهن دشت کیاست دوانند
که اثری از مضلات تفریط و افراط در هیچ یك از ملکات نماند و

یك یك را بارامکاه اعتدال رساند و در حواق اوساط نشاند
وچون این نکتهٔ ارجمند که ازمودهٔ خرده بینان فطرت بلندست
که هرخلقی از اخلاق پسندیده وناپسند راسببی چندست که بحدوث
ورسوخ ان رساند وهریك رابعلامت ونشانی پیوندست که از
اختفا یا انتفای ان راصدان مراصد امتحان راآکاه کردانند مادام
که ربابنده قصب السباق بتهذیب اخلاق اسباب و علامات
منجیات ومهلکات چنان که باید نشناسد ونداند چندانکه
رخش همت در عرصه فرصت دواند از وصول منزل التحلی بصفات
حسنه وتخلی از ملکات مستهجنه نا امید در ضلال بعید ماند
وهمچنین شناوران لجهٔ این اجتهاد را صدف استعداد پذیرای
کوهر مراد جز بشناختن اضداد نتواند کردید پس ناچار دیده و تفکر
واستغوار اطراف واکناف محاسن اخلاق ومکارم اوصاف را
در مقام ارادهٔ اتصاف بمعیار اعتبار بایدش سنجید چه سبیل
تحصیل هرخلقی که پسندیده ومحمودست ودر شمار جنود عقل وایمان
معدود بدلالت ضدان توان پیمود که از جنود جهل شمرده شده
بهنکام جدا ساختن مقبول از مردود مثلا اکر خواهی قوت شهوت را
بزینت عفت اراسته در مسند اقتصاد وسریر استقامت نشانی
باید که نخست حقیقت اضداد انرا دانسته هم از طرف افراط شره

وهم از طرف تفریط خمود عنان عزیمت کردانی ودر استعمال
جمیع موارد ومجاری ان مانند بطن وفرج وزبان از جانب یمین وشمال
اعتزال نمائی ودر مطعم ومشرب ومنکح ومقال وسایر مناهل
اسایش ومداخل نکال پی سپر شرع انور بوده صراط مستقیم و
طریق اعتدال بپمائی وبرین قیاس تعدیل قوت غضبیه از برای
تسبیل سبیل شجاعت باجتناب از تفریط جبن وافراط تهور صورت
اجتلاب پذیرد وتکمیل قوت عقلیه از برای تحصیل ملکه حکمت
بتجافی از تفریط بلاهت وافراط جربزه رنك تلافی کیرد **فصل**
وهمچنین باید شعاع تفکر خرد پرور بنکاه اطالهٔ نکاه واجالهٔ نظر
برین مشعر خجسته اثر تابد که هرکاه خلقی ناستوده یا ستوده در نهاد
انسان بر مهاد اسایش ومقیل اطمینان قرار کیرد ورسوخ یابد خلقی
چند بان مانند از رذایل خست نژاد یا فضائل فرخنده نشان در تمهید
اساس وتشید بنیان ان شتابند چه هریك از احاد قبایل فضائل
خجسته رواء وشعوب رذایل نکوهیده شمایل در جذب مشاکل وجلب
مماثل از قبیل لفظ بامعنی واثر باسخن از یك کریبان سر براورده دم
از صدق اتحاد وسداد وداد زنند وبسان روان با بدن وجان با تن
طریقهٔ استبداد را از یاد برده پا از جادهٔ خلوص یکانکی وحسن انقیاد
نکشند بلکه کرم تر از چشم ونظر با یکدیکر کوشش وجوشش نمایند

وچسبان تر از عین و اثر در نظر جلوه گر آیند و همواره در مقام جلب
نفع و سلب ضرر سبیل مرافقت و موافقت پیمایند مثلاً ملکهٔ صبر
که عبارتست از حبس نفس بر مقاسات دشواری و پا افشردن در
راه پرستاری باری و ضد آنست جزع و بیقراری و متابعت هوی
و مشایعت کامکاری موسس ارکان دعائم مراسم استواریست
و مقوم بنیان قوائم لوازم حق گذاری مانند فضیلت عفت که عمدهٔ
ارکان عدالت شمرده شده بدون اصطبار از مقام استقامت و
استقرار بر کنارست چه در تحقق عفت نسبت بجمیع مجالی و مظاهر
آن سیما بطن و فرج و زبان از استعمال صبر ناگزیر و ناچارست و
همچنین فضیلت شجاعت که عبارتست ازینکه بر مقاسات صولت
دشمن در معرکهٔ کارزار بقوت مبارزت اصطبار پا فشاری که اگر
دران هنگام مدد ستیاری و مددکاری صبر دل قوی نداری هر آینه
روی بسوی فرار و هزیمت آری و همچنین تحصیل پیراون سخاوت که
عبارتست از صرف مال دنیا در مثوبات نیکنامی و موجبات کامکاری
آن نیز از شقایق حدایق دل قوی داشتن است بر صعوبت دواعی بخل
و قلع اسباب حرص در نظر محرمان حظیرهٔ استواری از قبیل طول امل
و خوف فقر و قلت توکل و حب شهوات و خواهش مالداری و
همچنین زهد که روی دل از خواهش فضول دنیا گردانیدن است از

تعب طلب آرمیدن و بعبارة اخری بقدر کفایت و بلاغ
خرسندی داشته بهمان معاش گذرانیدن و بود و نبود زواید را
یکسان دیدن و شبهه درین معنی نیست که بر فقدان فضول
اندوهگین بودن و با وجدان آن دست بطر بمقتضای و طراز مشتهیات
بی ثمر آلودن که منافی زهدست از قراین و دلایل بی صبریست
فصل و برین قیاس فضایل دیگر از منجیات و موجبات رستگاری
سیما استعمال حلم و بردباری و کظم غیظ در هنگام ارادهٔ انتقام
و دل آزاری بسبب لهب آتش غضب و سوگواری قطع طمع و استغنا
از بیگانه و آشنا چه در مضایق شدت و چه در مسارح رخا ادای
امانت بسوی ابرار و فجار موافقت نهان و آشکار در گفتار و کردار
درگذشتن از ظلم قوی و جهل ضعیف مرافقت رفق و همواری نسبت
بوضیع و شریف مقابل نمودن اساءت باحسان و طریق انصاف
و مروت پیمودن با نمود سود و وجود زیان ملازمت خوش خویی و
نیکوکاری و مزاملت گشاده رویی و حق گذاری باید که همه را از نتایج و
آثار اصطبار شماری و همچنین بسی از ذمایم جرایم را از توابع و لوازم
اضاعت این خصلت لازم الاطاعة یابی هرگاه به تتبع علامات
و دلایل هر یک از نتایج فضایل و غوایل رذایل شتابی از قبیل
شح مطاع و اتباع ریاست و دوستی دنیا در جمع فضول حرص

هوی و حب

داشتن و سرانجام گذارش ایام بکفایت خدای عز و جل بازنگذاشتن
ناخشنودی از قضای پروردگار و اسیمه سری بهنگام سنوح مکاره
روزگار حسد و حقد و افتخار دروغ و خیانت و اذاعت اسرار
شتاب زدگی و سبکی و بیحیایی تهور و تهتک و بی پروایی بغی
و سرکشی و بادپیمایی ستم جویی و بدخویی و خودستایی سفاهت و
سلاطت و ناهمواری مکاشفت و مشاجرت و دل آزاری اخافت
و ایذاء و تحقیر دشنام و استهزا و تعییر مراء و خصومت معادات
رجال العز و طعن و تتبع عثرات اکفا و امثال شماتت و غیبت و
سخن چینی سعایت و بهتان و کوسینی مکر و غدر و بدگمانی نقض
عهد و خلف وعد و تلخ زبانی هرگاه فرس فراست در ساحت کیاست
دوانی اکثر قبایح اشکار و فضایح پنهانی را از غوایل جزع و بی صبری
دانی و همانا همین است سر اینکه حضرت صادق علیه السلام صبر را
برای ایمان بمنزلت سر شناسانیده در مقامی که آنرا ستوده و سایر عبادات
و طاعات را بمنزلت بدن ایمان باز نموده و گفته الصبر من الایمان
بمنزلة الراس من الجسد فاذا ذهب الراس ذهب الجسد کذلک اذا ذهب
الصبر ذهب الایمان یعنی همچنان که بدن بی سر زنده نماند و
نپاید عبادات دیگر بدون صبر بکار نیاید و دستگیری اخرت را
نشاید و هم از ینست که تنزیل کریم صبر را بیش از سایر اوصاف اشراف

ستوده و خداوندان اصطبار را وعده اجر عظیم و ثواب بیشمار
نموده از جمله ایات کتاب که نازل شده درین باب انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب و از ان جمله و لنجزین الذین صبروا اجرهم باحسن ما
کانوا یعملون و از ان جمله اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة
و اولئک هم المهتدون **فصل** اکنون که نموداری از انواع
اذکار قلوب نگاشته لوح تبصر و تبصیر گردید و باسلوب
مرغوب بمسامع تشنه لبان مشارع تذکر و تذکیر رسید از نشیب
و فراز امثال این بوادی گامی فراتر باید گذاشت و همت بر اقبال نوعی
دیگر از ابادی باید گماشت از جمیع علایق و عوایق پیوند بریدن
و از حدایق معارف و حقایق شقایق لطایف و دقایق چیدن
عرق ریختن ناصیه کوشش و اجتهاد باندازه شایستگی و استعداد
در معرفت متعلقات مبدا و معاد از علوم مقصود بالذات از ایات
سرای ایجاد گاه بمطالعه کتب و رسایل و گاه بمذاکره افاضل و اماثل
اقتفای طریق مستبین و اتباع دلایل و براهین در تنزیه ذات
بیرون از دریافت بصایر و عیون و تقدیس اسما و صفات برتر از احاطه
اوهام و ظنون پی بردن بحکمت بدایع انچه بقلم اختراع نگارش یافته
بقدر مرتبه بصیرت و شناسایی واقف شدن از کیفیت صدور و
حدوث هرچه پرتو هستی برازتافته فراخور حوصله طاقت و توانایی

استبصار بدایع حقایق مخلوقات چه پاینده وچه ناپایدار استغنا
ودایع دقایق مصنوعات چه سراسیمه وچه استوار فهم رموز واسرار
نهفته در خلقت اسافل واعالی دفع حجب واستار ابجد خلعت وجود
پذیرفته از خزاین احسان لایزالی دریافتن حقیقت موت وحیات
وکیفیت رجعت واحیای اموات دانستن لوازم ولواحق امانت
واحیا از سکرات وحالات از ابتدای وقوع واقعه عظمی ونزول
قارعه کبری که خافضه طایفه ایست ورافعه اخری تا انتهای کشودن
کتاب فجار در درکات سجین ونمودن کتاب ابرار در درجات علیین
طپیدن انان در عذاب الیم جاودان ورسیدن اینان بنعیم مقیم
بی پایان این نوع از انواع متناوب الورود تفکر تفکر فرخنده
نژادان مسعود دست بهنکام فك قیود عوایق متعاضد الجنود از
صعود مراقی وورود منزل مقصود وتذکر متسنمان ذروه علیای
اکاهی است در مقام تنسم فوایح روایح کلشن شهود سرامد فنون
کوناکون معدات صعود مصاعد بذل مجهود دست در پرستش معبود
وزبده الوان ذوات الافنان ثمرات عروج معارج قصود بنده
نمودست در یاداوری داور ودود بلکه همین است مقصد اقصی
از کشایش خزاین جود وهمین است غایت قصوی از بخشایش نعمت وجود
سرمایه هدایت منازل کرامت وپیرایه سقایت مناهل شهود

مشکوة

مشکوة انوار ارایش مقام ستوده ومرات تبصار اسایش ورود
دار الخلود عاکفان حظایر عرفان رادت ارادت در عروج معارج
عبادت بباق عرش سعادت بی ابادت سوده وواقفان سرای
ایقان را پای استقامت در سلوك سبیل کرامت از هر کونه ندامت
وشامت اسوده نعیم مقیم هوشناسان این نادی را با نضرت
نعیم سایر ابادی نتوان سنجید ولذت عظیم ره نوردان این
بوادی را با هیچ یك از لذات طبیعی وارادی برابر نتوان دید سجال
اقبال امال ایشان ما لامال زلال احسان جاودان وافضال بیزوال
سفینه انتظام احوال ایشان مصون از التطام امواج نکال خواهش
جاه ومال سر رمم قوم افزایش ابتهاج وسرور در امان از ورود
بوادر شور به برکت شرح صدور ونمارق مصفوف ارایش اهتزاز
وحبور پیراسته از افت کوتهی ومخافت قصور در تقلب امور سطاق
عصور وتمادی دهور الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور

کفتار پنجم در نکوهش حرکات ناهنجار در مقام یاداوری داور بردبار

هر کاری را که شارع ستوده ومکلفان را ترغیب بان فرموده جنبه
دارد محمود که ازان در نباید کذشت وتجاوز نشاید نمود وهر انچه
کزارنده ان مستوجب ثواب بسیارست وسزاوار احسان فراوان
اکر بر وجهی بجا ارد که موافق فرمان باشد بدون زیاده ونقصان

واگر از حد محدود درگذشته و مخالفت ورزیده هر اینه از
استحقاق ثواب دور گردیده بعلت نافرمانی و عدوان مثلا
اگر نماز فریضه بامداد را دانسته سه رکعت کنند یا فریضه شام را
دو یا چهار بجا آرند یا زیاده و نقصان در رکوع و سجود روا دارند
از شایستگی قبول برکنار و مستوجب مقت پروردگارند و همچنین
اگر یکی از روزها که روزه داشتن ان حرام است روزه دارند یا در غیر
موسم مقرر حج گذارند یا در ذکر پروردگار از حد مرسوم درگذرند و
فریادهای مستانه برآرند و طریق اعتدال سپارند و بالجمله هر عبادتی
که موافق فرمان الهی است پسندیده و محمودست بشرط رعایت حدود
و هرچه بنای ان بر سرکشی و طغیان باشد دلیل روسیاهیست و
صاحبش مردود و نیز هر عملی از اعمال پسندیده که رجحان ان بنا بر
فرمان شارع بثبوت رسیده اگر چنانست که نا کردن ان علت استحقاق
عقوبت و هوانست انرا فریضه و واجب گویند و اگر چنان نیست
بلکه تارکش از استحقاق عقوبت و ملامت بریست انرا مستحب و
مندوب خوانند و همچنین کارهای ناپسندیده که منع از نزدیکی ان
وارد گردیده و هر خجسته روانی که از روی انقیاد فرمان دست از ان
کشد بثواب رسد بدو گونه باشد یا اگر فاعل ان مستوجب نکوهش
و عقاب گردد انرا محظور و حرام نام گذارند و اگر ایشان بان باستحقاق

عقوبت نکشد انرا مکروه شمارند و جایز و مباح ان باشد
که فعل و ترکش یکسان باشد نه ارتکابش از اسباب عقاب تواند
بود و نه اجتنابش بر اجتلاب ثواب تواند افزود اینست قرارداد
اکثر دانشوران در تقسیم اعمال مکلفان نظر باستحقاق کرامت
و هوان چه سراسر اعمال پسندیده و ناپسندیده کارکنان برین پنج قسم
مقصورست لیکن اطلاق الفاظ مزبوره بر اقسام مذکوره مجرد
اصطلاحی است که معروف و مشهورست و گاه باشد که بعضی از
اقسام سنت را واجب نام نهند و بر بعضی از افراد محظور لفظ مکروه
اطلاق کنند و گاه باشد که واجبات را دو گونه شمارند بعضی را فریضه
و بعضی را سنت نام گذارند فریضه انچه ایات باهرات قران بروجهی
صریح دلالت بر وجوب ان نموده و سنت انچه پیغمبر صلی الله علیه
و اله امر بگزاردن ان فرموده و از تصنیف اعمال بدین منوال دانسته
شد که ترک محظورات ملحق میشود بواجبات و ترک واجبات ملحق
میشود بمحظورات و همچنین ترک مکروهات در شمار مندوبات خواهد
بود و ترک مندوبات در عداد مکروهات معدود اکنون باید دانست
که ارتکاب بسی از مباحات بنیت نیکو و پسندیده موجب قربت
گردد و بنیتی نکوهیده و ناشایسته باعث استحقاق عقوبت شود
مثلا اکل و شرب بنیت پایندگی قوت برای ادای عبادت از جمله

حسنات است و موجب ثواب و بر نیت تحصیل قدرت بر ارتکاب
معصیت از جمله سیئات است و مورث عقاب و سایر لذات و مباحات را
برین قیاس باید نمود و بتصویب ثبات در جمیع حرکات و سکنات بر
نصیب کامل از روشنی دل توان افزود **فصل** انچه را ان
واجبات جمیع بندگان بگزاردن ان مامورند واجب عینی خوانند مانند
نمازهای پنجگانه و روزه ماه رمضان که با استجماع شرایط وجوب
هیچ یک از ایشان در ترک ان معذور نیست و انچه بحیثیتی است که
هرگاه بعضی کسان قیام بان نمایند دیگران از کلفت وجوب ان ساقط شوند
واجب کفاییست و واجب کفایی چنان باشد که اگر همگنان بر ترک
ان اتفاق ارند یکان یکان از انان که قدرت اتیان دارند مستوجب
عقوبت و ازارند مانند امر بمعروف و نهی از منکر با تحقق شروط معتبره
و مانند تجهیز اموات مسلمین و مسلمات بطریق مقرر شرع انور
و همچنین مندوبات نیز بر دو گونه باشد نظر بهمین اعتبار لیکن بامقابل
واجبات در عدم استیجاب ملامت و ازار مندوب عینی مانند
گزاردن نوافل شبانروزی و تلاوت قران و مواظبت بر سایر رواتب
لیل و نهار و مندوب کفایی مانند تفریج کربت ماتمزدگان سوگوار
و بعضی از واجبات عینی را از جمله کبایر و ارکان ایمان قرار داده اند
و بنای صحت یقین و استواری ایمان را بر ملازمت ان نهاده اند

دل انکار و سعی در قضای حوایج درماندگان

مانند

مانند نماز و زکوة و حج که اهمال هر یک از ینها علامت نقصان
ایمان است و بعضی دیگر چنین نیست بلکه عقوبت اهمال ان کمتر از
عقوبت اهمال در گزاردن ارکان است و همچنین بعضی از گناهان
را کبیره دانند و ترک ان را از شرایط صحت ایمان و اتیان بان را موجب
رسیدن بعقاب بزرگ در نشاه جاودان مانند خون ناحق ریختن
و از رحمت خدای ناامید گشتن و مادر یا پدر را از خود ازردن و
دانستن ربا یا مال یتیم خوردن و بعضی دیگر چنان نیست که ترکش
از شرایط صحت ایمان باشد بلکه ارتکاب ان موجب عقوبتی گردد
که کمتر از عقوبت کبایر گناهان باشد مانند صورت حیوان ساختن
و گوش بر اواز ساز انداختن و حریر و زر پوشیدن مردان و گردنکشی
زنان از اطاعت فرمان شوهران و از برای مندوبات و مکروهات
نیز مراتب و درجات مقرر نموده اند و تاکید در اتیان و عدم اتیان
بعضی از افراد این فرق نسبت ببعضی دیگر بیشتر فرموده اند و از انچه
گفته شد نمایان گردید که رعایت کبایر فرایض بر رعایت صغایر واجبات
مقدم است و اندیشه از کبایر محظورات نسبت باندیشه از صغایر
محرمات اوجب و اهم و بعد از ان ایثار جوارح و ادوات بمقارفت
انواع واجبات و مفارقت از اصناف محظورات انچه از نوافل
و مندوبات تاکید در اتیان ان بیشتر باشد بر انچه تاکید در شان

از چندان وارد نشده بیش باید داشت و همت بر اجتناب از
مکروهاتی که کراهت از افزون تر باشد بیش از اجتناب مکروهات
دیگر باید گماشت لیکن نو بینندهٔ طریق اطاعت باید که باندازهٔ قوت
استطاعت و فراخور شمول بضاعت جمیع آنچه را امر باشیان آن فرموده
اند بجا آرد و سراسر آنچه را نهی از مقاربت آن نموده اند از خود دور
دارد بلکه به نیروی اهتمام ازین مقام یک گام آن سوتر گذارد و
در تمامی اوامر و نواهی صغایر را کبایر انگارد و هیچ فنی از فنون عبادات
و معصیت را صغیر و حقیر نداند تا بوسیله اطاعت فرمان الهی
خود را بر منزل سعادت بی ابادت آگاهی رساند از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام که لا یصغر ما ینفع یوم القیمة و لا یصغر ما یضر
یوم القیمة فکونوا فیما اخبرکم الله عز و جل کمن عاین یعنی آنچه را روز
قیامت ضرر رساند صغیر نتوان انگاشت پس در کاری چند که خدا
شما را از آن خبر داده چه ناپسند و چه پسندیده مانند کسی باشید
که پاداش آنها را دیده و باز رسیده **فصل** اکنون که تصنیف
اعمال بر سبیل اجمال نگاشته لوح اظهار گردید فرخنده سیرتان
دین دار را از اقتحام مهاوی اغترار بر کنار باید بود و اجتناب باید
ورزید و بند گذار فضول گفتار اختلاف اصناف اذکار از قول
پندار دور از کار باید شنید پندار تصوف پوشان خیره سر و

منقولست روایت حضرت صادق علیه السلام
نفع رساند حقیر نتوان پنداشت و آنچه را روز قیامت
صح

تعرف فروشان بیخبر که فریق از ایشان را گمان چنان است که ذکر
پروردگار جهان که رتبهٔ شعایر ایمان است مقصود بر تهلیل
و تکبیر و تسبیح و مانند آنست و حقیقت آن نیز مجرد تحریک زبان
است و همانا این سبک‌ساران کوته نظر را نه از دانش اثر و نه از بینش
نشان است و این پندار ناهنجار بسیاری از آسیمه سران تمیز را مدخل
غفلت و اعتبار را پابند سلاسل زلال اغترار ساخته و عرق ریزان
ناصیهٔ انقیاد را از وصول منزل اعراد و لزوم جادهٔ اقتصاد بمراحل
ذوات الابعاد دور انداخته فطرت خداداد را بمجرد این اعتقاد از
دست داده اند و هر چند در بوادی جدا ساختن اصلاح از افساد
گردیده با این وادی نیفتاده اند که عمده مصارع اغترار بهنگام ذکر
پروردگار گردا آن صوفیان ضلالت مدارست از پیش خود بدعتی
چند اختراع کرده اند و عبادت نام گذاشته و رسمی را که مستند
بکتاب خدا و سنت رسول نیست بر رسوم شریعت افزوده اند و
مستحسن پنداشته با آنکه آیات قرآن که در نکوهش کردار ایشان
نزول یافته بمسامع جمهور اهل اسلام رسیده و روایات ائمه انام
علیهم السلام خواص و عوام را بمقام آسایش و مقیل آرام رسانیده
از جمله دلایل قرآنی که در سلوک مسالک خداخوانی راهنمای کعبه
اتصاف باوصاف اشراف است آیات باهرات سوره اعراف است

که انارات اشاراتش نمایند سناهل انصاف واشارات عباراتش
کشایند سلاسل اعتساف است ادعوا ربکم تضرعًا وخفیة
بخوانید پروردکار خودرا از روی زاری واهستکی شبوه فروتنی
وزاری وامکذارید لیکن اهسته باشید وفریاد برمیارید
انه لا یحب المعتدین بدرستیکه او دوست نمیدارد کروهی را
که از حد مرسوم درکذرند ودر سنن کجی طرق تجاوز واعتدا سپرند
ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها وتباه مکردانید شعایر
دین را در زمین بسرکشی وطغیان بعد از ان که نیکی یافته و
شایستکی پذیرفته ببعثت پیغمبر ونمودارشدن معالم ایمان وادعوه
خوفا وبخوانید پروردکار خودرا از روی ترس که مبادا دعا مردود
کردد بعلت ناشایستکی قبول که لازم تباه کاری شمات وطمعًا
واندروی امیدواری قبول که لازم بخشایش فراوان ورحمت بی پایان
اوست ان رحمة الله قریب من المحسنین بدرستیکه نوازش خدای
نزدیکست بنیکوکاران پس باید که بنده در اقامت لوازم استواری
واستقامت واسم تضرع وزاری کوشش نماید تا بدان وسیله شایسته
قبول نوازش باری کردد وهرچند اعمال ناپسندا دوسر زند از رحمت
فراوان افریننده جهان نا امید نباشد واذکر ربك ویاد
کن پروردکار خودرا فی نفسك در دل خویش تضرعا از راه فروتنی

وزاری وخیفة واز روی ترس وسوکواری ودون الجهر
من القول وفروتر از بلندی کفتار یعنی پراسته از الایش اظهار
بالغدو بامدادان یا هنکام بامداد والاصال واواخر روزها
یعنی از عصر تا شام ومیتواند بود که اوایل واواخر ایام کنایتی باشد
از استمرار ودوام یعنی سراسر اوقات امکان دل را مشغول دار
بذکر پروردکار ودر هیچ حالی از حالات طاقت وتوان غفلت و
ذهول روا مدار ولا تکن من الغافلین ومباش از بیخبران که
ذکر پروردکار جهان بروجهی پسندیده وشایان بر دل وزبان نکذرانند
وکاه بکاه که دو براه کذارند وخودرا به بناه یادآوری اوارند بلکه بغفلت
مجرد تحریك زبان نند فصل واز جمله روایات نماینده مسالك اقتصاد
بخدا وندان بصیرت ودید که در تکاپوی این کفت وشنید توشن
سخن بقرارکاه اسایش رغید تواند رسانید وهریك از فقرات هداست
ایاتش لذتی جدید بمذاق امید مفید ومستفید تواند چشانید
روایتی است که جامع جوامع اخلاق پسندیده واطوار ستوده شیخ
ابوعلی طبرسی در کتاب مجمع البیان ایراد نموده هنکامی که متصدی
نکوهش بیدادهای بیهوده وفریادهای ناستوده بوده مضمون
روایت اینکه رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم در بعضی از
غزوات محاربه کفر نژادان عنید بر یکی از بوادی مشرف کردید

پس دید که مردمان در تکبیر و تهلیل صانع خبیر اوازها بلند کرده
اند و در یاد خدای عز و علا سبیل اعتدا پیموده از حد مرسوم تجاوز
کزیده اند صاحب مقام محمود چون حال اصحاب بدین منوال مشاهده
نمود ابواب نوازش و احسان بر رخسار همکنان کشود والا پیش
غفلت از مشاعر معاشر شنوندگان بگفتن این سخنان کشود یا
ایها الناس ای کروه مردمان اربعوا علی انفسکم مداری کزینید
و کار بر خود اسان کنید و بر مدارید انچه را طاقت ان نیارید اما
انکم لا تدعون اصم و لا غایبا اگاه باشید بدرستی که شما نمیخوانید
کسی را که شنوا نباشد و نمیخوانید کسی را که پنهان بود انکم تدعون
سمیعا قریبا بدرستی که شما میخوانید کسی را که شنواست و نزدیک
شماست انه معکم بدرستی که او باشماست یعنی فریاد براوردن
خطاست و چون مقصود ذکر کنندگان از ذکر یزدان پیرایش دل و
زبانست از الایش غفلت و نسیان و جمیع معلومات و مسموعات
و مبصرات نزد دانایی و شنوایی و بینایی او جل شانه یکسانست
این فریاد و افغان دلیل سپردن سبیل اعتداست و راهنمای عروج
معارج طغیان بلندی و پستی و نزدیکی و دوری نسبت باو نسبت
در دل نهفتن و بزبان کفتن بطریق اسرار و اجهار همه متساویست
خواهی اهسته باش در بن چاه و خواه بلند ناپسند کو بر سر راه

مستخفی در شب تار و سارب در نهار نزد شنوایی و بینایی او
بریک قرار علمش محیطست بشعور انعام و انفاس انام و وزن رغام
و کیل بحار و قطرات امطار و اوراق اشجار هیچ برگی از درختی نمیریزد
مگر انکه میداند و میشمارد و هیچ میوه سر از پرده شکوفه بر نمی‌ارد
مگر انکه خبر دارد بدون فرمان او نطفه پیمان در ارحام مادران
قرار نمیکیرد و بی اگهی او هیچ زنی بار نمیگذارد همچنانکه بار نمی‌پذیرد
الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر اوست که دلهای بندگان را
بزیور معرفت و ایمان اراسته و اوست که زبانهای فرخندگان را
گویا بتوحید و تمجید خود خواسته حق گزاران را بدون شفاعت و
مددکاری موهبت حق گزاری و پاسداری ارزانی نموده و پرستاران
صفت ارادت و کراهت کرامت فرموده بر در نافرمانی و فرمان
برداری ازموده تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر
و چون حقیقت این سخنان از ضمایر بصایر اهل ایمان پوشیده نیست
در حیرتم که سبب اعتدا و طغیان در اطاعت فرمان چیست و این
فریاد و افغان که در کهسار بغداد و بیابان گمان بحیره از برای شنوانیدن
کیست زهی وقاحت نمایان که صوفیان خواهند قباحت طغیان
چرخ زنان و فریادکنان را در صباحت ذکر یزدان پنهان کنند و
صراحت عصیان افزاینده دل و زبان را بسیاحت ساحت نصاحت

ایمان نام نهند و ندانند که صرافان نقود بندگی معبود سرمایه
چند ندانند و در ادراد معرض احتمال قبول نیارند و وا صدا زهر صد
زبان و سود نمودی چند بی بود را در بازار شناسایی مقبول ان
مردود بیشتر می شمارند لیکن مدار پندار تصوف پوشان عریان
از پیرایه اقتدار تمیز امور بر وفور عزوداست و قصور شعور و من
لم یجعل الله له نورا فما له من نور **فصل** و از جمله مرعبات
اهستگی و همواری در ادای وظایف ذکر باری این حدیث وافی
هدایت است که در جامع کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت است من ذکر الله فی السر فقد ذکر الله کثیرا ان المنافقین کانوا
یذکرون الله علانیة ولا یذکرونه فی السر فقال الله تعالی یراؤن
الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا یعنی آنکس که ذکر خدا اهسته کرده
و انرا پنهان داشته بتحقیق که ذکر بسیار کرده بدرستی که منافقان
چنان بودند که ذکر خدا اشکار مینمودند و ذکر نهانی بجا نمی آوردند
بنابرین خدای عز و جل ریای ایشان را درین کار نمودار کرده و گفته
زبان بیاد خدا نگشایند مگر اندکی که بمردمان مینمایند و دور نیست
که مراد از بسیاری و کمی اذکار سنگینی و سبکی مقدار باشد در میزان
اعتبار هم در مقام ستایش اسرار و هم در مقام نکوهش اظهار و
از انجمله این حدیث قدسی است که از حضرت صادق علیه السلام

مرویست قال الله تعالی من ذکرنی سرا ذکرته علانیة و همانا
پوشیده نخواهد بود از مشاعر معاشر یافتکان خطار تیقظ
و شهود که اعلان ذکر داور ودود بنده ذکر کننده را بر دو وجه
تواند بود یکی انکه روز قیامت حسنات اورا علی رؤس الاشهاد
فاش کرداند وجه دیگر انکه در دنیا مکارم اخلاق و محاسن اطوار
اورا بهمگنان رساند و همچنین مقصود از اسرار بندگان در یاد آوری
معبود نیز یکی از دو وجه نمایان تواند کردید و جلوه تواند نمود ذکر
نفسانی که دل و روان را بیاد او جل شانه زنده دارند و ذکر زبانی که صفان
ازکسان بجا ارند و طریق اخفات و اخبات در ان مسلوک داشته
فریاد بر نیارند و بیش ازین دانستی که ذکر قلبی تاثیرش در تنویر روان
بیش از مجرد تحریک زبان است بلکه ذکر زبانی بمنزله قالب بیجان و
ذکر نفسانی بمثابه روان است که ساری در سایر جوارح و ارکان است
اما فریادهای مستانه و رقصهای زنانه که از صوفیان صادر میشود
باین بهانه سلسله جنبان اعتدا و طغیان است و همان است که ناشر
رایات سلطنت شیطان است و همان است که کاسر جناح انقیاد فرمان
و اکر مراد از تحذیر ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها و از تنفیر
انه لا یحب المعتدین مانند ان از حرکات ناپسند ذوات الاذعان
نباشد پس افساد و اعتداء در ادای ذکر و دعا که مبغوض افریننده جهان است

چه سازات **فصل** واز جمله مرغبات ذکر نهفته حدیث
خمولست که شقایق حقایق قبول شمول ذکر نفسانی وزبانی بر وجه
منقول از حدایق دقایق مدلولش شکفته وحدیث مذکور در احادیث
فضایل خفی وجلی ابو العباس احمد بن فهد حلی در کتاب عدة الداعی
چنین ایراد کرده وگفته قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
لابی ذر یا باذر اذکر الله ذکرا خاملا قال قلت ما الخامل قال الخفی
وهمانا اشارت بنادرت ذکر نفسیست این حدیث قدسی یا عیسی
اذکرنی فی نفسک اذکرک فی نفسی وهمچنین حدیث لا یکتب الملائکة
الا ما تسمع وقال الله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة فلا
یعلم ثواب ذلک الذکر فی نفس الرجل غیر الله ومخفی نخواهد بود از
انظار ارباب سلامت الباب واصحاب استقامت عقول که مقصود
حضرت رسول از ذکر خفی بر وجه خمول اصناف اذکار قلوبست که
بسیاری از آن بیادآوری گفتار چهارم بر سبیل نمودار اشکار شده در
تضاعیف فصول نه مخترع طایفه از صوفیان که فرو رفتگان زهاق
غفلت وذهولند از پیروی منقول ومعقول ومبتدع فرقه از سر
کشتگان بادیه اعراض ونکول از اتباع سنت رسول وآل رسول
که انتکاس حرکات ناسنجیده بقسطاس سماع وقیاس را مجرد فریب
وسواس خناس ذکر خفی نام گذاشته اند وحبس انفاس را با مراس ابلاک

بالجد نواجذ وعض اضراس از شرایط صحت پنداشته اند و
ندانسته اند که این حرکات نامشروع ونامعقول از معاندان خاندان
نبوت واصطفا ماثورست نه از شارعان ملت بیضا منقول و
نفهمیده اند که دوری از مخافت آفت ریا ونزدیکی بحصول زینت
قبول از ترغیب بخمول منظورست نه مفارقت مردود ومفارقت
مقبول چنان که باستماع آثار واقتباس انوار خانواده بشارت و
انذار نمودار شده در تضاعیف گفتار وتصاریف فصول وبالجمله
مغارس اشجار فتنه بار خیالات ضلالت نثارشان شوره زار
اغترار خطا بینی است وکج رایی ومنابت اثمار ناگوار توهمات غوایت
نثارشان شاخسار اختیار باطل گزینی است وخودستایی خربندگان
سریع الاغترار را از اقتباس انوار تذکر وتذکیر دور انداخته ودل
مردگان ضعیف الاعتبار را در حنادس هواجس تحیر وتحیر سر
گردان ساخته اند عروج معارج صعودشان کاسر جناح فلاح حق
پرستی واستواری وصعود مصاعد قصودشان ناشر ریاح جناح
خودسری وزیان کاری اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی
فما ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین **فصل** اکنون ای پوینده
طریق مستبین بعد از استفسار هدایات قرآن مبین واستصباح
دلالات روایات ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین بدیده

دعاتو شناس حقایق بین نگاه کن و ببین در شناعت صناعت این
جماعت نظاعت کزین و درستی بنیاد و فساد اعتقاد این بدگهران
تا ببین که در تبیین مضامین و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له
شیطانا فهو له قرین چگونه چشم از قبول منت بعثت پیغمبر پوشیده خرد
مراسم ذکر داوری را بناخن تغیرات منکر خراشیده اند و چه سان در
هدم بنیان اطاعت فرمان آن سرور کوشیده بصرصر اعتدا اوراق
پیروی شرع انور را از یکدیگر پاشیده اند در حیرتم که از ضاعت
شناعت شریعت چه دیده اند که از کرامت اقامت منت رمیده و
بشناعت اشاعت بدعت تنیده اند و جرعه واری از شربت شکوای
ایثار وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق
بکم عن سبیله ذلکم وصاکم به لعلکم تتقون نچشیده اند
و کلی از گلزار بهار ادعوا ربکم تضرعا و خفیة انه لا یحب
المعتدین نچیده اند ای عمر بیان جاه و سروری که همواره در مراعی تمرد و
خودسری چریده و لذت توهم مهتری چشیده اند بر تو اشراق دواعی
فرمان بری را امساعی نجشتم برتری چنان بگل اندوده ظلمت بیخبری و تن
پروری کرداییده اند که با وجود عروج معارج دستافشانی و خیال گری
در کشف رموز کوردی وکری هرچند بی سپر دلایل بدیهی و نظری کرده
اند یکی از هزار ندیده اند چنان و زبقته اظهار تعشف دانی و اجها

تعسف بینائی کردیده اند که یکباره طومار سلامت گفتار و استقامت
کردار در نوردیده اند و از استمساک بحبل المتین سبحه در ازدحام
عروج عرش المکاشفه ناز و نیاز بر و صیحه آرام گداز پیش از
بجشم تعلم وضو و نماز بمقامی از امتیاز رسیده اند که هیچ آفریده را
مانند خود ندیده اند بود تا رخرم کردارشان رشتهای پرشنا
اختیار معصیت کردکان و بطانه و ظهار حله گفتارشان اظهار
مجانبت ایثار خانواده ابشار و اند از نتایج ازدواج سخریت و
تلعاب را در یاد آوری رب الارباب القاب سلوک راه صواب
گذاشته از مخالفت کتاب باک نداشته اند و ثمرات بشر المآب را
در بن باب با منتجات حسن الثواب اقران و اتراب پنداشته موجبات
ثواب و عقاب را یکسان انگاشته اند اشراق انوار نواحی شرارشان
کاسف نجوم دلپسندی و فیروزی و ارهاق آثار تصاعد پنداشتشان
کاشف هموم خردمندی و بهروزی تراحم افواج اصوات گونا گون
سرمایه نظر کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون کلا انهم عن
ربهم یومئذ لمحجوبون و تلاطم امواج طامات ذو فنون پیرایه تندگری
فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون
فصل از جمله قبایح محرمانی که از لوازم و مهمات این اذکار بدعت
شعار ساخته اند و چرخ زدن نکو نشاد را بدعن ار نکاب آن

از علامات تنك نظری وتنك حوصلکی شناخته اند امیختن
ذکر برود که وارد است بترجیع اصوات خنیاکری در غزلیات ذکر مستی
وخمار وترصیع الات نغمه سرایی بترحیب تشبیب امردان بدا غاز
بانکه بکرات ومرات شنیده اند از علمای دین دار وفقهای
نصیحت کذار که بطریق غنا وسرود نغمه سراییدن واواز را بروجه
اطراب ترجیع در کلو کردانیدن عملیست نامشروع وکاری است
ناهنجار خواه ترجیع صوت مطرب قرین التی از الات لهو کردد مانند
اواز نوا دنده چنك ومزمار وخواه بدون الت باشد مانند خنیاکری
ونغمه سرایی بالحان طوایف دیکر از فساق وفجار در چندین روایت
از اهل بیت عصمت وهدایت وارد است که مراد از لهو حدیث در ایت
ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم
ویتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهین غناست یعنی خنیاکری
ونغمه سرایی وهمچنین مراد از قول زور هم در ایت واجتنبوا قول
الزور وهم در ایت والذین لا یشهدون الزور ودر بعضی اخبار
واذا مروا باللغو مروا کراما را نیز بغنا تفسیر نموده اند ونهی
از حضور ونزدیکی مجلس ان فرموده اند واز امام جعفر صادق علیه
السلام روایتست که خانه غنا وسرود از نزول مصیبتی دردناك
در ان ایمن نتوان بود ودعا دران خانه باجابت نرسد وفرشته داخل

ان خانه نشود وهم از ان حضرت منقول است که رسول خدا صلی الله
علیه واله وسلم فرمود که قران بالحان عربان واصوات ایشان
تلاوت کنید واز لحون ارباب فسق واصحاب کبایر برحذر باشید واجتناب
از ارتکاب ان لازم دانید پس بدرستی که بعد از من کروهی ایند
که بخواندن قران اواز خود را کردانند مانند کردانیدن غنا ونوحه کری
ورهبانیت تلاوت انجماعت از کلوهاشان در نکذرد وبالا
نرود دلهای ان کروه سرازیر شده باشد وبرکردیده وهمچنین دلهای
کسانی که شیوه ایشان را خوش کرده اند وپسندیده ومضمون درست
مشحون این روایت در کتاب کافی باین عبارت بنظر رسیده قال
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اقرءوا القران بالحان العرب
واصواتها وایاکم ولحون اهل الفسق واهل الکبایر فانه سیجی بعدی
اقوام یرجعون القران ترجیع الغنا والنوح والرهبانیة لا یجوز
تراقیهم قلوبهم مقلوبة وقلوب من یعجبه شانهم ودر کتاب مذکور
بروایت پیوسته منقولست که مردی از حضرت باقر علیه السلام از حکم
غنا پرسید ان حضرت چنین جواب داد یا فلان اذا میز الله بین الحق و
الباطل فاین یکون الغنا فقال مع الباطل فقال قد حکمت یعنی هنکام
که خدای عز وجل حق را از باطل تمیز خواهد داد وجدا خواهد نمود
نغمه سرایی با کدام یك خواهد بود سایل کفت با باطل واعتراف نمود بانکه

بیهوده است و ناممدوح آنحضرت گفت پس حکم کردم من با اقرار اوردی
تو باین که سرود باطل است و مردود و بالجمله اخبار و آثار در حرمت غنا
و سرود بیش از انست که اموزگار خامه درین نامه احصا تواند نمود

فصل باید دانست که همچنان که نغمه سرایی و خنیاگری حرام است
شنیدن و اموختن ان نیز از جمله معاصی و آثام است و از بعضی اخبار
اشکار میشود که استماع غنا و لهو سبب رستن نفاق گردد در دل
چنانکه اب باعث رستن گیاه شود از گل و هرگاه اطراب صوت غنا و تطبیب
عود و سرود فی نفسه مردود باشد و در عداد محرمات معدود حال
گروهی از صوفیان مطرود که خارج از مقام اهتمام و دور از خصاد
اینان این کردار ناهنجار را در اثنای ذکر پروردگار بکار دارند چه
خواهد بود و بمقتضای قضای غباوت و شقاوت که اجلاف اخلاف
از اصلاف اسلاف دارند سعادت و عبادت شمارند از عذاب
مهین تغییر مراسم سنت و تحریف شعایر دین چگونه خواهند اسود
کاش این اوباش در خزو و مهالک غرور همانچه مذکور شد اکتفا نمودند
و بدین طنبور و نغمه دیگر از نغمات ذوات الشرور نیفزایند مانند
رقصیدن و رقصانیدن و دست افشاندن و پاکوبیدن و بر گرد سر
امردان غرو ربی بوزگردیدن و اشعار فتنه بار در ان اثنا خواندن و
شنیدن و مع ذلک بهانه این حرکات مستانه و ترانه شعرهای

عاشقانه خرسندگان دور از مشارع شعور را از جاده شریعت
کیبانیدن در حدیث نبوی صلی الله علیه و اله و سلم که کتب
موالف و مخالف از ان پر نورست مذمت و ملامت فراهم
اوردن اشعار باطل و جا دادن ابیات بیهوده در دلها بدین عبارت
مذکورست لأن یمتلی جوف احدکم قیحا حتی یریه خیر له من ان
یمتلی شعرا یعنی اگر درون یکی از شما پر شود از چرک چنان که دیگر جا
در ان نماند و بماند تا اینکه انرا بخورد و بپوساند و بخشی درونش فاسد
گرداند از برای او بهترست از اینکه از شعر پر شود چنانکه ضبط سخنی
دیگر نتواند و ظاهر حدیث مذمت حالت کسی است که شعر بسیار داند
خواه انچه را فراهم اورده بخواند و بالجمله اشنع فضایح اعتدا و افظع
قبایح تجاوز از حدود رسوم شریعت غرا در ادای وظایف یاد خدا طرق
این فریق تعسف بهلت که مدار کردارشان در ان حرکات شنیعه و
سقطات نکوهیده بمقتضای اتباع هوی و استمتاع از شهوات دنیا
بر تجنب از صراط مستقیم حضرت مصطفی و تنکب از طریق قویم
ائمه هدی است معاذ الله در خلال تسبیح و تقدیس ایزد بیهمال
گاه از غنج و دلال ناشسته رویان بی کمال و گاه از فراق و وصال
نازکنهالان خردسال سخن سرایند و در مقام تکبیر و اجلال داور
ذو الجلال بتشبیب و ترحیب حسن و جمال امردان مجرد از محاسن

خصال اقفال کلال واغلال ملال از ابواب امانی واعناق امال
کشایند خرق پاره چند را از حکایات حدایی و پیوند ساده رویان
ناپسند مانند جواهر ارجمند کمان داشته شبیه تنزیه صانع بیت
و بلند بنظر جانوران ادمی بیکار اند و بهیچ ناچیز زاده تمییز حرکات
شهوت انگیز بدخویان پرستیز بمعیار زدایر بیند اشته ادایش ستایش
و ستایش افرینده هرکس و هرچیز شمارند بی بصران نابکار را ازفتار آ
چشم بیمار و اشارات ابروی پرکار نکونسار در مهاوی فتنه و اغترار
اندازند و خیره سران بیقرار را بنوید پیوند ساغر سرشار و امید وعید
غدار سوکوار مغاوی مذلت و صغار سازند مناکیر و اباطیل از هر
مقوله و هر قبیل در اثنای تکبیر و تهلیل بر زبان رانند و کاه
باشد که در مقامی از مقامات غنا ما بین تفوه بکلمه نفی و استثنا تفکه
بکلامی نکوهیده ناسزا از طامات شعر انا کزیر دانند حاصل کفتار
اینکه درین کردار نه از خلایق هراسانند و نه از خالق شرمسار ان فی
ذلک لعبرة لاولی الابصار **فصل** ازین پیران عنید با ازان مریدان
مرید کریکان یکان بیخردان واقف رموز مواجید و کاشف کنوز
عرش مجید توان پرسید هرچند بیکانه باشند از اشنایی تمییز پاک
و پلید در عامه موارد وعد و وعید که ستایش بود دکاردا با تغنی
در انشا داشعار چه کار نسیما با ترجیع اصوات دلخراش و ترصیع حرکات

بکان ۲

فرش

فتنه بار در انظار احمقان سریع الاغترار و ستایش معبود را
با تغزل در انشای سرود چه نسبت تواند بود و موجبات نکال و منجیات
وبال چکونه زنك اختلال و رنك انتحال از رخسار استکانت
و ابتهال تواند زدود و اکر بنیاد افغان و فریاد این اوباش اوغاد در
بشر الماد حلقه تردد اوراد بر تظلم و طلب داد دست از دست
جور و بیداد کشت و اکر بمقتضای اعتماد بر اعتقاد فرو رفتکان ها
الحاد اسماع باعد و ایقاظ راقد مراد نصیحه زیاد دست لطف ارشاد
ونحن اقرب الیه من حبل الورید در ابطال و افساد امثال این اعتقاد
کافیست و حسن انقیاد لا تاخذه سنة ولا نوم در هدم بنیاد
قرار داد خیره سران کفر نژاد از استناد بسایر دلایل سبیل رشاد مغنی است
همانا در سلوك این سبیل نذیل و سقوط این مصرع و بیل از دانایی
و شنوایی خداوند جلیل غافل و ذاهل کردیده اند که دست ارادت
از قبول سرمایه سعادت کشیده در حصول مامول بنغرهای مستانه
تنیده اند یا ببرکت حرکت رقص و سماع کوش استماع و چشم استفاع
از ایات محکمات تنزیل بسته و پوشیده اند تا در کلشن ابتداع
و اختراع کلهای رنکارنك رسوایی و امتاع از استمالت ابصار
و اسماع همج رعاع چیده در بشر الفیل تضلیل اذناب و اتباع
ارمیده اند یا کریمه واسروا قولکم او اجهروا به انه علیم بذات الصدور

نشنیده اند و ثمره از شجره سواء منکم من اسر القول و من جهر به و
من هو مستخف باللیل و سارب بالنهار نچیده اند نی نی بلکه از
تواتر ورود اشارات پنهانی و صدور بشارات شیطانی که از عرش
المکاشفه اسرار کرده نکشی و رموز نافرهانی بدیشان رسیده چنان
مدهوش و بیخود گردیده اند که پا از سر و هر از بر نشناخته و نیک از بد
جدا نساخته و بتمییز سنت از بدعت نپرداخته اند و غیر از توسیع دوایر
چرخ زدن و دست افشانی هیچ ندانسته و سوی تشغیل نوایر مستی
و عوانی هیچ نفهمیده اند ترنم اشعار ناپسندشان عسل و خمر را در یم ریزد
و تبسم گفتار نژندشان خار و تمر را با یکدیگر امیزد سبحان الله حبل
تمسک و اعتصام در عهده شعایر دین و زنبده مراسم اسلام از فتراک
ایتمار و ایتمام ائمه انام علیهم السلام گسسته اند و در کمین قضای وطر
از نان و حلوای دنیا پرستان بچنبر نشسته گوناگون بدعتهای مستنکر
و شنعتهای مستقذر بشرع اطهر بسته اند از قبیل تصدیه و مکاد
اثنای ذکر و دعا و براوردن صیحه شغا بدون حدوث داهیه دهیا
فراهم امدن از فجاج عمیق برای اشای رقص و تصفیق تمزیق ملابس استغاثت
و توفیق بابدای اعلای شهیق و نهیق اظهار نسیان جسم و جان در
تذکار اذکار توحید و تمجید التزام صعود و تعانق برهنه رویان هنگام
نمود غشیان فنون مواجید هبوط و سقوط بی قصد و اراده بقصد

اظهار اثار تصاعد و تواجد زیاده ترغیب و تطریب نشسته و
ایستاده بمراقبت مقاربت سیم تنان ساده در ضمن تحسین و ترحیب
سر مستان باده تهویلات و تسهیلات سراهنگشان عبرت نگار
یخادعون الله و الذین امنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون
تخیلات نگار نگشان حق گزار و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی
الارض قالوا انما نحن مصلحون **فصل** یک علامت از علامات
قوت اقتدار این چرخ زنان است تخریب بنیان حیا و اطمینان
بتقریب تشبیب صبیان و غلمان یا هوزنان و یک اثر از اثار
رفعت مقدار این رقص تنان است تعذیب روان دین و ایمان
بتسبیب اسباب خستن ارواح و ابدان نظار کیان الله گویان
و شکستن اطراف و ارکان جوارح رقص کنان بر کل ارجل و کرامان
شاباش جویان و از ان جمله اخفای اشاعت بضاعت غداری
با بدای فظاعت شناعت ناهمواری اسرار حراست کیاست طراری
باظهار نفاست شرافت سوکواری ناهنجار قطاعت تنویر حرکات
ضلالت ایانشان مصور تشبیه کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره
و ناگواری شناعت تمویه سکنات کسالت سمات شان مذکر تنبیه
وجوه یومئذ باسره تظن ان یفعل بها فاقره هواجس وساوس
پندارشان در حصول مطالب اشکار و وصول مآرب نهانی باعث

تذکارا إن الله لا یصلح عمل المفسدین سکرات غرات پرکارشان
بهنگام التهاب نوائر حیره سری و اضطراب بوادر تیره روانی
وارث آثار وأملی لهم إن کیدی متین مراسم عبادت وبندگی
از محال طرازی تیسیر و تعسیرشان راه تنزل و سفال پیش گرفته
ومعالم سعادت وفرخندگی از خیال بازی تعظیم و تحقیرشان
وصمه تزلزل واختلال پذیرفته خودپسندی خبالاتشان نازع
سرابیل دیده وری وآگاهی ونقش بندی ضلالاتشان رافع
قنادیل بیخبری وگمراهی تهویل ثنای نعرهای مستانه بهنگام توحید
وتمجید باری تشیید بنیان نافرمانی وزیان کاری تسویل ادای
رقصهای ننانه درمقام تضرع وزاری سلسله جنبان افنان
غوایی وناهمواری عروج معارج دست افشانی وخیاکری
اسرار کم خردی وحیله وری دکوب مراکب نافرمانی وخیره سری
رافع استار کجروشی و بی بصری ضرب چوب و شق چوب را
دست آویز ستر ذنوب وکشف کروب ساخته رایت اغوا وافساد
در انظار دورگردان شوارع رشاد افراخته اند واخبار کذوب
از ذخایر ضمایر وسرایر غیوب را وسیله سلب عیوب وجلب
قلوب شناخته غوایت گزینان سوایت نژاد را بمهاوی فساد
اعتقاد انداخته اند نمود بی بود آثار سجودشان در انظار اعتبار

عاکفان حظایر شهود ساربان مسارب قد خسروا أنفسهم و
ضل عنهم ما کانوا یفترون صدور مورود کردار مردودشان
بامید افزایش اعزاز وایقان سرایر سرود شارب مشارب إنما
سکرت أبصارنا بل نحن قوم مسحورون ترشیح نظایر تخیل
تبجیل تهلیل وتسبیح بهانه تلقیح تخیل رقص و تصفیق تشریح صفا
انجمن نشانه تحسین ماحقه التقبیح نشانه تشغیل نوایر تفضیح
توسیع دوایر عن الیمین وعن الشمال عزین تکمیل حباله اصطیاد
فسادین تقطیع عشایر چرخ زنان حلقه ذات الخنین تنحیل
قباله فما لهم عن التذکرة معرضین توغل سلوک سبیل اعتدا و
طغیان مانع امتثال فرمان ادعوا ربکم تضرعا وخفیة إنه
لا یحب المعتدین تبتل اتباع دلیل سرکشی وعدوان باعث احتیال
نسیان ودون الجهر من القول بالغدو والآصال ولا تکن من الغافلین
فصل داعی اجتماع این جیاع موائد فواید ابتداع در بقاع نزاع
اضاعت استمتاع از ابصار واسماع گرسنه چشم هدایت استماع
یدعو لمن ضره أقرب من نفعه لبئس المولى ولبئس العشیر وداعی
اقطاع اذناب واتباع خداع مصاید مکاید اختراع درمراتع
رقص وسماع تشنه لب سقایت صواع والذین یدعون من دونه
ما یملکون من قطمیر تکاپوی یاهوی گرم مریدان در قفای ابرد

پیر بهنگام نبرد تغیر و تغیر علت بوار بوریا و سبب تخسیر حصیر
افتادن و برخاستن ناقدان بصیر کفارهٔ گناه نگاه دزدیده و عذر
خواه تقصیر ما فی الضمیر تکریر صفیر صغیر و کبیر در تکدیر ضمیر
تسبیح و تکبیر باد او ران انکر الاصوات لصوت الحمیر لمحات جفون
عیون تحیر و تحیر در نظارهٔ فنون فنون حرکات و جنات مهوشان
بی نظیر بی سیر ینقلب الیک البصر خاسئا و هو حسیر تدبیر تاثیر
فتیل مهربانی سرکشان خجسته خمیر تبشیر سفیر ام امنتم من فی السماء
ان یرسل علیکم حاصبا فستعلمون کیف نذیر تقدیر تسهیل سبل
ممر بانی شعله خوبان دلپذیر سفیر نذیر وجعلناها رجوما
للشیاطین واعتدنا لهم عذاب السعیر خیال محال نیل فواسد مقاصد
ورد شوارد امانی برده کشای ان انتم الا فی ضلال کبیر هزات
خطرات بدبختی و تیره روانی چهره نمای ثم لتنبؤن بما عملتم وذلك
علی الله یسیر صفایح قبایح تدابیر خرقه تیره ضمیر در تسخیر اوحال و
حمیر نقش پذیر انکار و نکیر مدایح منایح خرقه تلبیس و شمله تزویر
مشمول حصول رسوایی نکزیر والله بما تعملون خبیر توافق آرای
صواب نمای مریدان شریر در پرده پوشی شرور و غرور تغریر پیر ضریر
نمودار آثار و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب
منیر و تعامی اهوای بئس المولی پیر تیره ضمیر از نقیر و قطمیر اسرار ضمایر

بئس

بئس العشیر هر یك از مریدان تیسیر اسباب تباب و تحمیر باد
بر دار اصار کتب علیه انه من تولاه فانه یضله و یهدیه الی
عذاب السعیر برکات حرکات بیرون از انحصار ایتمار شرع لازم
الاتباع بکمان اختصاص و امتیاز از سایر اصناف وحوش و سباع
رافع آثار اسفار تباشیر صبح متبصر و تبصیر شعاب خطرات
گستردن حبائل فتنه و شبابیك خداع در استمال و استتباع انواع
اتباع نعوق ضلالت و اشباع نهیق ضیاع مانع اشراق بوارق
انوار شمس تذکر و تذکیر رسیدن و رمانیدن دون همتان دلخسته تقادیر
از التماس اقتباس انوار آیات بینات کتاب منیر خود پرور و تذکر تبصیر
ومن یزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر رقصیدن و رقصانیدن
پست فطرتان خجسته تدابیر بسطوات سقطات خطیر از صدمات
واردات عرش سریر شادی گستر مناکیر مضاجیر و کاین من قریة املیت
لها وهی ظالمة ثم اخذتها والی المصیر **فصل** این صوفیان باد پیما
که از ترنم گلزار کشف اسرار نهفته در خرقه تزویر و اغوا بمقصد
اقصی رسیده اند با وجود تسنم ذروهٔ علیا از ترنم دعوای اطلاع
بر حقیقت اشیاء چندان نداشته و نفهمیده اند که اظهار
شمایل بیخودی با اسرار مخائل خودداری هتك ناموس دین داری است
بضرب ناقوس بیقراری و افشای جنون ادواری با اخفای فنون

غداری فلک قیود شر مساری است بنقض عهود استواری اگر
چرخ زدن بیرون از دایرهٔ قبول طباع و سایر حرکات تشغیل نمای
رقص و سماع از برکات ابلیس تدلیس و خداع است چه جای سخن
نزاع است و همچنین اگر مبنای این اختراع و ابتداع بر اشتهار امتیاز
از سایر انواع وحوش و سباع است یا انتشار آوازهٔ بلند پروازی
و عبادت طرازی در اطراف و اصقاع مساجد و بقاع است و
علی التقادیر هرچه بزبان بیان و تقریر آید در تغییر این گونه مناکیر و
هرچه روشنگر توبیخ و تعبیر زداید از زنگ امثال این بدع ذات الشین
بمصقل انکار و نکیر چین اهدار گوهر ابدار گفتار و اضاعت بضاعت
نضاعت استماع است و اگر مقصود از ابداع آشفتگی و شیدائی
و اسراع دیوانگی و رسوائی هیچ یک از این تلبیسات نمایان نیست
بلکه این غولان آدمی پیکر را در این حرکات و قباحت گستر از قبیل
هشتم بینی و شنج سر و مانند اینها از دکوبه مراکب خطر امری دیگر مضمر
و مرعی است بنمایند که آن چیست آرایش دنیوی است یا آسایش اخروی
منت خدای را که ببرکت اقتباس انوار آثار درایت نثار صدر
نشینان مسند خلافت یزدانی که زداینده غیاهب اغباش حیرانی
و گشایندهٔ چهرهٔ اسفار صباح نکته دانیست روشن است که اقتحام
سقوط مهالک گردنکشی و نافرمانی با بهام سلوک مسالک بندگی و

خداخوانی در خیال دشوار آمال و نیل مقاصد امانی نوماوه اشتباه
همزات وساوس نفسانی و مکوده اثمار لمزات هواجس شیطانی است
ففی روایة جابر عن مولانا ابی جعفر الباقر علیه السلام قال قلت ان
قوما اذا ذکروا شیئا من القران او حدثوا به صعق احدهم حتی یری
ان احدهم لو قطعت یداه او رجلاه لم یشعر بذلک فقال سبحان الله
ذلک من الشیطان ما بهذا نعتوا انما هو اللین والرقة والدمعة
والوجل جابر میگوید بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام
معروض داشتم که گروهی چنانند که هرگاه چیزی از آیات قرآن یاد آید
یا نزد ایشان خوانده شود و گوش دارند یکی از ایشان چنان فریاد
برآرد که گمان میکنم که اگر دستها و پاهای او را در آن حالت ببرند آگاهی
نمی یابد و خبر نمی دارد پس آن حضرت از شنیدن این سخن در شگفت آمد
و از روی تعجب گفت سبحان الله شیطان است باعث بر حالتی که با آنان
بوده و چنان نموده و هیچ کس ایشان را بعلت بودن آن حالت نپسندیده
و نستوده آنچه گنجایش ستایش دارد بهنگام تذکر آیات قرآنی چیزی
دیگر نیست بغیر از همواری و نرمی دل و ریختن اشک و ترسیدن از
عقوبت یزدانی مؤلف کتاب را گمان چنانست که جماعت صوفیان را
بعد از گوش انداختن باین روایت بنیت شناختن خطا از صواب
هیچ گونه عذری باقی نماند در هیچ باب ان الله یضل من یشاء و یهدی

الیه من اناب **فصل** الم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم
لذکر الله اری وقت ان رسید که صوفیان حقایق پناه برگردند
از توغل در سلوک سبیل مخالفان دل سیاه و معاندان گمراه
و روا رند براهی که اهل بیت نبوت و رسالت نشان داده اند
و بهدایت ان بجمزد و منت ابواب رحمت بر رخسار امت کشاده اند
و حجتی دیگر برای حق وا نمودن باطل بیارند و مؤلف کتابها در ترک
اداب تزییف باطل و توضیح حق معذور شمارند و اگر با وجود براهین
نقلیه و نمود دلایل عقلیه از سکر ضلالت بهوش نیایند و خود را
در مقام لزوم سکوت مبهوت وا ننمایند و ادعا کنند که اقتدا در
امثال این کردار بعد از کشف اسرار و رفع استار بپاداش ریاضت
بسیار و تکرار اذکار دمار احالیست و رقصانیدن دوان و بدن جنبیدن
فن در اثنای طپانیدن مرد و زن و رمانیدن پاک دامنان جرخ زدن
منزلتی است بلند مقدار و مقامی عالیست مخصوص کسانی که ایشان
را سکر انسانی نهان از مناظر اقاصی و ادانی بر نور ولایت ربانی
خالیست جواب گوییم که سبب چیست که اسفار نقل اطوار حضرت
پیغمبر و اوراق دفتر ثبت سیر اهل بیت ان سرور از نگارش ستایش این
دیو رخا لیست هیچ یک از متضلعان تتبع سیر ایشان نشان نداده
که از اغاز طلوع افتاب بعثت تا اختفای شعاع ان در وراي سحاب

غیبت اثری از اثار تواجد بخود بسته باشند باز مابین تجویز
اظهار غشیان کشاده با انکه از بخوع خبر نبینده اثر جابر از
حضرت باقر علیه السلام بمشاعر معاشر دیده وران خرد پرور
رسید و از سطوع غره در ان زیور و الا گوهر در مناظر پی سپران
شرع انور نمودار گردید که حرکات مستانه این فرو رفتگان رقص
و ترانه از تبعات نزغات غمزات شیطانیست و انچه بهنگام استماع
ایات قرانی از اثار سطوع انوار حق پرستی و خدا خوانی در نهاد
بنده فرمانیست جز نرم دلی و ترسناکی و ریختن اشک پشیمانی
از اتباع لذات جسمانی و شهوات نفسانی نتواند بود و نیست
زنهار زنهار ساحت کرامت خلافت پرور دگار را از الایش
غبار شنار این پندار مقدس شمارد و اساس لباس منصب ربانیت
عامه ناس را از مساس قول تهمت این ادناس دفع و اقدس شناسند
و بعد از انسداد مسالک لداد برین خودستایان بترم نهاد و انقیاد
حقیت جمیع سخنان حقیقت بنیاد که نقاب اعتبار از رخسار
کشاد اگر با اضطرار دیگر بار دعوای فقد اختیار کنند و گویند در
سکون و جنبش و اطمینان و لرزش و سایر توابع وجد و سماع بمان
روش مانند محموم منقوض یا مانند مدهوش و مرتعش بی اختیار
و در افتادن و خاستن و افزودن و کاستن و باقی لوازم هنگام

آراستن خبری از آسایش و آزار ندادیم بود نبند این همت بلند و
کلو گیر این دروغ ناپسند جز این نیست که چون مدار سلب اختیار
بر جلب اختیار بدعت پرستی است از ترک اغترار بکاری چند
نا استوار قبل از عروض اضطرار مانع چیست ناچار دست از مقدمات
آن باید کشید و از آشامیدن آن شراب که این گونه بدمستی آرد
اجتناب باید ورزید و اوضاع واجب الاتباع شرع مطاع را
در بقاع اختراع و ابتداع عبرت ابصار و اسماع نباید گردانید
حاصل گفتار اینکه فضاعت این حرکات ناهنجار را از انظار دانایان
بصیر بهیچ حیله و هیچ تزویر نتوانند پوشانید و در مقام اعتنا
از تبعات این کردار فتنه بار سخنی نتوانند گفت که توان پذیرفت
و توان شنید الذین یستحبون الحیوة الدنیا علی الآخرة و یصدون
عن سبیل الله و یبغونها عوجا اولئک فی ضلال بعید

گفتار ششم در تشریح صوفیان خیره سر بتقریب اقوال حیله گر و اعمال فتنه گستر

باید دانست که فریقی از این تصوف پوشان تقشف آرا و تعرف
فروشان تعسف پیما که وحی نژادان خاندان امامت و اصطفا را
بفرض اطاعت و لزوم جماعت نشناخته اند عقول و آرای مانند سفیان
ثوری و حسن بصری و عباد از رؤسای ضلال و صنادید عناد را
در عامه مراصد اصدار و ایراد معیار تمیز صلاح و فساد ساخته اند

وندانسته

و ندانسته که جماعت اتباع ائمه واجب الاطاعت را از
غایت غوایت و لداد بیکسو انداخته رایت سوابت و افساد در
انظار جویندگان سبیل رشاد افراخته اند و بگمان اهلیت هدایت
و ارشاد درخش بغار و شراد از جادهٔ استقامت و اقتصاد در
بوادی جحود و الحاد تاخته متقلدان قلادهٔ ارشاد و متوسدان
وسادهٔ انقیاد را از بادی صلاح عمل و سداد اعتقاد بمراحل دور
الابعاد دور انداخته اند با وجود اینکه هر کس امام زمان خود را
نشناخته بمیرد باید که آن مردن را مردن زمان جاهلیت دانسته اظهار
اسلام را بدون شناختن امام بچیزی نگیرد بمقتضای خبر معتبر
من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة که
از موالف و مخالف شنیده اند و بصحت صدورش از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اقرار آورده و گرویده اند و در
صحاح خود از جماعت رواة که همه را عدول و ثقات شناخته نقل
و ثبت نموده از قبول آن عدول جایز ندیده اند و مع ذلک از تحصیل
معرفت امام که بنای تفقه و تبصر در جمیع شرایع اسلام بر آن است
چه در تصویب عمل و چه در تصحیح اعتقاد دست ارادت کشیده
تعامی و تجاهل ورزیده اند و چشم تمتع از محکمات کتاب و سنت
پوشیده همانا از همه آنها بتلبیس ابلیس لعین خیر از خلقتنی من نار

وخلقته من طین ابتی نشنیده و روایتی ندیده اند و بقوت حمیت
جاهلیت پای نکار بوده در مراعی دواعی استنکاف و استبداد فرو رفته
خودسر جریده اند و دنبال اهوا و آرای ذوات العناد افتاده از
کشف دقایق اجتهاد خود را بمنزل مراد رسانیده اند و بالجمله هرچند
آیات باهرات از امامت اوصیای سید کائنات دیده اند از روی
غرور نفهمیده اند که امام کیست و هرچند کرداکرد دلالات قاهرات
و صفات اعجاز سمات کردیده اند از قصور شعور بان نرسیده اند
که قدر و منزلت امام چیست امامت جامع کتاب منیر اصطفا
و سروری فاتح باب کبیر اجتبا و مهتری کشاینده خزاین امتنان و
کرامت نماینده مواطن اطمینان و سلامت ناشر دیباج امن و امان
کاسر جناح مذلت و هوان سبب وجود آسمان و علت نمود زمین و وسیله
حیات عالم بالا و ذریعه ثبات عالم پایین تخوم زمین ببرکت امام
ساکن و نجوم آسمان بحرکت امام سایر صنوف املاک برای او عاکف
و صفوف افلاک برای او دایر اسفار صبح شهودش زداینده آثار ظلمت
اغترار و اشراق نور وجودش نماینده انوار بصیرت اعتبار لیکن
سرکشتکی بادیه اعتساف مانع اقرار احمقانست باتصاف امام بامثال
این اوصاف و حمیت عصبیت قفل دهان اذعانست و بند زبان
اعتراف فضل یکی از عظمای مشاهیر صوفیان که باعتقاد خود

وکمان ابلهان از نقیر و قطمیر اسرار نهان چنان که باید وقوف
یافته و هیچ رمزی از رموز آفرینش این جهان و آن جهان نمانده
که بر تو کشف و بیان او بر آن نتافته از ارواح و ابدان ملایکه و قدسیان
آکاه کردیده و مقامات و کرامات یکان یکان از انبیا و اولیا را
بمیزان امتحان سنجیده و دیکران را آکهی بخشیده در کتاب فتوحات
میکوید انی لم اسال الله ان یعرفنی امام زمانی ولو کنت سالته
لعرفنی یعنی هرکز از خدا نخواستم که امام زمان مرا بمن شناساند و اکر
چنان بودم که میخواستم شناختن امام را هر اینه بمن میشناسانید
با آنکه در همین کتاب حدیث مردن جاهلیت را از آن حضرت
نقل کرده بهمان عبارت که مذکور کردید سبحان الله به بینید ای
دوستان آکاه که این کمراه دل سیاه را چکونه وساوس شیطان و
هواجس نهان مسخره و مضحکه زنان و کودکان ساخته و حرمان
بانک جرس هوس و عدوان در بیابان امتهان خذلان انداخته و
چندان در سنکلاخ سرکشی و طغیان سرکردان و حیران دوانیده
که مردن جاهلیت را از سایر کرامات و مقامات ذوات الافنان
اکفا و اقران در پله رجحان دیده و اولی از اطاعت فرمان شناخته
با وجود دعوای فنای در توحید و ارتقای ذروه قصوای عرش
مجید سخنی چند از شطح و طامات کفته که نتوان کفت و نتوان شنید

وبا اظهار مشاهده معبود وملازمت مقام محمود که ببرکت کشف و
شهود یافته از خرافات وخرافات دیگر چندان درهم بافته که باعث
بران اگر مالیخولیا نباشد کفر وزندقه خواهد بود خصوص سفالی تشبیه
وتعطیل را عدیل تنزیه وتجلیل پنداشته وشر رضرر را بجای غرر درر
درخواتیم امید وبیم عقلا ان زنیم بکار داشته بسی از سخنان واهی
که در تضاعیف تصانیف خود نگاشته تخمی است از عمایت که بامید
ارشاد وهدایت در شوره زمین رسوائی وسوایت کاشته واز بن
زراعت شنعا حاصلی که برداشته رایتی است از غوایت که در
انظار دوردستان مناهل درایت افراشته آری مدار کشف صوفیان
بی نور بر خیالات مزخرفات است که از قبول عقول فرسنگها دور است
وبنای پندارشان بر توهمات موهمه است که باعث فساد اعتقاد
ووارث ازدیاد غرور است اقتدارشان بر کشف حقایق وفهم مسایل
مجرد ادعائیست از لباس التباس برهنه واز نور استیناس عاطل و
افتخارشان بجدا ساختن حق از باطل محض ابتهاری است از بینه اثبات
عاجز واز همین یقین که کل اساس بیوت ثبوت منحوت خیالشان اوهن
از بیوت عنکبوت وتنیده عنکبوت مبهوت انتحالشان دام گستر
انفعال وسکوت نه در سیاق خطابت وبرهان مکاشفات علیلشان
در ترویج غلیل طالبان دلیل دخیل تواند بود ونه در سیاق مساعنه

وجدال

وجدال باطل اقاصیص واقاویل بی طایلشان همعنان فشل توام
بود نه چنانست که پذیرندگان را بر منزل یقین وارام رسانند ونه
چنان که شنوندگان را پای بند الزام گردانند یا بدام تبکیت کشانند بلکه
مانند اشعار یاوه شعرا نمودی چندست بی بود از قبیل جلوه سراب بقیعا
وشبحی چند بی وجود از قبیل نمود موج وحباب بادپیما ممتنع ومحال را
بنقش بندی خیال صورت جواز وکسوت امکان پوشانند وجور
وعدوان را بدلپسندی انتحال در مسند عدل وسریر احسان نشانند
حاصل مقال اینکه رهائی یافتن از وبال حال ونکال مال اقتحام
اقتحام اودیه ضلال بدعون امتثال رکوب سفینه الخیالیست محال
وهوسی است بی مجال واذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له وما لهم من
دونه من وال **فصل** از جمله بدعتها که بنای گفتار وکردار خود را
بران گذارند تعیین شخصی است که او را پیر نام نهند وهرچه را گوید
وکند وفرماید حق پندارند وتجاوز از فرمان پیر هرچند مخالف شرع
منیر باشد جایز نشمارند وگروهی را که در جمیع کارها تابع فرمان پیرند
مرید نامند وهمواره در بیابان بی پایان گمراهی وتباهی سرگردانند
غزالی در کتاب احیا گفته کسی که پیر ندارد مانند درختی است که در صحرا
رسته باشد ومعلوم است که درخت خودرسته چه مقدار پایندگی
تواند نمود واگر چندروزی پایدار ماند ثمر نخواهد داشت ولی با ب

خواهد بود پس باید مریدان دست تمسک بدامان پیر محکم زنند
و بی صلاح دید پیر هیچ کار نکنند تا بمقصود رسند همچنان که نابینا
در کنار دریا از بیم غرق شدن یک گام نگذارد بدون نشان قایدی
که دارد و هر حالتی از حالات متناوب الورود مانند نشاط و
فتور و اندوه و سرور و غیر ذلک که در صعود مدارج کشف و شهود
رخ نماید باید که در همان ساعت آن حالت را بعرض پیر رسانند و از
دیگران پوشانند تا اینکه پیر روشن ضمیر بوجهی که شاید از محاسن
تدبیر عقدهٔ تحیّر و تحیر از کار مرید سخن پذیر گشاید و بعد ازین گفته
اگر اتفاق افتد که پیر خطا کند هر آینه خطای پیر بهتر خواهد بود از
صواب دید مرید در هر باب اینست آنچه قرار داده اند صوفیان دور
از جادهٔ صواب و ندانسته اند که هرگاه پیر معصوم نباشد و خطا
ازو سر زند اعتماد بر هیچ یک از گفتار و کردار او نخواهد بود گاه باطل را
حق خواهد پنداشت و گاه حق را باطل خواهد انگاشت و هر یک را
بجای دیگر باز خواهد نمود و بورود در مصارع خطا و زلل راه فساد و
خلل در متعلقات اعتقاد و عمل خواهد گشود و تقابل حق و باطل طریق
تشاکل و تماثل خواهد پیمود و چه مانع است ازینکه پیر جایز الخطا رسمی
تازه که مخالف شریعت باشد اختراع کند و آیینی تازه سازد و جماعت
مریدان را که پیروان نادان باشند گمراه کرده اند و نگون سار بجهنم اندازد

و بالجمله پیروی گفتار و کردار پیر خطا کردار کاری است نا استوار
و غافل بودن در مواقع ایراد و اصدار از حدود و احکام الهی در
اوامر و نواهی درختی است زهر بار و لهذا ائمه انام علیهم السلام
که نیک و بد حرکات جسمانی و ملکات نفسانی را بنور خلافت
یزدانی دیده و با اقاصی و ادانی نموده اند در مقام تحذیر و تنفیر
همگنان از اتباع اکفا و اقران اياك و ان تنصب رجلا دون الحجة
فتصدقه في كل ما قال فرموده اند و بمقتضای این حدیث که از
حضرت صادق علیه السلام مروی است متابعت کسی که از جانب
خدای عز و جل برای هدایت امت منصوب نباشد جایز نیست و
منصوب برای حمل اعبای این کار از جانب پروردگار تعالی و تقدس
بعد از رحلت پیغمبر اوصیای آنحضرت اند و بس که گفتارشان از تطرق
شوایب هوی و هوس منزه است و کردارشان از مخافت خطا و آفت غلط
مقدس دانش و بینش ایشان از آیات قرآن مستفاد است و از حدیث
فرشتگان مقتبس بجمیع صفات و اخلاق پسندیده آراسته اند و
هرگز در هیچ حال پیرامون کاری ناپسند نگشته و نخواسته اند بلکه
جامهٔ عصمت و طهارت بافتخار موافقت قامتشان بزیور اعتبار
و کرامت رسیده و حلهٔ سیادت و سعادت بمباهات مساوات
اندامشان خلعت سرافرازی و اکرام پوشیده هر یک اختری که از طاعت

ایشانرا برخود لازم کرداند تخت بخت را بدیافت عیش رغید
و دستکاری جاوید ساند و هر خیره سری که روی ارادت از این
سعادت کیباند و غیر ایشان را شایسته ارشاد و قابل هدایت
دانند مانند سفیان پلید و عباد بن کثیر عنید در ضلال بعید ماندند

فصل درین روزگار که آفتاب جهانتاب امامت در وادی
سحاب لیالی غیبت پنهان است هدایت مردمان موکول بعنایت اقتباس
پیشکان انوار اخبار و آثار ایشانست و همچنانکه خاتم پیغمبران اهل بیت
عصمت و طهارت را نایب مناب خود نموده و در تمیز نیک و بد
حرکات آشکار و ملکات پنهان جمیع مردمان را امر به پیروی ایشان
فرموده ائمه اطهار که خلفای پروردگارند علمای حق گزار را
که همت بر اقتباس انوار و انتشار اخبار ایشان گماشته اند در اثبات
آثار نبوت و رسالت از برای انقاذ امت از حیرت جهالت و خیبت
ضلالت با این حالت بجای خود گذاشته اند نه پیر دلنواز از این صوفیان
فتنه ساز را که بجای آموختن وضو و شرایط نماز در چله خانه
بدبخت طراز بکشف مسایل ناز و نیاز پرداخته اند و همواره نرد صحبت
با ابرنزان باخته تسبیح دراز را عمامه و وسایل امتیاز از سایر ریشان اند
حیله باز شناخته اند در روایت وافی هدایت عمر بن حنظله از
حضرت صادق علیه السلام که علمای نامدار در جمیع اعصار لزوم

اداب ۴

قبول

قبول آنرا بمعیار اعتبار سنجیده اند و از مضمون درایت مشحون
هیچ یک از قواعد و اصول آن تخلف نورزیده اند مذکور است
که هرگاه میان دو کس از شیعیان خاندان خلافت یزدان در معنی
یا میراثی منازعه رخ نماید که بسبیل بیرون شد از آن نیابند باید که خدمت
دانشوری از علمای امامیه و فقهای اثنی عشریه که عارف باحکام
ایشان باشد شتابند و از گفتار او هیچ گونه تخلف جایز ندارند بلکه
همت بر انقیاد فرمان گمارند حیث قال علیه السلام ینظران من
کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا
فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله
منه فانما استخف بحکم الله و علینا رد و الراد علینا الراد علی الله
و هو علی حد الشرک بالله مقتضای این روایت آنست که هر کس
حکم دانشوری را که بزیور اتصاف بچنین اوصاف آراسته باشد تن
بر ندارد و اطاعت آنرا لازم نشمارد همانست که بحکم خدای تعالی
استخفاف کرده و فرموده ائمه هدی را قبول نکرده و برگردانیده و
چنان کس همانست که شرک ورزیده و بایمان نگرویده و از اسفار
صباح سایر اخبار ساطعة الانوار نیز نمودار گردیده و از پرتو مصباح
اشعه بسیاری از آثار یانعة الاثمار بمشاعر دیده وران رسیده که
اتباع و ایثار زمره دانشوران رافع قنادیل بصارت و اعتبار است

ونازع سرابیل خسارت واغترار وامتناع از پیروی وحق گزاری
علمای درایت نثار علامت شقاوت وغباوت پایدار است
واز موجبات مقت پروردگار بقدر استطاعت همت بر خدمت
واطاعت این جماعت باید گماشت در مراحل جنبش ومنازل قرار
وبدل وجان ودست وزبان حق اعظام واکرام ایشان مرعی باید داشت
در تفنن اوطار وتلون اطوار چه ایشانند مستحفظان شوارع تیقظ
واکاهی از وقوع فتن ذوات الاحن تعدی حدود الهی وپاسبانان دعائم
اسلام بحراست شعایر اوامر ونواهی بر مستان خواب غرور وغفلت را
بیداری وهشیاری بخشانند ودوستان مسالک درایت را
براه راست هدایت نمایند وفرمان بران خجسته گوهر را بنعیم مقیم بی
منتهی امیدوار گردانند وگردنکشان خیره سر را از عذاب الیم نشاه عقبی
ترسانند چراغ دانش وبینش براه جویندگان طریق پرستش افروزند
وچگونگی تحصیل زاد معاد بپویندگان سبیل رشاد آموزند زبان
گفتارشان کلید سعادت جاودان ونشان کردارشان دلیل سبیل
عبادت شایگان فصل ازجمله بدعتهای این طایفه چله
داشتن است بشرطی چند نامشروع ونامانوس وتنها بودن ومبالغه نمودن
در تاریکی مکان جلوس گفته اند اگر مریدان مکانی که تاریک باشد
نتوانند یافت باید که سر در گریبان کشیده نشینند یا پلاسی بر خود

بحند تا ندای حق توانند شنید وپرتو نور ربوبیت بدیشان توانند
تافت ودران تنهائی وتاریکی بهنگام ذکر صانع بی مانند یک کلمه از
کلمات را تکرار باید نمود که پیر مناسب داند بحال مرید وماسوای صلاح
دید پیر کلمه بر زبان جاری نباید گردانید از کلمات تنزیه وتمجید مثلا
بعضی از مریدان را الله الله الله باید وبعضی دیگر را بغیر از ذکر سبحان
الله نشاید وباید که صورت ومثال پیر را همواره در خیال داشته
چیزی دیگر را در اثنای ذکر بنظر نیارند وهرگاه خاطری از خطرات نفسانی
که محض کفر وزندقه باشد بخیال در آید باید از ان هیچ باک ندارند اگر
بیقین دانند که از وساوس شیطانی است مجرد استعاذه کردن بر زبان
علاج وخاصیت آنست واگر شک داشته باشند در بطلان ان خیال باید
که فی الحال بعرض پیر رسانند واز دیگران پوشانند وهمچنین سایر
امور از حق وباطل که در دل گذرانند ودر شرایط صحت چله نشستن
اختراعات دیگر نیز دارند که پیروان شریعت رسول خدا وایمه هدی
علیهم الصلوة والسلام از رعایت انها بیزار واز سنگینها برکنارند اکثر
قواعد وقوانین که جماعت صوفیه ضلالت گزین اختراع کرده وستوده
اند مخالفت صریح دارد با آنچه حارسان شریعت خاتم النبیین امر بارتکاب
ان فرموده یا نهی از اقتراف ان نموده اند مثلا تنها خوردن وتنها خوابیدن
وتنها سفر کردن کاری است ناستوده وناستوار وتحذیر از ان در

اخبار اهل بيت نبوت بسيار از حضرت كاظم عليه السلام بروايت
ابرهيم بن عبد الحميد حديثى بنظر رسيده كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه
واله اين سه نفر را لعن كرده و از رحمت خداى عز و جل دور كرده اند
الآكل زاده وحده والنائم في بيت وحده والراكب في الفلاة وحده
و از امام محمد باقر عليه السلام روايتست كه ان الشيطان اشد ما يهم
بالانسان حين يكون وحده خاليا و همين معنى در ذيل بعضى از
احاديث انحضرت باين عبارتست فان الشيطان اجرى ما يكون على
الانسان اذا كان وحده ادمى هر گاه كسى با او نباشد و تنها ماند جرات
شيطان بر فريفتن او بيشتر باشد از ين كه ديگرى را با خود همنشين و
همراه كرده اند و همانا همين است عمده اسباب نمود اثار فريب شيطان لعين
از سيماى اوضاع و اطوار اين صوفيان خلوت نشين و نيز اگر با تنهائى
و جدائى پيوستن و يكباره پيوند از آميزش همگنان گسستن رهبانيت
نيست پس حديث لا رهبانية في الاسلام چيست و اين عبارت كه
در كتب موالف و مخالف از حضرت پيغمبر صلى الله عليه واله وسلم
بچندين سند معتبر مرويست از براى اتعاظ و انتفاع كيست شريعت
اسلام كه تا قيام قيامت باقيست رهبانيت را بيكسو انداخته و مسلمانان
را بحضور جمعه و جماعات و عيادت بيماران و سعى در قضاى حوائج
مسلمانان و مانند ان از طاعات و قربات مامور ساخته خود را از

جميع فوايد و عوايد متابعت شرع انور محروم ساختن و بايد عيبهاى
منكر نرد صحبت باختن معلوم كه از غوايل و ساوس شياطينست
و همچنين در اوراد و اذكار اقتصار كردن بر يك كلمه كه پير تيره ضمير تكرير
ان را خوش كرده باشد بمجرد پندارى نا هنجار با اينكه مناسب هر وقتى و
هر كارى در تطور اطوار روزگار ذكرى مخصوص وارد است در اخبار
قطع نظر از فضيلت تلاوت آيات قرانى و مزاولت ادعيه ماثوره از
ائمه اطهار **فصل** از جمله آثار جهالت و ضلالت اين خودپرستان آن
كه دست ارادت از تناول سعادت بسته و انبان افادت در
بيان جلادت و بلادت گشاده اند اين كه بطالت و كسالت را
توكل و زهادت نام نهاده و از براى هر يك مراتب و درجات قرار
داده اند بگمان صوفيان مرتبه اعلاى توكل انست كه اسباب جليه را
در سلب مفاسد و جلب مصالح يكباره بكناره گذارند و بهنگام
استكشاف غواشى مناهج در مقام استعمال مساعى قوايح نظر باسباب
خفيه ان مقصور دارند مثلا بهنگام توطن وطن دور از مصاحبت
دوست و دشمن در كنج مسجدى يا زاويه خانقاهى كه گر ايشان را نه بينند
و ايشان گر را نه بينند نشينند و هيچ گونه پيرامن كسب و كار نگشته
دامن اغنيا را از انتظار نوازش و ادرار سكنه ان ديار درچينند و هنگام
اراده سفر بعون اتخاذ سلاح و استصحاب حوائج ديگر از اسباب دفع

ضرر تنها تنها راه بیابانی گزینند که احتمال عبور کاروانی و مرور
صیادی یا شبانی براه ندهند و مظنه وجدان اب و نانی نه بینند و
چندان نفس خود را عادت بمتابعت قناعت و متابعت مجاعت داده
باشند که هفته هفته صبر بر حرارت عطش و مرارت جوع توانند
بی آنکه در ادای بندگی داور خلل ما و را دا ذکار مقرر رسانند و اگر تا
اواخر اسبوع تقوت بحشیش بیابان و برگ درختان و مانند ان
نتوانند و با قوت عروج معارج قنوع از سد رمق بر رفع حدت عطش
و سورت جوع عاجز مانند اندیشه عود و رجوع بخیال نرسانند
بلکه توطین نفس بر حلول اجل و انقطاع عمل نموده چنان دانند که
هرگاه دران توکل رخت تنقل بعالم دیگر نزل کشانند در استحقاق
مثوبت جاودان سرامد متسمان ذروه تفویض و ایقان اند و با
که در سلسل این احوال اتکال بر نوال افضال ایزد مهمال داشته
از انشراح صدر و اطمینان بال باز نمانند و داعی تزیین این ابین در
مناظر این بی بصران دو دیده جز این نیست که قادر مختار تواند که
هر یک از قاعدان امصار و قاصدان اقطار را از نیل مقاصد و
قضای اوطار باز داشته قرین خیبت و رهین خسار کرداند مثلا
جوارح و افزار از محترفان دست کار باز ستاند یا انکه الات و ادوات
هر کار را از اقتدار بر کردار کیبا نند از دو راحله قافله را در نخستین

مرحله بتاراج لصوص دهد یا بنحوی دیگر تباه کند که دانند و افت
بوار و تبار ببضاعت تجار رسانند ضیاع و عقار فلاح و اکار را
با ثاغیه و راغیه و سایر اموال همه را نکون سار و ویرانی و ضیاع
ساخته عبرت ابصار و اسماع کرداند و همچنین تواند که دار و دیار
را با انچه دران باشد از ثابت و سیار همه را برقرار کذاشته مقیم
و ظاعن ارباب مکنت و یسار را بیکبار میراند و از کشاکش تدبیر
و اختیار رهانند پس نشاید سببی از اسباب جلیه نمود ار در نظر متوکل
اید در جلب اسایش یا سلب ازار مانند توشه و سلاح با خود داشتن
در اسفار و ذخیره کذاشتن در اندیشه تجدد اضطرار و اتخاذ سرمایه
از برای تجارت و قصد فصد یا حجامت یا تناول دواء در ازالت
نزاری بیمار و تحرز از استقرار در ممر سیل و مکمن سباع مردم ازار
و در خانه و حصار بستن از بیم دزدان در شبهای تار هنکام سکون
و قرار و اجتناب از سایر مواطن مفاسد و مواقع مضار بلکه هنکام
دخول حصار توکل اسبابی را که از مشاعر معاشر دیده وران نهان باشد
و نشاید دید باید دید و همان اقتصار باید کزید و مرتبه وسطی انست
که در مسجدی یا خانقاهی نشینند که مردمان قری و امصار اکاه باشند
و ایشان را پرشان روزکار بینند بشرطی که بهمین مقدار از وسایل
حصول ادرار اقتصار لازم دانند و دست اکتساب از سایر اسباب

کسلانند و صاحبان اینمقام که چشم از اسباب خفیه پوشیده و
ببعضی اسباب جلیه تنیده اند نصیبی از توکل دارند باعتبار اینکه
یکباره ترک کار نکرده و از رسیده اند و مرتبه ادنی انست که کاه
از خانقاه بیرون ایند و خود را در معرض اکتساب در اندازند بشرطی چند
که رعایت انها را لازم شمارند زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم
عن السبیل فهم لا یهتدون

فصل

در معیار اعتبار انچه
از برای مؤلف رساله در توضیح مقاله جاری مجرای الت ادراک و
شعور است اعتقاد این صوفیان غوایت نژاد درین مسئله بچند
مرحله از شایستکی اعتماد دور است اولا انکه بعد از بلوغ سرمایه
توکل بنصاب حسن مآب جلی نمودن یا خفی بودن اسباب در جلب
اسایش یا سلب اضطراب هیچکونه مدخل نتواند داشت و تاثیر نتواند
نمود چه انکس که در جمیع منافع و دفع مضار دل بعنایت و کفایت
پروردکار تعالی و تقدس بسته و رشته امید از هر چیز و هر کس
کسسته در مقعد صدق توکل نشسته خواهد بود اکرچه سبیل تحصیل
بپیماید و میل باستعمال وسایط و استقبال شرایط نماید و در نیل مقاصد
و مسایل دست بذیل ذرایع و وسایل الاید بلی بایدکه وسایط را فی نفسها
بیکار انکاشته تاثیر اسباب را معلل بتسخیر مسبب الاسباب داند
و تجویز کند که قادر مختار تسبیب بعضی اسباب را در معرض تعطیل و

نیاب کذاشته رشته اثار را از مؤثرات کسلانند و هرکاه متوکل
اکاه را نظر بر حول و قوت مؤثر و مسبب باشد جلا و خفای سبب
متکافی و متساوی است بهیچ وجهی از وجوه فرقی میان غیبت و شهود
بلکه عدم و وجود نمودی چندان نبود نتواند بود و نیست و ثانیا
بر تقدیر تنزل و تسلیم و قبول تفاوت در نظر بعضی از سرکشتکان
بوادی امید و بیم کو نیم صحرا نوردان بیهوده کردی که دور از اصحاب
بی نان و اب در مراعی و مواشی و دواب تواند چریدن و بامید حشیش
صحاری و جبال مانند ایشان میر و اوعال توانند رسید و هرکاه هیچ جنس
از خورش بهایم نیز برای بدل ما یتحلل نیابد هفته رنج
کرسنکی تواند کشید شک نیست که اسباب خفیه و جلیه را
بدون تفاوت کاست و مزید بایکدیکر تواند سنجید چه قوت ریاضت
و عادت درین بنیه چنین را از حوایج بنی نوع انسان بی نیاز
کردانیده که در ترقیات درجات کمال بفرشتکان رسانیده یا در
تنزل در درکات سفال از حیوان و نبات و جماد کذرانیده و علی
التقدیرین بمقتضای عدم الحاجة احد الغنائین اسباب هویدا و
نهان یکسان نمایان خواهد بود چنان که فرقی اشکار با پنهان
میان افراد این و ان نخواهد بود در نظر تمیز کننده مقبول از مردود
و ثالثا کوییم اکر اعتماد این صوفی تیره نهاد در ان اجتهاد سست بنیاد

چنان ۹

بروقتِ اصطبارِ کرسنکی سبع شدادست یا بر طاقت تقوّت
بقوتِ حیوانات و وراز ملاذ پس منتِ توکل بر دوش و بارش و اوغام
نتوانند نهاذ و اکر اعتماد ش در سلوک سبیل استبداد بعدم اعتداد
زاد بر استرفاد از بخشاینده جوادست و بر استرشاد از نماینده مسالک
بت وکشاذ پس باید که در بطون اوطانِ مالوفه نشینند و تسبب
اسباب معروفه کزینند با استمداد از نوازش خالق و وراز ق عباد
که جز او نیست نکارنده کوهر مراد در صدفِ شایستکی و استعداد
و همواره در تشبث شرایط و وسایط و تسبب علل و اسباب تکیه بر
احسانِ مسببِ اسباب و مذلل صعاب دارذ و تاثیر اسباب خفیه
و جلیه را بدون مشیت ازلیه بروجهی که در مناظر ارباب الباب
نقاب ارتیاب از چهره احتجاب کشوده نیست و نابود شمارذ فصل
و رابعا کوییم از دواعی حفظ بدن دست مساعی کستن و در مراعی
اضطرار با ختیار دل بهلاک و نشاربستن و سوکوار مردن کاری است
از محرمات و قبایح که بمقتضای و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة نقش
تصور آنرا باید ستردن از صفایح قرایح متصدی مراقبتِ تمیز مفاسد
از مصالح کنجایش ندارد که مقاربتِ مانند آنرا از حدود و قاحت
و قباحت باباحتِ جواز و اباحت ارد چه جای آنکه در عداد مناقب
و مدایح شمارذ یا بهنکام بارنمودن هر مقام مقام ناوفرجامی را که

این اندیشه دارد درجهٔ علیا و منزلت قصوی پندارد و دانش
باید نمود هر کاه در رعایتِ توکل کفایت اسباب خفیه از اسباب
جلیه مغنی است فاذا بجدوا فلیکونوا من ورائکم در چه مقام است
و خذوا حذرکم خطاب با کیست و هر کاه تحذیر از تعریض نفوس
مراد و ابقای ابدان از القای مواطن هلاک و مظان فساد
منظور نیست و لیاخذوا حذرهم و اسلحتهم را چه فایده و
اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل برای چیست
و تخصیص شب در کریمهٔ فاسر بعبادی لیلا انکم متبعون که خطاب
با حضرت موسی است هو بدا است که از برای اختفا و تحصن از دیدن
و دریافتن اعادی است که مبادا اکر در روز روشن عزم حرکت نمایند
جنود فرعون اکاهی یابند و از پی ایند و همچنین اختفای خاتم
انبیا صلی الله علیه و آله و علی عترته الاصفیاء و تحصن در غار
از شرار و فتنه کفار نیست مکر توسل باسباب بوده و همچنین
اعقلها و توکل علی الله بهنکام توکل پنداشتن شتر دار اهمال
عقال را امری است شایع الاشتهار و خامسا کوییم اکر یکباره
دست از کار کشیدن و در کنج مسجد یا منزل خزیدن دلیلست بر
استقرار توکل استوار چنان که صاحب مقام ثانی را مایان سوده
اند با عتیا و ترک کار و قطع بعضی از اسباب اشکار نبا عنبار

توطن قری و امصار پس لازم اید که صاحب مقام ثالث که چشم
از اسباب خفیه پوشیده و باسباب جلیه نندیده و بوجهی از
وجوه مشغول اکتساب گردیده از حصار توکل بر کنار باشد هر چند
اعتمادش بر عنایت پروردگار است نه بر اسباب نمودار و اگر ترك
اکتساب و قطع ماندن از اسباب شرط توکل نیست پس ترك
اکتساب را باعتبار قطع اسباب شدن و توکل چنان کس را از این
حیثیت اقوی از توکل مکتسب وانمودن از جهت و علی التقدیرین
مدار پندار این صوفیان جهالت بار بر بنیانیست بر کنار از زیور قرار
و تهافتی در مغالق صافیشان رحیق تحقیق بسیار ناگوار و با انکه صاحب
مقام ثانی که در گلخن امال و امانی از گلشن اقاصی و ادانی کل
تن اسانی چیده و در بطون امصار بکمین ادرار اغیار نشسته
زبان حالش در تقاضای تکفل احوال ابلغ است از زبان مقال
هر چند دهان سؤالش از طلب نوال رجال بسته و لا یخفی علی
الاکراد و الاغبیاء فضلا عن الالباء و الاکیاس ان هذا الضرب
من التوکل ضرب علی بواطن الناس فی اللباس فان عکوفهم فی المساجد
کالبواری و فی البیوت کالاحلاس مع احتباسهم علی ترك التکسب
فی شرع الابلاس ینادی بالبؤس و الباس قل اعوذ برب الناس
ملك الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور

الناس

الناس من الجنة و الناس **فصل** و سادسا گوییم اصول و ارکان
تکالیف شرع متین نسبت بکهین و مهین یکسان است در
وجوب امتثال و زمان و تخصیص بعضی از مکلفان ببعضی اوامر
و نواهی بعینه مخصصی لازم الاذعان امری است و اضح البطلان
پس اگر این صوفیان ادعا کنند که عموم و علی الله فلیتوکل المؤمنون
و همچنین و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین و سایر ایات قرآنی
وارده در این باب ببعضی از کسان تخصیص یافته مخصصی نخواهند
که قابلیت قبول داشته باشد و شایستگی اعتماد و دون ذلك خرط
القتاد و اگر عمومات را بر عموم گذارند و این تکلیف را شامل وضیع
و شریف دانسته از افاده تعمیم نکیبانند و مانند وحوش و سباع
در فیافی هلاکت و ضیاع چریدن و بر خاك مذلت کسل طپیدن را
ناگزیر تا رکان عمل دانند لازم اید که هیچ یك از افراد انسان تعیش
نتواند باعتبار انسداد جمیع ابواب کسب و کشاد و ان ذلك خراب
البلاد و هلاك العباد و الله لا یحب الفساد سبحان الله هر گاه هیچ کس
از کسان این دیار تا بایلا و بهیچ فنی از فنون کار که در باسباب زندگانی
مستعار ناچار افتاده نپردازد و هر یك از اشراف و اراذل ردای
اعبای همت عاجل و اجل از کاهل اعالی و اسافل مشاغل اندازد
و عامه انام در امتثال این تکلیف عام یکی از این دو خیال باطل

کز بینند و باین گمان بیحاصل درکمین خرابی تن و نزاری دل نشینند
بعاقبت ما جری باید رسید و ازین صوفیان باید پرسید که
دران صورت کیست از مدعیان توکل اکمل و کامل که زراعت کند
و آب دهد تا ادراک حاصل و کیست که درود و چیند و کیست که
تنقیه و طحن و خبز گزینند و برین قیاس تاسیس اساس ساختن مسکن و
پرداختن لباس و سایر جوالب امنیت و سوالب هراس از ملابس نوس
و باس مانند توسل بحصول اثاث و ظروف و فروش از منافع اراضی
یا فضول انعام و وحوش و همچنین افزار و آلات بسیار که ناگزیر هر صنعت
و هر کار شمارند چه سان تحصیل کنند و از کجا بدست آرند و هرگاه آن
ریاضت کشیدهٔ دل سیاه که درجهٔ نخستین توکل گزیده و بمقام اعلی
رسیده ناگاه دران بیابان بی آب و گیاه میرد بر وجهی که این صوفیان
دقایق پناه خوش کرده اند و پسندیده گمان ندارم که صاحب درجهٔ
دومین ازان مقام امین ساعتی تنزل نماید یا دست ارادت بتهیهٔ
او کشاید چه اگر از مسجد یا خانقاه بیرون آید اتصاف بتوکل دران تنزل
بلند دیر تزلزل لا اید و تنزل اهل دل در طی منازل العری است باطل علامت
فتور عزیمت و قصور شعور و در نظر مرشدان کامل از ساحت اباحت
بمراحل دور و بر تقدیری که این گونه تنزل را جایز دانند نیز عاجز مانند
چه نشانی از بافندهٔ کفن نیابند و تدبیری در تحصیل بیل و کلند نتوانند

وهمانا

وهمانا شهدای توکل ببرکت فرط استغناء و صدق بتبتل چندان
بی نیاز از اسباب جهانند که در حالت حیات و ممات یکسانند
حداد و نجار و سایر محترفان کارگزار بفتوای این تن پروران بیکار
دوش از زیر بار بکنار کشیده اند و توکل گزیده ساختن کلند و بیل
بتقریب تسویلشان چنان مدفون خفای ابطال و تعطیل گردیده
که هیچ آفریده نشانی از سبیل تحصیل آن ندیده و همگان عاجز
مانده اند از حصول مامول و وصول مراد و من یضلل الله فما له من هاد

فصل وسابعا گوییم همچنان که پروردگار جهان اصناف
بندگان را بنماز و روزه و حج و غیر ذلک از فنون طاعات و صنوف
قربات مکلف ساخته و همگان را بهدایت طریق اقامت و عنایت
توفیق ادامت آن نواخته تا امتثال فرمان را در مثابرت امثال
آن دست آویز قربت و کرامت جاودان شمارند امر بسلوک سبیل
تحصیل روزی نیز فرموده بیکی از اسبابی که وسیلهٔ حصول
فیروزی نموده تا تعاون یکدیگر را بر وجهی از وجوه مقرر شرع انور
در امثال زراعات و صناعات و تجارات لازم دانسته اهمال
و اغفال دران روا ندارند و همچنان که هر یک از نماز و روزه و مانند
آن عبادتیست لازم الاداء که تضییع آن خسران مبین است و قباحت
شنعاء همچنین تعطیل جوارح و اعضا از تحصیل لوازم حیات

دنیا علامت فساد اعتقادست و موجب عقوبت عقبی بنا برین
توکل خانه نشین و توطن مسجد گزین را ستودن محض است ظاهر
الفساد و ترک اکتساب و قطع اسباب را دلیل توکل وا نمودن
کما نبت سست بنیاد سیما در صورتی که فریفتگان عقاید کاسد
مانند کهنه بوریای فاسد خود را فرش یکی از مساجد و معابد سازند
تا بوسیله این گونه مصاید و مکاید در نظر مرید و مارد برای
استرداد شوارد عواید و سایر مقاصد جمعی را از اقارب و اباعد
بدام الزام سرانجام الوان موایدا ندازند بلکه این شیوه ایست
در انظار استوار فطرتان فهمیده ناپسندیده و نکوهیده بنا بر تحذیرات
شدیده و ترهیبات سدیده که از شارع شریعت غرا رسیده که مادح
اکتساب و قاطع اسباب که بار مؤنت خود را بر دوش اصحاب اندازد
ممقوت و ملعون است و ثواب کارکننده که بطلب حلال پردازد
از ثواب جهاد کنندگان افزونست بلی نشاید که هیچ یک از تاجر و
دستکار در جلب منافع یا سلب مضار اعتماد بر کسب و کار دارد بهمچنان
که نشاید نماز گزار و یا روزه دار اعمال پسندیده خود را بهشتی شمارد
بلکه اعتماد ایشان و آنان در موجبات آرایش این جهان و مثمرات نعمای این
آن جهان که بآن نیز مأمورند از جانب او تعالی و تقدس و جز این نیست
مقتبس از انوار آیات و اخبار خجسته و ورود شرع اقدس صاحب

بر تفضل و احسان خداوند
رود و بایستی بود و بس
چنانکه

خرد و خداوند دیده شده را در استمداد مدد از رزاق نیک و بد جل
شانه نه انتظار تحریک دواعی سکان ملک باید کشید و نه در بیابان
چرندگان بی آب و نان بعد از انقضای مدت اسبوع از شدت
عطش و جوع باید مرد و بامید پاداش توکل فریبنده نمود زیبنده نباشد
بلکه در تعرض اسباب چنان که ستوده ارباب الباب است در هر حال
اقتفای هادیان طریق قویم و صراط مستقیم باید نمود و از بار منت
اکفا و اقران باید آسوده وا رسید و باید دانست که خدای عز و جل نظام
عالم و سرانجام معاش و معاد طوایف بنی آدم را بر توسیط وسایط و
تسبیب اسباب نهاده چنانکه حدیث ابی الله ان یجری الاشیاء
الا بالاسباب خبر صدق زیور از حقیقت آن داده نشاید که وایافتگان
دیده و چشم از اسباب جلیه نموده که امر تشبث آن را دگر دیده
پوشند و در حصول مقاصد منت اسباب خفیه ناپدیدار که بهی آن
تسبب آن بثبوت رسیده نیوشند روینا ان موسی علی نبینا و
آله و علیه السلام اعتل بعلة فدخل علیه بنو اسرائیل فعرفوا
علته فقالوا له لو تداویت بکذا لبرئت فقال لا اتداوی حتی
یعافینی الله من غیر دواء فطالت علته فاوحی الله الیه و عزتی
و جلالی لا ابرأتك حتی تتداوی بما ذکروه لك فقال لهم داوونی
بما ذکرتم فداووه فبرأ فاوجس فی نفسه من ذلك فاوحی الله الیه

اردت ان تبطل حکمتی فتوکلک علی من اودع العقاقیر منافعها
غیری **فصل** و بعضی دیگر از این توکل فروشان مرید خردست
معاونت همگنان از نظام کار جهان میبندند و زبان طلب جامه و نان
نزد آقا فلان و میرزا بهمان میگشایند و مع هذا در محافل اغنیا و مجامع
اغنیا خود را بخصلت توکل بخدا و قطع طمع از ماسوی میستایند و ندانند
که در بستر بیکاری و تن آسانی آسودن و طلب انعام و ادرار از گرفتاران
سلسلهٔ حاجت و افتقار نمودن مؤسس اساس کفران نعمتهای داور
بردبارست و در تحصیل کفاف سبیل اعتساف پیمودن و دامان عزت
استعفاف را بغبار استعطاف از گرسنه چشمان موائد الطاف
آلودن مخرب بنیان ایمان استوارست در جامع کافی ورود یافته
که لقمان حکیم پسر خود را از تعرض سؤال بیم کرده و گفته که من پوست
درخت خورده و تلخی صبر چشیده ام و چندان که گردیدم هیچ چیز را
تلختر و ناگوارتر از اعسار و افتقار ندیدم اگر روزی قضای
پروردگار در تقلب روزگار ترا به تنگدستی و اضطرار مبتلا کند
باید چنان کنی که هیچ کس آگاهی از آن نیابد و نداند که از اظهار تلخکامی
و سوگواری بجز حزن نتوانی دید که مردمان ترا خوار و مستهان شمارند
و از آثار مددکاری همگنان بسودی نتوانی رسید که خداوندان
دیدار ترا ببشیزی شمارند یا بچیزی بردارند و دلنوازی بقدر آن قفس

نامرادی در بوادی تنگی یادی چه شادی رساند و چاره سازی
گرفتاران زنجیر تقدیر بهنگام ابتلا بتقتیر چه تدبیر در تغییر تواند
زنهار حاجت خود را نزد هیچ آفریده در معرض اظهار میاور و چشم
امیدواری جز بکرم آنکس مدار که از روی احسان ترا بآن مبتلا ساخته
بمقتضای جریان اقضیه و اقدار هرچه خواهی از و خواه که از و خواستن
سرمایه فرخندگیست در مصارع خستگی و سوگواری و پیرایهٔ
زیبندگیست در مواقع شکستگی و نگونساری کیست که از و بطلبیده و
بمطلوب نرسیده یا کیست که بنوازش او امید داشته و رستگار
نگردیده و هم در کتاب مذکور و غیر آن از کتب اصول مذکورست و روایتی
که از جماعت انصار در طلب ضمان بهشت از رسول مختار صلی الله علیه
و آله و سلم مشهورست خلاصهٔ مضمون اینکه فریقی از انصار از
مکرمت و عنایت آن حضرت درخواست نمودند که برای ایشان ضامن
بهشت شود از جانب پروردگار آن حضرت سر از جیب تدبیر بر آورده
گفت ضامن میشوم بشرط آنکه شما از هیچ آفریده طلب نکنید در
هیچ یک از تطور اطوار روزگار ذیل نجاعت بامید حصول مأمول و
مسئول اینمعنی را تلقی بقبول نمودند و از تذلل عار سؤال و تحمل بار منت
رجال آسودند و چنان بودند که هرگاه در اثنای سواری تازیانه از
دست یکی می افتاد از مرکب فرود می آمد و بدست خود بر میداشت و باد

زیاده از همراهان پیاده بر دوش خود می‌گذاشت و گاه می‌بود که
از کنار مایده برای آشامیدن آب از جا بر می‌خاست چون دانسته بود
که طلب مشربه از کسی هر چند نزدیک آن نشسته باشد بجاست
و هم از آن حضرت در باز نمودن ملامت تکلف و کرامت تعفف
منقول است که اگر یکی از شما ریسمانی برداشته پشته هیزمی فراهم
آرد و بر دوش خود گذاشته بفروختن آبروی خود را نگاه
دارد به از آنست که رنج سؤال و تعب طلب کشد و آسایش بیازارد
و در بعضی از اخبار ائمه اطهار بنظر رسیده که شیعه ما کسیست
که از مردمان هیچ چیز نطلبد و اگر چه از گرسنگی مرده باشد و هلاک
گردیده **فصل** بعد از استشعار سراپای فصول گفتار بابتناع ثمره شجره
کیاست و ابزاغ شکر نعمت هشیاری باید که تشبث باسباب افزایش
را در گشایش بعضی از ابواب آسایش با وجود کمال توکل و نمود نوال
نیایش از ساحت اباحت برتر آری و در سلک سایر طاعات و عبادات
منتظم دانسته موجب قربت شماری بلکه مستفاد از اقتباس انوار آثار
ولاة ولایت بشارت و انذار و حماة ثبات سپهر سیر از آفت
تناهی و مخافت تبار چنان است که در کار جهان بار دوش کسان گردیدن
و اهمال در مشارکت همگنان ورزیدن موجب مقت و دوری از
رحمت یزدانست و تحصیل وجه معیشت از ممر حلال بر سبیل اجمال

از برای انفاق بر نفس و عیال بمزاولت تجارت یا مباشرت
حرف و اعمال با وجود توانایی و عدم مال سرآمد عبادات کارکنانست
در خبر است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ملعون
من القی کله علی الناس یعنی ملعون باشد آنکس که بار خود را بر دوش
مردمان اندازد و مؤنت خود را علاوه مؤنت دیگران سازد و
بطلب آنچه او را در کار باشد برنخیزد و نیز آنحضرت بندگی خدا را بهفتاد
جزو بخش کرده و طلب حلال را افضل از سایر اجزا شمرده و از این معنی
نهفته باین عبارت تعبیر کرده و گفته العبادة سبعون جزء افضلها
طلب الحلال و در بعضی از کتب اصول از امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که هر که بر طلب روزی کند در دنیا که خود را از مردمان
بی نیاز کرده اند و بوابستگان و همسایگان آسایش رساند درخشندگی
روی او روز قیامت مثل درخشندگی بدر تابان ماند و در حدیث دیگر
وارد گردیده که آنحضرت خود را نسبت بتنگدستی که پای کار او از جنبش
کشیده و بر پشت خوابیده و بمجرد تحریک زبان با سکون دست و پا و
سایر ارکان از آفریننده جهان روزی طلبیده دشمن می‌یافته و
خشمگین میدیده چه صحرانوردان شناختن قبیح از حسن بیرون آمدن
مورچه خرد را از مسکن برای فراهم آوردن روزی و حصول فیروزی
همواره آزموده اند و بنظر اعتبار سنجیده و این معنی از آنحضرت با آن

عبادت بنظر رسیده انی احدنی امقت الرجل یتعذر علیه
المکاسب فیستلقی علی قفاه و یقول اللهم ارزقنی و یدع ان ینتشر
فی الارض و یلتمس من فضل الله والذرة تخرج من جحرها ملتمسة رزقها
با انکه مفاد بعضی از روایات معتبرة الاسناد چنانست که دعای
چنین کسی مردود درکاه یزدانست و مما نا بدین علت هنکامی که
یکی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام استدعا نمود که ان حضرت
دعا کند که خدای عز و جل روزی او با سانی دهد بدون انکه دست
بکاری زند ان حضرت کفت برای تو این دعا نکنم طلب کن چنانکه خدای
تعالی ترا بان امر فرموده و مراد ازین طلب تحصیل روزیست بسبکی از
اسبابی که روزی دهندهٔ بندکان انرا وسیلهٔ حصول ما مول نموده
و در بعضی از روایات زرارة بن اعین مذکورست که مردی بخدمت
ان حضرت امده کفت عملی که بدست خود کنم نمیدانم و تجارت نیز نمیتوانم
و رو بهر کاری که می ارم بهره ازان بر نمیدارم و از تنکدستی در ازارم
ان حضرت فرمود کار کن و بار بر سر کیر و از مردمان بی نیاز شو یعنی صنعت
کسی مبین پس بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم سنکی
کران بر دوش کرفته و در یکی از حیطان خود کذاشته و ان سنک تا امروز
باقیست و کسی نمیداند که قعر ان تا کجاست و کرانی ان چیست و ابو عمرو
شیبانی خبر داده که حضرت صادق را علیه السلام دیدم که جامهٔ

درشت

درشت پوشیده بیلی در دست داشت و در زمینی که از ان او بود عمل
مینمود و عرق از و میریخت کفتم فدای تو کردم بیل را بمن ده تا این
مشقت را از تو کفایت کنم کفت بدرستی که دوست میدارم که در
طلب معیشت از کرمی افتاب ازار کشم و از محمد بن عذافر مرویست
که ان حضرت یکهزار و هفتصد دینار بپدرم داد و امر بتجارت ان
فرمود پس او را اکاه نمود که امر بتجارت نه از روی رغبتیست مر بحصول
سود اکر چه بدست اوردن سود امریست مرغوب فیه که از ان متنفر
نباید بود بلکه دوست میدارم که خدای عز و جل مرا ببیند که متعرض
دریافت فواید احسانم و در طلب این تجارت تابع امتثال فرمانم
عذافر کوید که سود تجارت ان مال یکصد دینار بود و هنکامی که عرض
حال کردم ان حضرت شادمان کشته اظهار سرور بسیار نمود پس مرا
بافزودن سود بر راس المال امر فرمود و بالجمله توسل باسباب نمودن و
مشغول اکتساب بودن منافی تکیه بر وسایل نداشتن و نجاح مسایل را
بمسبب وسایل کذاشتن نیست بلکه دست از کار کشیدن و در کنج بطالت
و کسالت خزیدن و تعطیل بدن را توکل نام کردن از غرور ضلالت
و وفور جهالت ناشی است **فضل** جمعی ازین تصلف بافان تصوف
پوش و تعسف خران تقشف فروش که در خربندکی تکاسل و تجاهل سوار
بار هر دوش میبودند و با نافرمانی خاندان خلافت یزدانی پیوسته هم اغوش

می‌نمودند توسل باشتغالِ طلبِ حلال را از برای تکفلِ حالِ عیال
و اسایش از بار منتِ رجال در نظر نهاده دلان تهی از سرمایهٔ معرفت
و کمال سبب تزلزلِ توکل و اختلال احوال وا می‌نمودند که بوسیله
این حیله رذیله از خوان انعام و ادرار دارنده و ندارند نصیب وافر
و بهره سرشار توانند یافت و بدون تعب طلب و رنج کار از کمینگاه
مسکنت و افتقار بهانه تنگدستی و اضطرار باختیار رو براه
تجرد از افسار ننگ و تخلع از عذار عار گذاشته باکناف هر مایده و
اطراف هر علفزار توانند شتافت تا رفته رفته غوایت آن خود
پسندان خیره سر در ضمایر بعضی از نادانان بیخبر سرایت کرده بجدی
رسید که این معنی در میانِ سایر طلبانِ اهل ولایتِ خاندانِ هدایت
و تشدید نیز شایع و ذایع گردید و بسیاری از اذکیا و اکیاس بفریب این
اشتباه و تقریب این التباس لباس مذلت و پلاس یاس پوشیدند
معطی و سایل ناس بوسواس این خناس در تشیید اساس امساک و افلاس
جرعه جرعه ها اهل ابلاس و ایاس نوشیدند و تا امروز جمعی از موقنین
در این کشاکش این فتنه ذات الشین هر چند سراسیمه و حیران در حرص
امانی در بوادی سرکشی و عوانی دوانیده اند بجائی نرسیده بل
نشانی از ارامگاه کرامتِ نشأتین ندیده اند و چندان خود را مغبون
ازدیاد دین و مفتون فساد ذات البین گردانیده اند که باظهور

تجدین

تجدین بنور ولایت اثار ثقلین خیر از شر نشناخته و معروف
از منکر جدا نساخته و نفهمیده اند و همانا ازین نکته تعامی ورزیده
اند که توکل از طاعات سرایر و قلوبست نه از وظایف جوارح
و ابدان و تکاپوی طلب کارکنان از روی امتثال فرمانست نه
بگمان توقف حصول امال بران اصحاب بضاعت ایمان بفتح ابواب
دلیل و برهان معلوم کرده اند و دانسته که نگارندهٔ جهان و
دارنده اشکار و نهان رشتهٔ سود و زیان بندگان را در هر باب
ببسیاری از اسباب بسته اوست که بعضی از حرکات را سبب بعضی
از برکات ساخته چنانکه هیچ فردی از سلسله اسباب و مسببات
بدون اذن و فرمان او جل شانه بکار خود نپرداخته اگرچه تواند
که بقدرت قاهره و مشیت باهره رشتهٔ اسباب را از مسببات
بگسلاند و هر یك از ارباب حاجات را از بار منت کافه حرکات
و سکنات رهاند و بمنتهای متمنا رساند اکنون اگر این صوفیان
چشم توقع از ادرار کارکنان پوشیده ساعتی گوش بنوش فرا دارند
و دستِ ارادت از متابعتِ سفیان لعین و سایر ملاعین کشیده پا
در جادهٔ انصاف گذارند یقین دانند و شك نیارند که معاونت
امثال و اشیاع را با وجود اضطرار بتمدن و اجتماع که نوع انسان
بان متفردست از سایر انواع در معرض بطلان و ضیاع گذاشتن

نازع لباس نیکبختی و کامرانیست و واضع اساس پریشانی و پشیمانی و
میان اعتماد بر کفایت یزدان با کمال اطمینان که حقیقت توکل
همانست و توسل بتحریک ادوات ابدان در مشارکت همکنان منافات
پنداشتن نتیجه ولیجه مطعونه غوایتست و ثمرهٔ شجرهٔ ملعونه نافرمانی
و بالجمله بنیان این کمان بر شوره زاریست نااستوار و اساس این بنیاد
بر اغتراریست از قول عقول بر کنار و مثل کلمة خبيثة كشجرة خبيثة
اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار **فصل** این صوفیان فتنه
گستر که در تمیز نفع و ضر راتباع اهل بیت پیغمبر را بیکسو نهاده اند
و خود را از انتفاع بسمع و بصر یکباره معزول ساخته دنبال اذناب
ابوبکر و عمر افتاده اند باید دید که بهنگام تحقیق مقام توکل بکفایت
الهی و توسل بوسایل رستکاری و اکاهی بامید تسبیل سبیل تبتل از
دلایل غوایل دنیا نکاری و تباهی چه سخنان واهی گفته اند و فریقی
دیگر ازین ابلهان بدگهر که فرقی میان خالق و رزق نکرده سخنان ازتر
ندانسته و معروف از منکر نشناخته اند بعلت قصور شعور این
مزخرفات ظاهر الغرور را چه سان حق پنداشته و پذیرفته اند از آن
جمله این حکایتست که عبرت افزای ارباب درایتست از خواص پرسیدند
که عبرت افزای ارباب درایتست از خواص پرسیدند که درین مدت
که سیاحت و غربت گزیدی از عجایب و غرایب چه دیدی گفت که

خضر را دیدم و بصحبت او رسیدم با آنکه بمصاحبت و
رفاقت من راضی بود دانسته از و دوری جستم و مفارقت گزیدم
بعلت اینکه میترسیدم مبادا هم صحبتی او خلل بتوکلم رساند و
مرا ازین مقام کیباند سبحان الله ببینید که این کذاب دل سیاه
بچه حیله و چه تزویر خربندکان را فریب میدهد و از راه میبرد
حضرت خضر هرگاه بهم صحبتی کلیم الله راضی نباشد گاه انک لن تستطیع
معی صبرا گوید و گاه بگفتن هذا فراق بینی و بینک بعد از شنیدن
ولا اعصی لک امرا راه جدایی پوید چگونه دل بمصاحبت ناشسته
رویان گمراه دهد و از آن جمله گفت و شنید ابوموسی دبیلی است
با بایزید بسطامی ابوموسی از بایزید پرسید که حقیقت توکل چیست با
یزید در جواب همین مسئله از وی پرسید ابوموسی گفت اصحاب ما
گویند توکل انست که اگر جمیع سباع درنده و افاعی زهردار بیکبار هجوم
ارند و از یمین و یسار بیکباره بتو گذارند ترسناک نشوی و هیچگونه
باک نداری و باطن خود را استوار داشته بود و شود درندگان و
گزندگان را یکسان شماری ابویزید چون این سخن بشنید گفت اینچه
مقام توکل میگویند نزدیک بکارست لیکن این نه توکلاتست که سر اول
صوفیان حق گزاردست پس در بیان حقیقت توکل زبان انافاد گشود
و ابوموسی را بگفتن این سخن الهی بخشید و خوشدل نمود هرگاه اهل

بهشت را در بهشت مستغرق اصناف نعیم و اهل دوزخ را در دوزخ
مبتلای عذاب الیم بنظر آری اگر فرقی میان اینان و آنان بینداری از
پناه حصار توکل برکناری و بخششی ازان نداری و نشاید که ما سوی
این مقام مقامی را در عداد درجات توکل شماری و ازان جمله بلند
پروازی ابو تراب نخشبی است که یکی از صوفیان را دید که سه شبانروز قوتی
نیافته بود که سد جوع نماید بنابران دست بسوی پوست خربزه دراز کرده
که بخوردن آن از الم گرسنگی آساید ابو تراب بعد از مشاهده آن حالت
بدو گفت ملازم بازار و مشغول کار باش که چنین کس تصوف را نشاید
گفته اند مرادش آنست که تصوف بدون رسوخ قدم در توکل صورت
پذیر نیست و توکل کسی که زیاده بر سه روز صبر بر گرسنگی نتواند بمعنی
ملکه اصل ندارد و مجرد دعوی است و ازان جمله حکایت ابو سعید
خرازست که در اظهار غوایت خود گفته بی توشه رو بیابان نهادم
و دران بیابان بورطه شدت گرسنگی افتادم بعد از چندی که قافله
از دور دیدم و باکشان خود را بنزدیک ایشان رسانیدم آگاه شدم
که توکل پیشگان را اعتماد باسترفاد ازان جماعت خطاست و دوری
دهندهٔ صوفیان خذلانست بنابران اندیشه ازان حرکت پشیمان گشته
از خود پیمان گرفتم که داخل قافله نشوم مگر اینکه مرا بدون اختیار
من داخل کنند بعد ازان در ریگ بیابان حفره از برای خود ساختم

وخود را

وخود را دران انداختم و تا سینه دران پنهان گردیدم و انتظار
فرج میکشیدم ناگاه نصفی از شب گذشته مردمان قافله
آوازی بسیار بلند و هولناک شنیدند که هاتفی میگفت یا اهل
المرحلة ان لله ولیا حبس نفسه فی هذا الرمل فالحقوه یعنی ای
راه روان خدارا دوستی است که در ریگ این بیابان خود را پنهان
ساخته و محبوس نموده او را دریابید و با خود ملحق گردانید و ازان
جمله گفته اند مردی مسافر بود در زمان شبلی از بین صوفیان توکل
گزین که بغیر از یک قرص نان هیچ چیز با او نبود که سد رمق بان توان
نمود پس با خود اندیشه نمود که اکنون که شدت حاجت بنان دارد
اگر آنرا بخورد و برای وقتی دیگر نگذارد از گرسنگی بعد ازین خواهد مرد
و بهلاک خواهد رسید پس دران حال ایزد تعالی یکی از فرشتگان را
برو موکل گردانید که اگر نان را بخورد و اندیشه بعد ازین بخیال نرساند
روزی باو رساند و اگر ذخیره کند و در توکل استوار نماند قوتی دیگر
نیاورد و دور از اطعام او گرداند بعد ازین ماجری بمقتضای توکل
بالغ درجه اعلی همواره گرسنگی برد تا جان بقابض ارواح سپرد
و قرص نان پس از مرگش باقی بود از برای سایر صوفیان توکل نمود و صاحب
کتاب احیا با این که در تهذیب مسایل تحلی بفضایل و در ترتیب مسایل
تخلی از رذایل ید طولی و رتبهٔ علیا داشته این سخنان پریشان را

از ایشان تلقی بحسن قبول نموده وحق پنداشته وبا بعضی اقاصیص
واقاویل ازین قبیل که نه شفای علیل را شاید ونه آرزو تواند اروای غلیل
دخیل نماید دران کتاب نگاشته وباسخنی چند امیخته که وکیل
مزید ارتیاب تواند بود ونه دلیل سبیل صواب فلیتقوا اولی الالباب
ولیتذکر اولوا الالباب **فصل** واز جمله مزلات اقدام اوهام
ومضلات مسالك افهام این صوفیان خودکام درین مقام انست
که گفته اند زاهد کسی است که گریزان باشد از حصول مال وسو کواری
نماید از وصول ان در جمیع احوال زیاده از حاجت این ساعت نگاه
ندارد واخراج زیاده را که تملك از بی اراده اتفاق افتاده واجب
فوری شمارد پس محترف یا متکیف باشد بعد از حصول روزی
یکروزه ترك کسب ودریوزه نماید ودر جر فاین اکتساب واخذ
عطیه اصحاب بر نصاب ساده مو ذنه واری نیفزاید ومادام که
از روی تنزه ونفور زیاده بران را از نزد خود دور نسازد دنیا ساید
کاهی که قوت یقین وتوکل را از شرایط صحت زهد شمرده اند متحمل
کاری وموقوف لر عقاری را که از برای تجدد اضطراری عشر عشیر معشار
دیناری از انجه بدست اورده ادخار نموده بشمار نیاورده اند ونام این
وان را از دیوان زاهدان سترده اند وگاهی که توکل را در زهد مدخل
نداده کسانی را که قوت سالیانه گذاشته و همت بر اخراج فاضل

اکرمه

کماشته اند از حدود زهد حقیقی دور داشته در عداد ضعفای
زهاد پنداشته اند وگاهی مالك قوت چهل روزه را معذور
داشته تهمت طول امل وفساد عمل بر ذخیره کنان زیاده بران
بسته اند وباین تقریب در مقعد توبیخ وترهیب نشسته دست
استمساك بعید وقریب را از فتراك ابتمام ائمه انام علیهم السلام
گسسته اند ابو جعفر حداد که پیر جنید بغدادی بوده در مقامی که توکل
خود را اظهار کرده چنین نموده که مدت بیست سال توکل خود را
پنهان داشتم پیوسته در بازار میبودم وهر روز یکدینار کار میکردم
وهیچ شی یکدانك از ان برای فردا بجا نمیگذاشتم وهر گز یك قیراط
با من نمیبود که بان داخل حمام توانم گردید بلکه هر روز پیش از شام
اجرت کارم تمام بمصرف میرسید گو بند جنید چنان بود که در
حضور او زبان بافاده توکل نمیگشود از بس که شیوه او را می پسندید
ومیستود ومیگفت شرم دارم از ین که در حضور انکه توکل
مقام اوست از توکل سخن رانم یعنی او سوا از دقایق این مقام میداند
کمن نمیدانم وعلی التقادیر این نادانان تیره ضمیر چندان مضایقه
در تقنیر حوایج ناگزیر ناگزیر دیده اند که در تقدیر هر چیزی زیاده بر
بشیزی که بدون ان زیست نتوان تجویز ننموده ونپسندیده اند با
تیسر بوریا گستردن فرش حصیر وفراش وتیر روا نداشته وبا امکان

مسالك

فطير شعير تناول نان كندم زيبنده خمير سزاوار نديده اند حتى
اينكه بعضي از تلذذ باصوات اطيار واسترواح نسايم اسحار و
استظلال بظلال اشجار چنان عنان ارادت كردانيده اند كه بسياري
از كمكشتكان بوادي اغترار را از قبول ايادي داور برد باد بمجرد پندارهاي
ناهنجار متنفر ساخته ورمانيده اند تماما در سلوك اين سبيل از
اتباع هر دليل مجانبت كزيده كوش استماع وچشم انتفاع از آيات
محكمات تنزيل بسته وپوشيده اند يا ايها الذين امنوا لا تحرموا
طيبات ما احل الله لكم ولا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين
نشنيده وكلوا مما رزقكم الله حلالا طيبا واتقوا الله الذي
انتم به مؤمنون نديده اند با تحقيقت مراد از خطاب مستطاب
قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق
قل هي للذين امنوا في الحيوة الدنيا خالصة يوم القيمة رسيدن اهل
وكفتار ودوراز كردار خود را بمعيار درست عيار والذين اذا انفقوا
لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواما وميزان استوار ولا تجعل
يدك مغلولة الى عنقك ولا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا
نسنجيده اند فصل اين كرم روان مراحل ارادت كه راه ورود مناهل
سعادت برخود بسته وابواب افادت در بيان نشان زهادت كشاده
اند از وسعت مملكت وابهت سلطنت داود واز عظمت سليمان ملكي

كه سزاوار

كه سزاوار هيچ آفرين بعد از نتواند بود غافل وذاهل افتاده اند
اجعلني على خزاين الارض يوسف را از مصر جامع فنون عزت
وشهامت سالك سبيل ندامت وملامت نتوانند ساخت و
تملك ذو القرنين ممالك خافقين را از حصول كرامت ودين در
براري وصحاري تاويلات ذات الشين نتوانند انداخت بهنگام
تتبع سير بنظر رسيده كه حضرت ابرهيم على نبينا واله وعليه السلام
چهل هزار كوسفند شمرده ميداشته وچهار هزار شبان وچهار
هزار سك بر پاسباني آن ميكماشته وبر كردن هر يك طوق كران
از زر ابريز مقرر ميفرموده كه بحسب نمودن بود از سكان كسان ديكر
متفرد وممتاز ميبوده وشك نيست درين كه حله خلت خليل برود
ودامان نبوت ساير وحي نژادان رسالت كزار ازين هكذا رسلطنت
مستعار با جمعيت ناپايدار بكرد علايق وغبار اغترار الايش نتواند
يافت وبر توالتفات هيچ يك از انبيا واوصيا وساير محرمان باركاه
اصطفا واجتبا بر انتظام مال وجاه دنيا والتيام از عموز شوهات توند
تافت ولهذا اوصياي سرور پيغمبران واو رنك طرازان مسند خلافت
يزدان با وجود ارتقاي درجه قصوى از زهد وتوكل وعيران از
مواهب رباني وبا نمود اعتلاي پايه اعلى از ملكات ملكي وانساني
چنان كه از تتبع اخبار واثار ايشان نمودار شده ودانى متوجه الكتسا

مال میبوده اند و رغبت باتخاذ عقار و ابتیاع ضیاع مینموده اند
قوت سالیانه در خانه می انباشته اند و مادام که بقدر کفایت وا
بستکان از محصول زراعت و انتفاع تجارت فراهم نمی امده رغبت
با بتیاع مزارع و عقار نمیداشته اند فعن الحسن بن الجهم قال سمعت
الرضا علیه السلام یقول ان الانسان اذا ادخر طعام سنته خف ظهره
واستراح وکان ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام لا یشتریان عقدة
حتی یحرزا طعام سنتهما بنابرین نشاید که صافی نشان رحیق تحقیق را
از نعیق دوردستان مناهل توفیق پندارند و کثرت ذخایر و
وسعت دوایر مکنت را علت تهمت نهمت و علامت شدت رغبت
سازند زیرا که حقیقت زهد بقدر کفایت از دنیا اکتفا کردن است و
بهمان خرسندی داشتن و اعراض از خواهش زیاده بران نموده بود
و نبود فضول را یکسان انکاشتن نه از وجدان موجود خشنود گردیدن
و شادمانی کردن و نه از فقدان مفقود اندوهگین شدن و بر خود
طپیدن چنانکه قران مبین روشن ضمیران حقیقت گزین را
از حدود ان نشان داده و کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در نظر خواص و عوام نقاب ابهام از چهره مرام کشاده
قال علیه السلام الزهد کله بین کلمتین من القران قال الله سبحانه
لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما اتاکم و من لم یاس علی الماضی

وحدت تکرار از خود را امر باد خار...

ولم یفرح بالاتی فقد اخذ الزهد بطرفیه **فصل** هر گاه دانستی
زاهد کسی است که بحصول چیزی چند از فضول جاه و مال که فی الحال
بان محتاج نیست مسرور نگردد و ابتهاج ننماید و همچنین بتطرق
بعضی افات که مقتضی فوات مافات باشد از حال خود نگردد
و طریق تاسف نپیماید و وجدان و فقدان زیاده بر مقدار اضطرار
را در معیار اعتبار یکسان انکارد نه هنگام فراوانی روی بسوی
شادمانی ارد و نه در مقام تنگی چین نگرانی بر پیشانی
امانی گذارد اگر مال فراوان بر جاه نمایان افزاید دل بسرور و هیچ
از ین وان نیالاید و اگر از سراسر متاع جهان فر توت ماسوی قوت
بسوی او نیاید پای ارادت بجانب مسارح مصالح زیادت
نکشاید بلکه بر بساط انبساط اساید و معلوم کردی که زهد و رغبت
را با فقر و ثروت کاری نیست و هر یک مانند حرص و توکل از اوصاف
قلبی است وسعت جاه و عزت یا فراوانی مال و ثروت را منافی
زهد کمان مدار بتقریب صوفیان خانقاه اغترار علامت حرص
و رغبت مپندار علاقه دل از خواهش افزونی مال و جاه باز داشتن
و نا داشتن جمع تواند شد در نظر دیده وران اگاه بنابرین کسی باشد
که از طلوع صباح جوانی تا غروب افتاب زندگانی هر چند
در حصول زواید امال و وصول فضول امانی پای تکاپو بر

چه قطع

کشایند و کوشند هیچ هیچ از متاع سپهر فانی بدستش نیاید سوی
ادون طعامی و اخشن لباسی که خورد و پوشد و با این حال در
اثر رشك بهره مندان نعمت الوان نوازش و احسان یزدان
چندان جوشد و خروشد که اصل ایمان را بکفران فروشد چه جای
آنکه خریدار گفتار توکل باشد یا سخنی از تزهد بپذیرد و بنوشد و بازی
آن گرفتار زندان حرمان کس باشد که جمیع خزاین و نفایس جهان را
پایدار در نظر اعتبارش وزن پرکاهی ننهاده و در زندگانی دنیا
هواده همت بر تحصیل زاد عقبی گماشته و افزون نعمتهای گوناگون
را یکسان انگارد و با جمعیت اسباب تن آسانی و کامرانی از فرط
آرزوی دریافت سرافرازی نشاء جاودانی خود را بمثابه زندانی شناسد
چون یقین دارد که سراسر متاع دنیا گذاشتنی است زیاده از اندازه
بلاغ و کفایت را از آن خود نشمارد و گاه باشد که بعضی از دنیا
پیشگان مانند ابن منکدر و سفیان و سایر صوفیان تیره روان دانسته
دست از گرفتن مال کشند و بحسب ظاهر در تقلیل خورش و پوشش
کوشش نموده باقل ضرورت اقتصار کنند تا در نظر ساده دلان بیخبر
خود را زاهد وانمایند و بدین وسیله بر جاه و عزت خود افزایند
همانا حال این جاه طلبان تباه تر از حال طایفه نخستین است چه
مرض آنان نمایان و مرض اینان دفین است حاصل که کثرت ثروت

با وجود صحت عقیدت و درستی نیت از حصار ترك دنیا
بیرون نگشایند و زیان نرسانند همچنین که تنگدستی و افتقار را
صورت اضطرار با مخالفت نهان و اشکال لذت زهد بخشایند
و از آفت حرص برهانند و اشارت باین درایت است حدیثی که از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده لو ان رجلا اخذ
جمیع ما فی الارض واراد به وجه الله فهو زاهد ولو انه ترك الجمیع و
لم یرد به وجه الله فلیس بزاهد **فصل** شیخ المشایخ فرقه ناجیه
محمد بن یعقوب رازی که در میدان حیازت جواهر عرفان و حراست
شعایر ایمان گوی مسابقت از سایر دانشوران ربوده حکایتی از
کیفیت احتجاج امام جعفر صادق علیه السلام بر جماعت صوفیه
هنگام دخول آن محفل ملایك مقام مشتمل بر الزام و افحام آن ضلالت
کیشان و تزییف سخنان پریشان ایشان که متعلق بمنع مردمان از کوشش
دست تلاش در مهیا نمودن وجه معاش و خوش آیند بودن ملبس و منظر
ریاش بوده در کتاب کافی بر وجهی شافی ایراد نموده مجمل آن مفصل
این که سفیان ثوری لعین با جمعی از هم بدان ریا این هنگامی که در
حضرت امام علیه السلام رایت لداد و خصومت افراشته اند هر
متاعی که در دستگاه خودستایی و نقشه آرایی از اجناس آرایش
افلاس و نکوهش لباس خوش باس داشته اند بریختن عرق شرمساری

هام ۴

بر رخسار زیان کاری و بیختن خاک نکال سوکواری بر سر انفعال
نکونساری فروخته اند و هر روی نابود سیم اندودی که در آیین تزیین
مسکنت و گدایی و تحسین مذلت و بینوایی سرمایهٔ بی‌دینی و زشت
خویی با پیرایهٔ بیرویی و درشتگویی خود پنداشته اند بلک ملک را
بامید اتقان تباهی اوامر و نواهی در بوتهٔ امتحان نادانی و گمراهی
گداخته اند و باتش حجج ساطعه و براهین قاطعهٔ آن قهرمان تدبیر
خلافت الهی بجنس با اسبابی مراسم مکارم و مناهی سوخته اند حاصل
بلبال جدال آن جهال بعد از کشف حال راجع باین گردیده که در خورش
و پوشش با دون وادنی اقتصار گزیده هر چه داری بادی سپکران بهایم
کرداد و تن پروران مدعی اعسار باید داد و بامید اثر و نان ناکسان
دست کوشش از مدد کاری همگنان کشیده مانند حصیر بالی و کدوی
خالی در زاویهٔ مسجدی یا کنج خانقاهی در بهالی فارغ بالی باید افتاد تا خر
مکسان بیخبر چرب و شیرین فراوان بر طبق ایثار و اخلاص گذاشته بالحجه
از تحف و هدایای نمایان پیش انداخته باشند پیش آرند و بوالهوسان عشوه
خریار غام یکدیگر از وام و حرام بالک نداشته توجه و رضای صوفیان را
بمقتضای قضای حق ارادت بر ادای حقوق واجبهٔ حق داران مقدم
شمارند و از تضاعیف کلام معجز نظام حضرت امام علیه السلام در
مقام اسکات و الزام آن دو رکردان شوارع نقض و ابرام بثبوت رسیده که

هرگاه دنیا اقبال نماید و بار خاو ارسال الذیال گراید کسی را که از
عهدهٔ حقوق لازم الاداء کما هو حقها بیرون آید ملامت نشاید کرد
بنا بر بعضی از مصالح پنهان بر قدر ضرورت از تناول متاع از اقران
و از اجناس لباس و اقسام طعام انچه را باعتبار مناسبت و موافقت
نیت خود پسندیده بهره مند گردیده در سایهٔ مال منال قل من حرم
زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق آسایند و همچنان که
تمتع از مباحات لذات دنیا را در ساحت اباحت گذاشته منع
از آن نفرموده اند انباشتن قوت سال و ذخیره داشتن قدری لایق
حال را از برای اطمینان قلوب عیال جایز داشته بلکه ترغیب بآن
نموده و ستوده اند محصول مقال آنکه بمقتضای والذین اذا انفقوا
لم یسرفوا و لم یقتروا در انفاق مال از یمین و شمال اسراف و تقتیر
انحراف و انصراف گزیده ملازم لوازم اعتدال باید بود و از مودای
و کان بین ذلک قواما در هیچ حالی از احوال تخلف نورزیده همواره
مسلک قویم اقتصاد و صراط مستقیم اعتدال باید پیمود و با وجود
اعتماد بر کفایت ایزد بیهمال همت بر کسب مال از ممر حلال بر سبیل اجمال
باید گماشت و در سلوک سبیل انعام و افضال رعایت حال اقارب
و عیال را بر دستگیری اجانب و ارذال مقدم باید داشت **فصل**
و در کتاب مذکور مسطور است که همین سفیان مرید بلید حضرت

صادق علیه السلام را دیدند که جامهای نجسته روای گران بها
پوشیده گفت بخدا سوگند که پیش روم و او را ازین گونه پوشش سر
زنش کنم پس نزدیك رفت و گفت بخدا قسم که پیغمبر ما مانند این جامها
نپوشیده و هیچ کس در بر علی واحدی از پدران تو جامهای اینچنین ندیده
حضرت امام علیه السلام در ابطال محصول این سخن بنا بر امتثال و
جادلهم بالتی هی احسن بیان نمود که رسول خدا صلی الله علیه وآله
زمان تقتیر و تعسیر بود و درین اوان که راه بر زمان دهان توفیر
و تیسیر کشاده و صغیر و کبیر را زیاده از اندازه کفایت داده احق
مردمان بانتفاع از متاع آن نیکانند و ازین سخن نمود که احق نیکان
آنانند که مقصود از آفرینش جهانند پس تلاوت ایت قل من حرم
زینة الله که دلالت بر اباحت زینت دارد بزبان بیان کشود و آن
معاند ملعون مطرود را از نکته فنحن احق من اخذ منها ما اعطاه الله
آگاه نمود و بعد از بستن راه لداد بران بیتره نهاد از انچه بر همگنان پوشیده
بود خبر داد و گفت ای ثوری انچه بر من می بینی از جامهای پسندیده
لباسی است که از برای خشنودی مردمان پوشیده ام پس دست سفیان را
بجانب خود کشیده جامه درشتی را که ملاصق پوست بدن بود از
زیران جامهای بیرون نمود و گفت اینست جامه که برای خود پسندیده ام
پس جامه درشت سفیان را که همواره بمردمان مینمود و غیر از آن

نظر مریدان پنهان میبود برچید و پرده خودنمایی از روی کار آن
غدر شعار مرائی کشیده جامه نرمی از زیران نمودار کردانید و گفت
جامه غلیظ فوقانی را بمردمان مینمایی و جامه نرم تحتانی را
از برای راحت و تن آسانی میپوشی و پنهان میداری و آن بیچاره
عنید چون این رسوائی را دید از خودستائی باز مانده دیگر نفس
نتوانست کشید و ما هی من الظالمین ببعید و هم درین کتاب مذکور
است که محمد بن منکدر حضرت امام محمد باقر علیه السلام را در بعضی
از نواحی مدینه بهنگام سورت گرمی هوا دید که بدو نفر از دوستان
خود تکیه داده عرق از رو میچکید از غایت غوایت خواست که آن حضرت را
پندی دهد که چرا در آن گرما متوجه کار دنیا گردیده جوابی شنید
که نکونسار گردیده در منزلت خجالت کشید پند ناپسندان کدورت
مند این بود که اگر اجل تو در رسد و درین حالت باشی چه خواهی کرد
و خود را چگونه خواهی دید انحضرت بعد از انکه جواب سلام از روی
زبری و زشتی گفته بود چون این سخن مستهجن شنید آن تباه کار
ناهموار را از فساد آن گفتار باین کلمات درایت نثار آگاه گردانید
لو جاءنی الموت و انا علی هذه الحال جاءنی و انا فی طاعة من طاعة
الله عز وجل اکف بها نفسی و عیالی عنك و عن الناس و انما کنت
اخاف ان لو جاءنی الموت و انا علی معصیة من معاصی الله عز وجل.

پس آن ملعون بد اغاز ناچار بغلط خود اقرار داد و از آن پندار
ناهنجار برگشته بحقیقت ماجری رسید و علت غلت اکرام امام
در رد سلام آن مسکین نافرجام از ضمایر بصایر فرخنده نژادان مستور
پوشیده نخواهد بود کان مدبر عنود رو سیاهی بود از قبول نور روا
یافتکی و شعور مستنکر و مستنفر و هر از بر نشناخته بکمان هدایت
واکمال در مسند اضلال دور دستان مشارع کمال متمکن و مستقر و صرصر
اعتدای غوایت فروشی بسی از فریفتکان عشوه بیهوشی را از مقام امین
اقتفای ائمه دین در فیافی ضلال مبین منتشر ساخته کانهم اعجاز نخل
منقعر لعنه الله واخذه اخذ عزیز مقتدر **فصل** امثال این
حکایات در تضاعیف روایات بسیار ورود یافته که ابتداع کزینان
بی بضاعت و صوفیان خانقاه قطاعت کار از لزوم جماعت ائمه انام
علیهم السلام کردن تباعت کشیده و روی اطاعت تافته اند هر چند در
بوادی غباوت و عناد بیابان مردی شقاوت و افساد بجانب خصومت و
لداد ولاة ولایت هدایت و ارشاد شتافته اند اثری از جادهٔ وصول
مامول ندیده و نشانی از راه منزل مراد نیافته اند بلکه در تکاپوی کوشش
حصول وجه معاش ما خورش و پوشش دشمن خوارش هر جمعی که به نیت
پوشیدن حق و پوشیدن باطل بر زور بازوی حمیت و عصبیت یافته
اند لباس ابابیی بوده که از تار شنار و پود صغار برای خود و سایر خربندگان

تصوف شعار بافته اند دست از سرمایه قبول سعادت جاوید
کشیده حبل وریه بحبل مریدی بسته اند و نخستین مرحله سبیل ارشاد
نارسیده در مسند افساد اعتقاد اوباش و اوغاد نشسته اند کام
بمتابعت هوی و مشایعت تن آسانی در چراگاه خودسری و نافرمانی
گردیده تکاسل و توانی را توکل و ترک دنیا نام نهاده و ستوده اند و
مع ذلک بدعوای سرود هل من مزید از طریق و تلبیس بگوش اقاصی
و ادانی رسانیده علی الدوام در محافل اراذل و لئام بر اقدام ابرام ایستاده
ساعتی از تعب طلب نیاسوده اند و گاه با دامت تن پروری و بیکاری
و ملامت بی نیازی و ما الداری بحرز از مهالک سؤال و تجنب از
مسالک ارذال دانا کز مردیده بوفور حیله کری و دانائی و غرور خیره
سری و خود نمائی اگرچه ابواب اظهار زمانی بر رخسار نیل امانی مسدود
گردانیده اند لیکن در تنبیه مبارزان میدان بازرگانی بر مفاسد
پاسبانی متاع فانی اهمال و اغفال نورزیده بتمویه تسویلات شیطانی
و توجیه توجهات بهتانی چنان که دانی هرچه با هر کس دیده یا شنیده
اند بدون شایبه الجا و اکراه بکنج خانقاه کشیده اند و علی التقدیر
چون بعضی ازین دلمردگان تن پرور بمقتضای قضای وطر از استمتاع
بشهوات بی ثمر که حاصل شوانند شد مکر بجمع و تفریق سیم و زر بسیار
از حیرت زدگان دین دار را از ادخار یک درهم یا نیم دینار گذاشتن آن

ناچار باشد درهم وسوکوار داشته اند و بعضی دیکر از بن مترفان
بی هنر بعلت قلت معرفت اعانت همکنان را در قیام بسرانجام امور
معیشت که بدون ان زندکانی نتوان از قبیل زراعت وفلاحت و
حیاکت وخیاطت وغیر ان وتحصیل الات وادوات هر صنعت از
صنایع ناکزیر همکنان از روی نادانستکی منافی زهد وترک دنیا پنداشته
اند و ندانسته که ترک تحصیل وجه معاش سوزنده بال و پر انتعاش است
وپیروی این صوفیان فتنه باش قاطع سبیل اسایش معاد وارایش معاش است
پس باید که هر یك از وضیع وشریف در امتثال این تکلیف پای تکاپو
بهر سو کشاید و دست اهتمام در کاری بندد که از امثال او اید ولهذا
انبیای رسالت کزار با ان جلالت مقدار از کار دنیای ناپایدار عار
نداشته سبیل تحصیل می پیموده اند و سایر خلفای کردکار با کثرت
اعوان وانصار بدست خود در ضیاع وعقار متصدی زرع حبوب
ومباشر غرس اشجار واصلاح جداول وانهار میبوده از بار منت رجال
می اسوده اند و رغبت باتخاذ مزارع وابتیاع ضیاع وفنون دیکر از
وسایل فراهم امدن مال از ممر حلال برسبیل اجمال میداشته اند و همت بر
صرف زیاده محصولات از مؤنات عیال در اصناف وجوه بر و
افضال می کماشته اند ازاد کردن حضرت امیر المؤمنین هزار بندهٔ
مملوك را از کسب دست وکد یمین کاری است شایع الاشتهار و عرق

ائمه دین از عترت سید المرسلین علیه وعلیهم افضل صلوات
المصلین در اراضی و بساتین شوینده غبار اعتراض است از جبهه
اعتبار **فصل** بمقتضای حسن اقتفای سیرت ائمه ورسل بسی
از حارسان کوهر زهد وتوکل که نهال عروج معارج کمال را از احتمال
اغلال حرص وتزلزل پیراسته اند و در وصول مکارم خلال ومحاسن
خصال بهنکام تشعب اهوا وتفرق سبل بوی توسل زیور انقطاع
وتبتل از ماسوای معبود ومدبر کل اراسته اند قدری لایق بحال محتاج از
البه سال ذخیره می ساخته اند و سراسر اوقات را مستغرق عبادت
قاضی حاجات وکافی مهمات میداشته بحق کزاری مراسم خشوع
واخبات می پرداخته اند سلمان فارسی که فارس یکانه تاز تمهید قواعد هدی
واز دوار رنك طراز مشاهده اصد کراهت وجواز بوده و در صعود
مصاعد الهی و ورود موارد روزبهی قصب السبق سلمان منا اهل البیت
از میدان تفرد وامتیاز ربوده اورده اند که قوت سالیانه در خانه
نکاه میداشته و ذخیره مینموده و تا تجدد سال بان معاش میکرده و
از تشتت بال می اسوده کم خردان بیحیا وصوفی نژادان مادیپماز بان
نکوهش کشوده اند و او را از ان روش سرزنش نموده اند که با وجود ان صعودی
که در معارج زهد داری ذخیره سال میکیری با احتمال اینکه امروز را
بسر نبری یا فردا بمیری جواب داد که شما را چه افتاده و حال حیث که تجوز

فنا میکنید واز احتمال بقا غافلید با انکه هر دو مساوی است با چندان
ندانسته اید که نفس ادمی بهنگام فقدان کفاف در التفاف میباشد
و می پیچد و بعد از احراز وجه معیشت اطمینان میپذیرد و آرام میگیرد
و همچنین ابوذر جندب بن جناده غفاری و سایر متسنمان ذروه
استقامت و استواری در اطاعت فرمان والیان ولایت امامت
و سالاری که باعتراف فریفتگان شیوه خودسری و مردم ازاری
همواره از بلندی فطرت دست همت بساق عرش تجرد و تنزه سوده و
هیچگونه دل بکراهت و خواهش نیالوده اند بهنگام نزول و صعود
نشیب و فراز این سراچه با بود از ستایش کاهش و نکوهش افزایش در مقام
ارام و مهد اسایش میغنوده و بتکلف تعسف از اندازه کرم قسمت [illegible]
و بتقلد تزهد براوازه عدم رغبت نمی افزوده اند و بالجمله بار غبت انفس خاص
دست اقتدارشان در حالت یسار و اعسار بر حیازت یمین و یسار زر هیچ
چنان ثابت الاستقرار بوده که کفتار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که قبل ازین نکاشته کلک اشعار شد بر وجهی نقاب استتار از رخسار
ان کشوده که در نظر دیده وران مراصد اعتبار کالشمس فی رابعة النهار نموده
روی دل از خواستن و نخواستن فضول کردانیده اند و از تعب دو قبول
ارمیده و بعبارة اخری باندازه کفایت و بلاغ معاش کذرانیده اند
و دست تلاش از افزودن و کاستن انخفاض و انتعاش کشیده اما اقبال

وادبار روزکار از الواح اقلال و اکثار شسته در سراء و ضراء این ملک
قرار نشسته اند نه در امدن اینده دست بطر بقضای وطر از شتهای نفس
بی ثمر بسته و نه در رفتن کذشته از جای خود جسته و بای ندامت در [illegible]
سا متخسته اند صوفیان نکوهش پیشه که بر وفق کریمه لهم قلوب
لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون
بها از شناسنکی ادراک و احساس بر کنارند و اساس قیاس کردار هر کس را
بر کردار خود میکذارند ادخار را بتبه لیل و نهار را در هر این تجلد اضطرار
از روی امتثال امر بتقدیر معیشت و نهی از اضاعت مال که در شمار
مکارم خصال معدود است و بمقتضای روایت الکمال کل الکمال
التفقه فی الدین و الصبر علی النائبة و تقدیر المعیشة بغایت محمود
منافی قصر امال میپندارند و نمیدانند که نسبت میان ذخیره سال
و کوتاهی یا درازی امال نه تنافی است و نه عموم و خصوص علی سبیل الاطلاق
بلکه عموم و خصوصیت از بعضی وجوه باعتبار اتحاد مورد اختلاف
و تعدد موارد اتفاق چنانکه قبل ازین نموده شد بر سبیل بسط و تفصیل
والله یقول الحق و هو یهدی السبیل **فصل** از جمله قبایح اطوار این

صوفیان ۵

خلیع العذار که طومار صدق کفتار و قصد رفتار و قسط کردار در نوردیده
اند و بعد از کشف اسرار دست افشانی و رفع استار نافرمانی دو مغان
کمرهان بدعت شعار و مشاهد ابلهان سریع الاغترار هر کاه سر

بحسب تفکر حیله شمار کشیده اند رتبه خود را باعتبار عقاید بد
اغوا و مکاید فتنه مدار برتر از رتبه خلفای کردگار دین اند وادعای
ابدای خوارق عادات و غرایب آیات از قبیل معجزات بینات که در تغییر
مراسم کاینات از انبیا علیهم السلام صدور یافته و شنیده اند شنیده
باشی که بهنگام ارادهٔ افادهٔ وصول مقام بقا بعد از حصول ارکان فنا
واجادهٔ سرمستی بادهٔ تقلد قلادهٔ تکمیل سالکان مسالک اتباع هوی
از اعاجیب اکاذیب حماقت دیباچه کرامات خرافت سیما از مقامات
سخافت پیما نمودار کرده اند و بقوت صولت مالیخولیا از برای فریفتن
مریدان بوادی ضلالت قطع نظر از ماسوی و چرخ زنان دوایر
سخاوت ترک دنیا و عقبی یک یک را از ماورای ملکوت تزویر
واغوا بقضای قضای حقوق لا تتم الاداء بتجرید و انزوا کشیده اند و
فریفتگان تحج ظاهر الالداد و فرو رفتگان لجج فساد اعتقاد که هماناً
از خرمن ارشاد و ماکان لرسول ان یاتی بایة الا باذن الله خوشهٔ
نچیده اند چنان بقبول کبول تلفیقات بی بنیاد و ترویقات شیطنت
نژاد تن در داده و بتصدیق جمیع آنچه شنیده گرویده اند که گویی در اوقات
صعود معارج کشف و شهود بقصد صدور کرامات زیبنده و در همه جا
همراه بوده و یک یک را دیده اند یکی از صنادید صوفیه که بادیه
سرگشتگان بوادی زندقه و الحاد کمان صحت نیت و سداد اعتقاد

داشته

وخرافات

داشته و شراشر خرافات بی ثبوت و ثبات را بمقتضای
الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات خوب پنداشته بهنگام
احکام قواعد اهتمام بحقیت روایات سست و حکایات نادرست
دروغ فروغ ظهور نواقض رسوم و قواطع اسباب زیادة علی مجاری العاده
از سبی او غاد و طغام که همه را از کرام عظما شمرده و اولیا نام گذاشته
با وجود اینکه آنان همواره بر ضلالت زیسته اند و سراسر ایام زندگانی
هیچ وقتی از اوقات توجهات نهانی بفکر شناختن امام زمان نیفتاده
در بعضی از تصانیف خود در مقام ترغیب بتصدیق آنکه امتهای
دروغ زاده که بر افواه عوام کالانعام افتاده بر اقدام ابرام زیاده اسناد
و چنین نگاشته انواع خوارق عادات بسیار است چون ایجاد معدوم
و اعدام موجود و اظهار امری مستور و ستر امری ظاهر و استجابت
دعا و قطع مسافت بعید در مدت اندک و اطلاع بر امور غایبه
از حس و اخبار از آن و حاضر شدن در زمان واحد در امکنه مختلفه
و احیای موتی و اماتت احیا و سماع کلام حیوانات و نباتات و
جمادات از تسبیح و غیر آن و احضار طعام و شراب در وقت حاجت
بی سببی ظاهر و غیر ذلک من فنون الاعمال الناقضة للعادة کالمشی
علی الماء و السباحة فی الهواء و کالاکل من الکون و کتسخیر الحیوانات
الوحشیة و کالقوة الظاهرة علی البدن کالذی اقتلع الشجرة برجله

من اصلها و هو بید و رقص فی السماع وضرب الید علی الحایط فینشق
وبعضهم یشیر باصبعه الی شخص لیقع فیقع او یضرب عنق احد
بالاشارة فیطیر راس المشار الیه و بعد از تنویع انواع غرایب ایات
وتصنیف اصناف خوارق عادات که بدین وجه ازموده دست
ارادت بازالت دغدغه خطور شبهات کشوده و غبار انکار از
مرات ضمایر ارباب اعتبار باین گفتار زدوده و بالجمله چون حضرت
حق سبحانه وتعالی یکی از دوستان خود را مظهر قدرت کامله خود
کرداند در هیولای عالم هر نوع تصرفی که خواهد تواند کرد و بالحقیقه
ان تاثیر و تصرف حق است سبحانه وتعالی که در وی ظاهر میشود و وی
در میان نی **فصل** از جمله اثار غوایت و عمایت صوفیان که بی
بهره از سعادت بی ابادت معرفت منزلت و مقدار ائمه اطهارند اینکه
تعصب مذهبی از مذاهب با هم در فروع و هم در اصول سد راه وصول
میپندارند و با اظهار شهادتین اقتصار ناچار دانسته در مواقف
ایراد و مسارح اصدار خود را از حصار ایمان بر کنار میدارند و متابعت
اشعری و معتزلی را در تصدیق دلایل برهانی و جدلی علامت بیخبری
و کور دلی میشمارند و با انکه ابلیس از تلبیس قیاسات حنفی و شافعی
و تدلیس خیالات مالکی و حنبلی منت دارد این پا بستگان هوا و
کاهلی و چله نشینان زاویه تنبلی بر هر چهار منت میگذارند و مع ذلک

گفتار

گفتار سفیان ثوری و کردار حسن بصری و بندار سایر سر گشتگان
بوادی خود سری و بی بصری و پندار سایر سرگشتگان را که سوی رفض
ثقلین مذهبی ندارند در هدایت سبیل تکمیل عدیل وحی جبرئیل
می انگارند و معیار در شناختن فاسد و صحیح و جدا ساختن حسن
از قبیح استوار تر از سخنان پریشان بنظر نمی ارند و بیمانا در مقام
نیز صلح کل را منظور داشته اند که بهنگام تمیز بخدین چشم از
تعاند متضادین پوشیده بی تامل در متابعت ان جماعت بی دیانت
رایت عصبیت افراشته و همت بر صدق اطاعت کماشته اند با
انکه علامات و دلایل تراکم ذمایم و رذایل در نهاد این متقشفان
نکوهیده شمایل پوشیده نیست از انظار بهره مندان تتبع ذرایع و
وسایل برای تمیز حق از باطل و تبیین حالی از عاطل سیما بهنگام تعاطی صنایع
حجج و نظایر دلایل صاحب کتاب احیا با وجود اینکه در عامه ابواب
و فصول ذوات الفضول افعال نا مشروع و اقوال نا معقول معاندان
الرسول را در فروع و اصول بحسن قبول پذیرفته بهنگام تعداد
اموری که سد راه وصول منزل مامول دانسته دلمردگان کول را از
تعصب مذهب عدول فرموده و چنین گفته فاما الشروط التی
لابد من تقدیمها فی الارادة فیرجع مجامعها الی دفع السد و الحجاب
الذی بینه و بین الحق فان حرمان الخلق عن الحق سببه تراکم الحجب

ووقوع السد على الطريق والسد بين المريد والحق اربعة المال والجاه
والتقليد والعصبية وانما يرتفع حجاب المال بان يفرقه ويخرجه
من ملكه حتى لا يبقى له الا قدر ضرورته فما دام يبقى له درهم يلتفت
اليه قلبه فهو مقيد به محجوب عن الله وانما يرتفع حجاب الجاه بالبعد
عن موضع الجاه وبالتواضع وايثار الخمول والهرب من اسباب الذكر و
تعاطي اعمال تنفر قلوب الخلق عنه وانما يرتفع حجاب التقليد بان يترك
التعصب للمذاهب وان يصدق بمعنى قوله لا اله الا الله محمد رسول
الله تصديق ايمان ويحرص في تحقيق صدقه بان يرفع كل معبود له
سوى الله واعظم معبود له الهوى حتى اذا فعل ذلك انكشف له حقيقة
الامر في معنى اعتقاده الذي تلقفه تقليدا فينبغي ان يطلب كشف
ذلك من المجاهدة لا من المجادلة فان غلب عليه التعصب لعقيدة و
لم يبق في قلبه متسع لغيرها صار ذلك قيدا له وحجابا اذ ليس من
شرط المريد الانتماء الى مذهب معين اصلا يقول لا يخفى على من اخذت
العناية الالهية بيده وهدى الى معرفة ما يسعده في يومه وغده
ان الانتماء الى الائمة المعصومين الذين هم للخلق امان وللحق امين
من اعظم شروط الاهتداء الى معالم الدين والتعصب لهم من ذلك
كتب الله في قلوبهم الايمان يقينا الى يقين قل فلله الحجة البالغة
فلو شاء لهداكم اجمعين

فصل

والد بزرگوار که افتخار علمای

مؤلف الكتاب

درایت نثار و سرآمد مجتهدان پاسبانی معالم بشارت و انذار بود
در میدان حراست شعایر ایمان و حیازت سرایر عرفان قصب السبق
هدایت سبیل احسان از سایر دانشوران زمان ربوده چندان
بمقتضای رعایت حوزه دین ازهر و حمایت بیضه شرع انور اهتمام
بانکار اطوار این صوفیان حیز سر داشته که خامه حقایق تصویرش
در تضاعیف تصانیف دلپذیرش نقوش ازالت آثار ضلالت کیشی
از صفایح قرایح روشن ضمیران خردپرور مکرر نگاشته از آن جمله
این فقرات کتاب محجة البیضاست که ماحی اغترار بگفتارهای فتنه
بار صاحب کتاب احیاست و هادی اینکه مدار پندار این طایفه
زیانکار بر اتباع اهواست قال القول وقد طال ابو حامد في كلامه
الخوض في اودية الضلال وادعى جواز ما هو من قبيل المحال على انه
ابداء شريعة واحداث بدعة شنيعة مع اشتماله باعترافه على المهالك
والمفاسد التي لا ينجو منها من الف الف واحد ولو كان طريق الى الحق
اهدى مما ارسل به نبينا صلى الله عليه واله وسلم لجاء به دونه لان
شرعه خير الشرائع كما انه خير الانبياء وقد ورد في التنزيل وان
هذا صراطي مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله
فلا محالة فيما جاء به كفاية للاهتداء وليس فيما جاء به شيء مما
تكلفوه بل انما ورد النصوص على خلاف ما وضعوه اما رفضهم المال

والجاه بالمرة فقد ورد الحث الاكيد على طلب الحلال و احراز قدر
قوت السنة من المال وان من القى كله على الناس فهو ملعون و
من اذل نفسه فهو ملوم مطعون وانما المذموم حب المال والجاه
لا احراز مما بقدر الضرورة من دون حب واما ترك التعصب فقد
ورد ان افضل القربات الحب في الله والبغض في الله وانما الدين
انما هو الحب والبغض وما في معناه واما البيتوتة في بيت وحده
فقد ورد ان الشيطان اجرى ما يكون على الانسان واشد ما يهم به اذا
كان وحده واما الاقتصار في الاوراد على كلمة واحدة فقد ورد
في فضل تلاوة القران والدعاء ما ورد وان مخ العبادة الدعاء
وطلب الحاجة الى الله هذا مع ما ورد في فضل الجمعة والجماعات و
بركة التزاور والاجتماعات وفي الحديث المتفق عليه بين الخاصة
والعامة لا رهبانية في الاسلام وان من رهبانية امتي الصيام
وفي حديث اخر ان رهبانية امتي الجلوس في المساجد الى غير ذلك
مما يباين طريقة هؤلاء فهؤلاء المبتدعون جمعوا بين الجهل وسوء
الادب مع الله ورسوله اما الجهل فلكونهم ما عرفوا وجوه الحكمة
فيما كلف الله به عباده من الاوامر والنواهي على حسب ما يليق بهم ومما
هو اوفق لافهامهم وامزجتهم واما سوء ادبهم فمعارضتهم له سبحانه
ولرسوله بما وضعوه من عند انفسهم مما زعموه طريقا الى معرفة الله

ومنهم الذين رووا عن النبي صلى الله عليه واله وسلم انه قال من
احدث في ديننا ما ليس منه فهو رد وفي حديث اخر من غش امتي فعليه
لعنة الله والملائكة والناس اجمعين قيل يا رسول الله وما غش امتك
قال ان يبتدع بدعة يحمل الناس عليها وفي اخر ان لله ملكا ينادي
كل يوم من خالف سنة رسول الله لم تنله شفاعته ومنهم الذين
قالوا امثال الجاني على الدين بابداع ما يخالف السنة بالنسبة
الى من يذنب ذنبا امثال من عصى الملك في قلب دولته بالنسبة
الى من خالف امره في خدمة معينة وذلك قد يغفر فاما قلب الدولة له
فلا ثم ما تقولون انه لا يتم الا برفع الخواطر وهذا شيء ليس في وسع البشر و
لا سيما العوام منهم قيل لمولانا الصادق عليه السلام ان لي اهل بيت
قدرية يقولون نستطيع ان نعمل كذا وكذا ونستطيع ان لا نعمل فقال عليه
السلام قل له هل تستطيع ان لا تذكر ما تكره وان لا تنسى ما تحب فان قال لا
فان ح
فقد ترك قوله وان قال نعم فلا تكلمه ابدا فقد ادعى الربوبية
ولا يتم ايضا الا بمتابعة شيخ لا يخالفه في شيء مما ياتي به ويذكر كما قالوه
والشيخ جائز الخطا باعترافهم فانهم لا يشترطون العصمة فيه وعلى
هذا فيجوز ان يكلف المريد بما فيه هلاكه في دينه او دنياه كما اعترفوا
به ايضا ونحن قد راينا ذلك فمنهم من مات من رياضته ومنهم من
فسد دينه ولهذا قال مولانا الصادق عليه السلام اياك ان تنصب

رجلا دون الحجة فنصدقه في كل ما قال وهذا احد معاني قوله
سبحانه والذين اجتنبوا الطاغوت ان يعبدوها فان متابعة
مثل هذا الشيخ المبتدع الذي لا يقول عن الله وجاز عليه الخطا
عبادة الطاغوت على ما نرى اكثر مشايخهم الذين سلكوا هذه
الطريقة الشنعاء وحملوا الناس عليها كانوا في حيرة وعمى من معرفة
الامام مع ان بناء معرفة الدين علما وعملا على معرفة الامام المنصوب
من الله سبحانه بالوحي وقد قال النبي صلى الله عليه واله وسلم
في الحديث المتفق عليه بين الخاصة والعامة من مات ولم
يعرف امام زمانه فقد مات ميتة جاهلية ومن اضل ممن اتبع
هواه بغير هدى من الله ان الله لا يهدي القوم الظالمين وعن الباقر
عليه السلام كل من دان الله بعبادة يجهد فيها نفسه ولا امام له
من الله فسعيه غير مقبول وهو ضال متحير والله شانئ لاعماله ومثله
كمثل شاة ضلت عن راعيها وقطيعها فهجمت ذاهبة وجائية يومها
فلما جنها الليل بصرت بقطيع من غير راعيها فحنت اليها واغترت
بها وباتت معها في ربضها فلما ان ساق الراعي قطيعه انكرت راعيها
وقطيعها فهجمت متحيرة تطلب راعيها وقطيعها فبصرت بغنم مع راعيها
فحنت اليها واغترت بها فصاح بها الراعي الحقي براعيك وقطيعك
فانك تائهة متحيرة عن راعيك وقطيعك فهجمت ذعرة متحيرة

نادة

نادة لا راعي لها الى مرعاها او يردها فبينا هي كذلك اذا اغتنم
الذئب ضيعتها فاكلها وكذلك والله من اصبح من هذه الامة
لا امام له من الله ظاهر عادل اصبح ضالا تائها وان مات
على هذه الحالة مات ميتة كفر ونفاق ثم قال صلوات الله عليه
واعلم ان ائمة الجور واتباعهم لمعزولون عن دين الله قد ضلوا واضلوا
واعمالهم التي يعملونها كرماد اشتدت به الريح في يوم عاصف
لا يقدرون مما كسبوا على شيء ذلك هو الضلال البعيد وعن الصادق
عليه السلام والله لو ان ابليس سجد لله تعالى بعد المعصية والتكبر
عمر الدنيا ما نفعه ذلك ولا قبله الله تعالى ما لم يسجد لادم كما امره
الله ان يسجد له وكذلك هذه الامة العاصية المفتونة بعد نبيها
صلى الله عليه واله وبعد تركهم الامام الذي نصبه نبيهم صلى الله
عليه واله فلن يقبل الله عملا ولن يرفع لهم حسنة حتى ياتوا الله
من حيث امرهم ويتولوا الامام الذي امروا بولايته ويدخلوا في
الباب الذي فتحه الله ورسوله لهم **فصل** واز انجمله در
كتاب بشارة الشيعه بهنگام تزييف اباطيل اقاويل صوفيه بدعانی
وتسخيف فاسد عقايد اين طايفه نابكار در مقامي كه متصدي
شمار بعضي از قبايح كردار و كفتار اين خود رايان كج رفتار بوده باين
عبارات زيبنده اشارات عنان اغتراد از مرائي ضماير سالكان سبيل

استبصار زدوده يدعون الدعاوى الطويلة العريضة في العشق
مع الله تعالى والوصال وارتفاع الحجاب والمشاهدة بالروية و
المشافهة بالخطاب فيقولون قيل لنا كذا وقلنا كذا حتى ترك جماعة
من اهل الصنايع صنايعهم واظهروا امثال هذه الدعاوى فان
مثل هذا الكلام يستلذه الطباع اذ فيه البطالة عن الاعمال
مع تزكية النفس بدرك المقامات والاحوال فلا يعجز الاغبياء
عن دعوى ذلك لانفسهم بمجرد القول ولا عن تلقف كلمات مخبطة
مزخرفة ذات هول ومهما انكر ذلك عليهم لم يعجزوا ان يقولوا هذا
انكار مصدره العلم والجدل والعلم حجاب والجدل عمل النفس وهذا
الحديث لا يلوح الا من الباطن بمكاشفة نور الحق فهذا مما استطار
في بعض البلاد شرره وعظم ضرره وليتهم قنعوا بمجرد الدعوى ولم
ياتوا بالبدع الشنعاء من رفعهم الاصوات بكلمة التوحيد واظهارهم
المواجيد والتغني بالاشعار في اثناء الاذكار والتواجد بالسماع
واستماله الابصار والاسماع والاتيان بالشهيق والنهيق والرقص
والتصفيق والهبوط والسقوط فيصرع احدهم في رقته وقصه
مفتونا ويرمي بنفسه بين القوم مجنونا فصفع هذا بيمينه ويلطم
هذا بشماله ويكسر انف هذا بكتفه ويدق ضلع هذا بجملة جسده
ويبصق على وجه هذا فيتبرك بريقه ويعانق الغلام بروائه ورقته

وربما يدعي احدهم من الاخبار بالغيب والكرامات ما لا يدعيه
نبي مقرب مع جهله بما يجب عليه من احكام الشرع والادب ويزدحم
عليه الجمع ويلقون اليه السمع وربما يخرون له سجودا كانهم اتخذوه
معبودا يقبلون يديه ويتهافتون على قدميه ليحملن اوزارهم
كاملة يوم القيمة ومن اوزار الذين يضلونهم بغير علم الا ساء ما
يزرون وحكى في غير موضع من ذلك الكتاب من اقاويلهم
الكاشفة عن خوضهم في لجج الاباطيل واقاعيلهم الدالة على
تنكبهم عن سواء السبيل ما يشفي العليل ويروي الغليل وعلى الله
قصد السبيل وارشاد الدليل وچون چندي از الوان ذوات الافنان هين
شقايق از رياض حدايق كتاب حقايق بنز شكفته با حكايت بعضي
از دقايق نهفته در تحذير از بوايق اين فرقه دنان خفته باسلوبي
مرغوب سلايق حقايق پذيرفته واز آن جمله اين فقرات باهرات
از كتاب مستطاب وافي است كه در توجيه وجوه اصحاب بسلوك راه
صواب كافي است در مقام تفسير مراد از افساد بعد از اصلاح زمين و
افشاي معني اعتداء در كريمه انه لا يحب المعتدين از براي اهداي
بعضي از نكات نهفته اشارت بهمين باب كرده وگفته وفي هذه
الاية دلالة على كراهة ما يفعله المتصوفة من رفعهم الاصوات
بكلمة التوحيد واظهار رسم المواجيد فانه اعتداء ومجاوزة عن

حدهما رسم الشرع في الذكر والعبادة هذا ان اقتصروا على الجهار
بالذكر واما سائر ما يفعلونه من التغني بالاشعار في اثناء الاذكار
والتواجد بالسماع واستمالة الابصار والاسماع والاتيان
بالشهيق والنهيق والرقص والتصفيق والهبوط والسقوط فلا شك
انه بدع في الدين بل كاد يكون استهزاء بالشرع المبين اعاذنا الله
من شر الشياطين **فصل** واذا ن جمله ان عوالی لا لیستكه
كلمه تقبیح وكلمه تبدیع اول كلمات طریفه در سلك تقریر كشیده بر وجهی
كه برایه كوشوار اعتبار خداوندان قرایح لطیفه كردیده ومن الناس
من يزعم انه بلغ من التصوف والتاله حدا يقتدر معه ان يفعل
كل ما يريد بالتوجه وانه يسمع دعاؤه في الملكوت ويستجاب نداؤه
في الجبروت يسمى بالشيخ والدرويش واوقع الناس بذلك في التشويش
فيفرطون فيه او يفرطون فمنهم من يتجاوز به حد البشر واخر يقع فيه
بالسوء والشر يحكي من وقايعه ومناماته ما يوقع الناس في الريب
يأتي في اخباره بما ينزل منزلة الغيب ربما تسمعه يقول قتلت
البارحة ملك الروم ونصرت فئة العراق وهزمت سلطان الهند
وقلبت عسكر النفاق وصرعت فلانا يعني به شيخا اخر نظيره او
افنيت بهمتا ما يريد به من لا يعتقد فيه انه لكبيره وربما تراه يقعد
في بيت مظلم يسرح فيه اربعين يوما يزعم انه يصوم صوما ولا ياكل

فيه حيوانا ولا ينام نوما وقد يلازم مقاما يردد فيه تلاوة
سورة ايام ما يحب انه يؤدي بذلك دين احد من معتقديه او
يقضي حاجة من حوايج اخيه وربما يدعي انه يعطي قطعة من الجنة
ويوقي نفسه او غيره بهذه الجنة افترى على الله كذبا ام به جنة
قال قدس الله نفسه وروح رمسه ومنهم قوم تسموا باهل الذكر
والتصوف يدعون البراءة من التصنع والتكلف يلبسون خرقا
ويجلسون حلقا يخترعون الاذكار ويتغنون بالاشعار يعلون
بالتهليل وليس لهم الى العلم والمعرفة سبيل ابتدعوا شهيقا و
نهيقا واخترعوا رقصا وتصفيقا قد خاضوا الفتن واخذوا بالبدع
دون السنن رفعوا اصواتهم بالنداء وصاحوا الصيحة الشنعاء
امن الضرب تتألمون ام من الرب تتظلمون ام مع اكفائكم تتكلمون
ان الله لا يسمع بالصماخ فاقصروا من الصراخ انتادون باعلام
نوقظون راقدا تعالى الله لا تأخذه السنة ولا تغلطه الالسنة
سبح تسبيح الحيتان في النهر واذكر ربك في نفسك تضرعا وخفية
ودون الجهر انه ليس منكم ببعيد بل هو اقرب اليكم من حبل الوريد واز
جمله غرر درر انكار ونكير كه كلك تقرير مبين كتاب دليذير در سلك
تذكير وتبصير انتظام داده زواهر جواهر اين كلمات خجسته براعت است
كه استار دناءت وستور شناعت از دعاوي اولي الجنحه اين جماعت

كشادة ومن الناس من يدعي علم المعرفة ومشاهدة المعبود ومجاورة
المقام المحمود والملازمة في عين الشهود ولا يعرف من هذه الامور
الا الاسماء ولكنه تلقف من الطامات كلمات يرددها الذي
كانه يتكلم عن الوحي ويخبر عن السماء ينظر الى اصناف العباد والعلماء
بعين الازدراء يقول في العباد انهم اجراء متعبون وفي العلماء انهم
بالحديث عن الله لمحجوبون ويدعي لنفسه من الكرامات ما لا يدعيه
نبي مقرب لا علما احكم ولا عملا هذب يأوي اليه الرعاع الهمج اكثر
من اتباعهم مكة للحج يزدحم عليه الجمع ويلقون اليه السمع وربما
يخرون له سجودا كانهم اتخذوه معبودا يقبلون يديه ويتهافتون
على قدميه يأذن لهم في الشهوات ويرخص لهم في الشبهات يأكل
ويأكلون كما تأكل الانعام ولا يبالون امن حلال اصابوا ام من
حرام وهو لحلوائهم هاضم ولدينه وأديانهم حاطم ليحملوا اوزارهم
كاملة يوم القيمة ومن اوزار الذين يضلونهم بغير علم الا ساء
ما يزرون وليحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم وليسألن يوم
القيمة عما كانوا يفترون وجعلناهم ائمة يدعون الى النار ويوم القيمة
لا ينصرون واتبعناهم في هذه الدنيا لعنة ويوم القيمة هم من
المقبوحين اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت
تجارتهم وما كانوا مهتدين ثم قال رفع الله مقامه واحسن اكرامه

فردوار

في دار المقامة ومن هولاء من طوى بساط الاحكام ورفض الفصل
بين الحلال والحرام وحل قيود الشرع عن عنقه واطلق لا يحرمون
ما حرم الله ورسوله ولا يدينون دين الحق متعللين تارة بان الله
غني عن الاعمال واخرى بان التكليف انما هو لتطهير القلب من
الشهوات وهو امر محال واخرى بان اعمال الجوارح لا وزن لها
عند الله وانما النظر الى القلوب وقلوبنا والهة الى جناب الله واصلة
الى معرفة الله وانما نخوض في الدنيا بابداننا فلا يصدنا عن سبيل الله
عصياننا كلا سيعلمون ثم كلا سيعلمون ان اعمالك لنفسك احتسبت
لها ما كسبت وعليها ما اكتسبت وليس التكليف بقلع الشهوات
بل بانقيادها لحكم العقل والشرع بالرياضات والابدان تابعة
للقلوب والشهادات مشايعة للغيوب ايها المغرور فاذهب فمن
تبعك منهم فان جهنم جزاؤكم جزاء موفورا واستفزز من استطعت منهم
بصوتك واجلب عليهم بخيلك ورجلك وشاركهم في الاموال و
الاولاد وعدهم وما يعدهم الشيطان الا غرورا **فصل** يقول مؤلف
الكتاب فتبا وتعسا لهذه العصابة المنخدعة عن دينها ودرايتها حيث
اتبعت اهواءها وضربت في عشواء غوايتها غمضت العينين عن نعم
النجدين وحسرت النشأتين برفض التمسك بحبل الثقلين قد استبان
لها الحق فصدت عنه بجهالتها وهديت الى الطريق الواضح فتنكبته

بضلالتها وسلكت سبيل الظلام وقطعت قيود الاحكام وامات
مراسم الاسلام كل يدعوا الى ما راه ويحمل من سواه الى اتباع هواه نصبوا
للناس اشراكا من حبال غرور وقول زور وازعجوهم عن اوطان الدعة
والسرور الى اكنان الضعة والثبور ضيعوا الحقائق على نيّر وادعوا
بذلك في ظلمات الفتنة وغياهب التيه لم يكترثوا بفتور الحق و
ظهور الضلال حتى ال حالهم في فساد العقايد والاعمال الى ما ال
نفرت فاغرة الاباطيل فجادوا عن وجهتهم واشتدت بادرة الاضاليل
فنكصوا على اعقابهم قد استهوتهم الاهواء المزعجة بمداعبها وقلتهم
الاراء المخدجة بملاعبها فنفضوا ايديهم من حبل الاطاعة ورفضوا
الاعتصام بحبل اللزوم للجماعة رتعوا في رقصهم مدارج الاعتداء و
مراتع الطغيان وسلكوا في وجدهم مناهج الاغترار بمكايد الشيطان
فقد نفث في صدورهم خفيا ونفث في اذانهم نجيا فاضلهم واردى و
وعدهم فمنّى حتى اذا استدرج قرينته واستغلق رهينته اخذ منه
ما اخذه وبلغ فيه ما امله لا يرتدعون عن المعاصي المردية ولا
يقلعون عن البدع المغوية فالمقيم منهم مرتهن بذنبه والشاخص
عنهم متدارك برحمة من ربه جاروا عن قصد السبيل وساروا بغير
دليل ان دعوا الى حرث الدنيا عملوا وان دعوا الى حرث الاخرة
كسلوا كان ما عملوا واجب عليهم وكان ما ونوا فيه ساقط عنهم يريدون

حتو
اليهم
عليهم

ان يطفئوا الايمان على وجهه انهما كالحريه ونقضا العقد و
نكثا للعهد انا لله وانا اليه راجعون وانا من الغمرة الصابئة
الداعية الى الاخذة الرابية بالله عايذون الى متى يثلمون منار
الدين وينقضون عهد اليقين بتشنيع اعمالهم الخالية لضروع
الجرايم بالحبائل والنمائم ولا يخافون لومة لائم لا يسامون من تهييج
الفساد واثارة الفنون على مر الايام وكر القرون افمن زين له سوء
عمله فراه حسنا فان الله يضل من يشاء ويهدي من يشاء فلا تذهب
نفسك عليهم حسرات ان الله عليم بما يصنعون فمن شرك في تاسيس هذا
الاساس تبت يداه ومن نظر اليه بعين الرضا والاستيناس عميت
عيناه فستذكرون ما اقول لكم وافوض امري الى الله اولئك الذين
خسروا انفسهم وضل عنهم ما كانوا يفترون لا جرم انهم في الاخرة
هم الاخسرون ومن هولاء من يرائي الناس فيخوض البدع في غمار
الفتن ويرائي في ظاهر اطوار بعض السنن ليصدق بذلك ما يبديه
من اكاذيب مناماته واعاجيب كراماته ويكذب ما يخفيه من
غياهب ظلماته ومهلكات هناته لاسداله ارخية لذاته و
استقامة قنوات شهواته ويخفي في نفسه ما الله مبديه من حبه
للرياسة المنجحة لاماله ومراداته على كافة من اغتر بموالاته جهلا وسنهم
بنياته في اقامة اود حركاته وسكناته فيغنصم بذلك عروقهم بعظم

كبوتهم وليستفز شقوتهم وبثقل نبي الارض الالحاد وطاتهم يخادعون
الله والذين امنوا وما يخدعون الا انفسهم وما يشعرون في قلوبهم
مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون قال مولانا
السجاد زين العابدين عليه السلام اذا رايتم الرجل قد حسن سمته
وهديه وتماوت في منطقه وتخاضع في حركاته فرويدا لا يغركم فما اكثر
من يعجزه تناول الدنيا وركوب الحرام منها الضعف منته ومهانته
وجبن قلبه فنصب للدين فخالها فهو لا يزال يختل الناس بظاهره
فان تمكن من حرام اقتحمه واذا رايتموه يعف عن المال الحرام فرويدا لا
يغركم فان شهوات الخلق مختلفة فما اكثر من ينبو عن المال الحرام
وان كثر ويحمل نفسه على شهوة قبيحة فياتي منها محرما فاذا وجدتموه
يعف عن ذلك فرويدا لا يغركم حتى تنظروا ما عقدة عقله فما اكثر
من يترك ذلك اجمع ثم لا يرجع الى عقل متين فيكون ما يفسده بجهله
اكثر مما يصلحه بعقله فاذا وجدتم عقله متينا فرويدا لا يغركم
حتى تنظروا امع هواه يكون على عقله او يكون مع عقله على هواه
وكيف محبته للرياسات الباطلة وزهده فيها فان في الناس من
خسر الدنيا والاخرة بترك الدنيا للدنيا ويرى ان لذة الرياسة الباطلة
افضل من لذة الاموال والنعم المباحة المحللة فيترك ذلك اجمع طلبا
للرياسة حتى اذا قيل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم

ولبئس المهاد فهو يخبط خبط عشواء يقوده اول باطل الى ابعد غايات
الخسارة ويمده ربه بعد طلبه لما لا يقدر عليه في طغيانه فهو
يحل ما حرم الله ويحرم ما احل الله لا يبالي بما فات من دينه اذا
سلمت له رياسته التي قد يتقي من اجلها فاولئك الذين غضب الله
عليهم ولعنهم واعد لهم عذابا مهينا ولكن الرجل كل الرجل نعم
الرجل هو الذي جعل هواه تبعا لامر الله وقواه مبذولة في رضا
الله يرى الذل مع الحق اقرب الى عز الابد من العز في الباطل ويعلم
ان قليل ما يحتمله من ضرائها يؤديه الى دوام النعيم في دار لا تبيد
لا ينفد وان كثير ما يلحقه من سرائها ان اتبع هواه يؤديه الى عذاب
لا انقطاع له ولا يزول فذلكم الرجل نعم الرجل فبه فتمسكوا وبسنته
فاقتدوا والى ربكم به فتوسلوا فانه لا يرد له دعوة ولا يخيب له طلبة

انجام كتاب در تحذير احباب از پندار ناصواب

چون بعنايت هدايت پروردگار تكاپوى كلك گهربار بروجهى محمود بمنزل
مقصود رسيد اموزگار خامه ختم نامه بگفتارى كشاينده كنوز
فلاح در حراست پويندگان شوارع صلاح از نهوض بجناح جناح
مناسب ديد بر ضمير حكمت پذير سالكان مسالك نيكوكارى وناسكان
مناسك پرهيزكارى پوشيده نخواهد بود كه بمقتضاى خجسته هداى
ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسؤلا از بديع

ايت ٥٩

ونیکی کردار هریک از قوای ادراکی وتحریکی پرسش خواهند نمود بنا
برین عاقبت اندیشان عاقل از پاسبانی دل وکارکنان دل غافل و
ذاهل نتوانند زیست چه مطلق العنان کذاشتن اعضا وقوای
کالبد اخشیجانی درچراکاه نافرمانی از علامات کم دیانتی ونادانیست
وچون مقت الهی در اصناف ملاهی ومناهی پنهانست بحیثیتی که
هرمعصیتی از معاصی قلوب وابدان علت مفاجاة آن تواند کردید
آدمی هنکام لغزش قدم بسقوط موجبی از موجبات ندم چکونه [illegible]
تواند داشت وچه سان تواند آرمید واز جمله معاصی ظاهر بهتان بستن
درشان اهل ایمان بدکمان بودن واعمال واقوال برادران دینی را بر
محامل ناشایسته حمل نمودن وهمچنین تهمت بایشان بستن بمجرد تهمتی
رشته الفت از هم کیشان کسستن وپیش از آزمودن طریق کلفت
پیمودن در خبر معتبرست از حضرت صادق علیه السلام که اذا اتهم
المؤمن اخاه انماث الایمان من قلبه کما ینماث الملح فی الماء یعنی هرکاه
مؤمن یکی از برادران خود را بخصلتی که در او نباشد متهم سازد ایمان
از دل او کدازد همچنان که نمک در آب میکدازد زنهار زنهار که کفتار و
کردار زشت نمای اقاصی وادانی را از برادران ایمانی تا توانی بر محملی از
محامل زیبا که مشروع ومعقول دانی محمول داری ومجرد کمانی پنهانی
که در تکاپوی فلوات هفوات شیطانی از روی نادانی بخیال رسانی

حقی از حقوق مسلمانی را در معرض ابطال واهمال مکذار زیرا در
معامله علمای غوائل وخامت جرایم قبح کردار ومجتهدان مسائل آفات
معالم حسن اعلان واسرار که اساس تبصارشان بر تربیت از پندار کوته
نظران سریع الاعتراز درخبرست که ضع امر اخیک علی احسنه حتی
یاتیک ما یغلبک منه ولا تظنن بکلمة خرجت من اخیک سوء وانت
تجد لها فی الخیر محملا اقوال واعمال ناستوده ظاهر را هم از جوانب انجاب
وهم از معاشر عشایر بر محامل ستوده شعایر محمول باید داشت وکانی نا
ستوده را که اول بار نموده شود بدون استفسار واستغوار بر
کنار باید کذاشت ودر تصاریف ارادات وقصود متناوب الورود
از تنبیه ان بعض الظن اثم هیچکونه غافل نشاید بود وابواب انتیاب
فنون ظنون ذوات الفتون ارتیاب الود را یکباره مسدود ساخته
از وخامت ندامت تعدی حدود باید آسود چه مدار حسن وقبح حرکات
وسکنات مردمان باختلاف دواعی ونیات ایشانست در کراهت و
اباحت ورجحان وجوالب کرامت وسوالب هوان از نیات ذوات
الافنان در حرکات نمایان پنهانست مانند معانی در الفاظ بیان
وارواح در ابدان حیوان نیت استوار بهیچ ناچیز را بمعیار زر ابریز
تواند نمود وتوسن راحت انکیز را بر تهییج سحرخیز تواند افزود ونیت
فتنه بار آثار عبادت سعادت نثار را از رخسار اعتبار آسیمه سران

موارد و مصادر اعتراض تواند زد و دیر هر چیز از دیانت کیشان ارجمند
شنوی و بینی که نکوهیده و ناپسند بنظر آید یکبارگی چند نجسته
پیوند برکردن اندیشه بند که سپند وار حرکات ناهنجار نکند و در
بوادی اعتراض بیهوده قدم امتعاض نفرساید مثلا غیبت همکیشان
و فاش کردن معایب و مثالب ایشان با آنکه عمده گناهان زبان و
همتابه خوردن گوشت مردگان است بنیان فرخنده اثر مانند تغییر
منکر بهنگام ظهور امور مستنکر از مبدعات اندیشان ضلالت
گستر نسبت بمداهنه و کتمان در پله رجحان و نشان قوت بنیان
ایمان است و هرگاه ارتکاب اغتیاب در سلوک مناهج صواب
بازتقاب نیل حسن ثواب تواند که خود را از ساحت فصاحت مبدا
و وقاحت مآب بسرحد ایجاب رساند یا مابین صحرای وسیع الفضای
اباحت و حظیره خطیره ایجاب در بعضی از ممالک استحباب پا در
رکاب ماند حاشا که واقفان سرایر ملامت را از توسد وساده
کرامت و اقامت خطایر استقامت کیبا ندبنا برین محض استماع سخنی
غیبت آلود نسبت بگوینده و شنونده آن بدگمان نشاید بود و تجویز
باید نمود که باعث بر آن امری باشد ستوده و محمود از ارادت و قصود
زیبنده و رود **فصل** و همچنین نشاید که خداوندان کیاست و ذکا
بتهمت محبت دنیا در معرض اعتراض و امتعاض آرند و حریص پندارند

کسانی را که با وجود زهد و نمود اعراض قدری لایق از اعیان اعراض
نصیب دارند و در عدم رغبت چنانند که بود و نبود ثروت را
یکسان شمارند چه در بعضی از فصول گفتار گوشزد ارباب اعتبار شد
که مراد از محبت دنیا خواهشمندی چیزی چندست زیاد از کفایت تمامیت
کالبد جسمانی که بسهولت و آسانی بدون آن زندگانی توان نمود
و فقدان آن هیچگونه خلل و زیان نرساند با انتظام مراسم پرستش معبود
و بعبارة اخری اهتمام داشتن بتمتع از حصول فضول در عروج معارج
ارادات بیهوده و صعود مصاعد قصود نامحمود و مراد از زهد بآن دنیا
بلاغ و کفایت از متاع دنیا اقتصار نمودن است و بهمان خرسندی
داشتن و از لایش اراده زیاده بر بستر آسایش و نهالی فارغ بالی
غنودن و فقدان و وجدان فضول را یکسان انگاشتن و این
خصلتیست از فضایل خصال ستوده دلالت مستقیم احوال که با شدت
مسکنت و تنگی معیشت جمع تواند شد و هم با کثرت ثروت و فراوانی مال
همین است حقیقت زهد که بمقتضای حرام علی کل قلب متوله بالدنیا
ان تسکنه التقوی انجع وسایل قلع رذایل پراکنده و جمع فضایل
شتی است و همین است که در انظار اعتبار ارباب افکار متناهل معرفت
حقایق اشیا سرآمد ذرایع انبات سنابل حکمت در مزارع دلهاست
نه این که مال را در معرض ضیاع و تباهی گذاری و حلال را بر خود حرام

شماری بی بهره ودان درایت روایت لیس الزهد فی الدنیا باضاعة
المال ولا بتحریم الحلال را بتنکب از طریق قویم استواری متمم داری
واکاه دلان خجسته بضاعت را از نضاعت حسن نباعت ائمه
مفترض الاطاعت وبغته اضاعت حق قناعت بنداری تا کام
کبنروی شجاعت نه از نروی بناعت در سود تجارت یا دبع نذاعت
ابن جماعت افزاید وباو هور نفور و زهادت در اسایش ارباب
سعادت برخلاف عادت دست ارادت بارخای عنان اسدال
وارسال اذیال اقبال کشاید تنها را لوده غبار اغترار دلبستکی
تمتعات ناپایدار مپندار مراتب ضمایر ازادمردان روشن روان
راکه در سرا وضرا وشدت ورخا همواره طریق زهادت پیمایند
هرچند بعد از اخراج حقوق لازم الادای نقود واجناس بنا بر
مصلحتی پنهان از انظار عامه ناس بر قدر ضروری از اقسام طعام
یا اجناس لباس افزایند ودر سایه بال امتثال قل من حرم زینة الله
التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق اسایند ودر امتثال
فرمان واما بنعمة ربک فحدث بافشای الوان نعمتها که از ممر
حلال بدون تعب طلب وننک سؤال فراهم امده ایزد بیهمال را داد د
مجامع اکفا ومناظر امثال بزبان کشف حال ستایند عن الصادق
علیه السلام قال اذا انعم الله علی عبد بنعمة فظهرت علیه سمی

حبیب الله محدثا بنعمة الله واذا انعم الله علی عبد بنعمة فلم یظهر
علیه سمی بغیض الله مکذبا بنعمة الله حاصل مقال انکه را
مراصد زیان وسود باید که در تمیز رایج وبهرج نقود اطوار متغاف
الورود که از هم کیشان زیبنده نمود سنظر ارند عنان خیال از نظام
حال نکرداشتند واز همزات خطرات نفسانی انچه سر از دریچه اندیشه
برادر که ناشایسته دانند نفس خود را در خطوران ملامت کنند و
ازو نکذارند وتا توانند سیئات انخال را بحسنات احتمال
پوشانند تا از وخامت حال وندامت مال اسوده وفارغ البال مانند
فصل باید دانست که تکاپوی کفتار درین خاتمه حق گزار
بجائی رسید که بمجرد کفتار تعتشف فروشان از جمیع اشخاص پشمینه
پوشان نشاید نجید مثلا اکر شخصی را ببینی دانی که بوحدت ربوبیت
وحقیت خاتم انبیای رسالت کذار اقرار اورده وبفرض اطاعت
ائمه اطهار کرویده واز جمیع معاندان ایشان تبری کرده وبیزار
کردیده وبا جمیع مخالف کیشان عداوت ورزیده ومع ذلک جامه
پشمین پوشیده واز لذات دنیا باقل ضرورت اقتصار کزیده در
ادای وظایف ذکر ودعا طریق اعتدال سلوک نمیدارد واز مراسم
شریعت غرا هیچکونه تجاوز جایز نمیشمارد زبان بلعن وطعن چنین کس
نتوان کشود بلکه با او طریق محبت ومودت باید پیمود وبصلاح و

سداد ستایش باید نمود و در پاسداری عرضش جهد مبرور بکار
باید فرمود اگرچه ظاهر بینان نادان او را صوفی یا درویش نام
گذارند و بمجرد اطلاق این نام نامقید و ملحدش پندارند شرطی
که خدای عز و جل را از حدود تعطیل و تشبیه تنزیه کند و از
احاطه اوهام و عقول بشر برتر شمارد و در تقدیس و تمجید ذات و
صفات بیچون یک گام از جاده هدایت ائمه انام علیهم السلام برون
نگذارد و از عقاید فاسده جماعت جاحده مردار و ملاحده بد
اغوار مانند حلولیه و اتحادیه و جبریه و مباحیه و باطنیه و غیر
ذلک از گمگشتگان مسالک مهالک دوری جوید و راه حق پوید
و از ادعای کشف و ابدای کرامات و اظهار اقتدار بر معجزات و
خوارق عادات نسبت بخود و امثال خود سخنان یاوه و باطل نگوید
شرط دیگر آنکه در جمیع حرکات و سکنات اقتفای شرع انور و
اتباع ائمه اثنا عشر را واجب و لازم دانسته بدون اراده تعسف
و بی شایبه تصرف تابع فرمان و قانع بآن باشد و در فنون
عبادات داور و صنوف معاملات جالب سود و سالب ضرر دل
بپیروی سنت پیغمبر و سیرت اهل بیت آن سرور بسته بزود
نیشه گردنکشی و عوانی و غرور و اندیشه خردمنشی و نکته دانی خود
سر بدعتهای فتنه گستر نتراشد و بالجمله گروهی پاکه در اصول

ذره واری تغیر داده و

فروع دین بحق مبین ائمه معصومین گرویده و بزیور تشیع
آراسته اند و ملتزم همین قواعد و همین قوانین گردیده ذره
واری نکاسته اند بر سنگاری و استواری باید ستود و از هتک
اعراض لامع الایماض ایشان اعراض باید نمود و اگر گفتاری ناگوار
یا کرداری ناهنجار از یکدام نمودار گردد که بحسب ظاهر استوار ننماید بنا
بر خبر معتبر ظنوا بالمؤمنین خیرا و سایر اخبار سبیل تاویل باید پیمود
و در پیدا کردن تاویل صحیح که منافات با شرع صریح نداشته باشد
چندان که میسر شود در اطراف مقام اقدام اهتمام باید فرمود زیرا
که وجوب گمان خیر و صلاح داشتن بعامه اهل ایمان اصلیست
ثابت الارکان که هیچگونه تجاوز از آن نتوان و هر مومنی که بدی کند
و بر خود بپوشد هیچ آفریده را جایز نیست که در تجسس و تفحص آن کوشد
بلکه بر همه لازم است که آن بدی را که بتقریبی واقف بر آن شده اند
بر رو بپوشانند و از دیگران مخفی دارند و از بعضی اخبار چنان اشکار
میشود که آنچه را بچشم خود دیده یا بگوش خود شنیده باشند باید که
نادیده و ناشنیده انکار کنند و این پرده پوشی منافی وجوب نهی از
منکر و اطفای شر و ضرر نیست زیرا که در ارتکاب نکیر منکر چنانکه
در مواضع مناسب آن مقرر شده شرطی چند مرعیست که کسانی که
اطلاع بر آن شرایط دارند میان این دو واجب منافات نمی بینند

در کتاب جامع کافی که سرآمد کتب اصول است از محمد بن فضیل
منقول است که گفت بخدمت حضرت کاظم علیه السلام عرض کردم که
فدای تو گردم کرداری یا گفتاری از یکی از برادران مؤمن بمن میرسد
که مرا ناخوش و ناپسند می آید و چون ازو سؤال میکنم تکذیب گوینده
میکند و انکار مینماید با اینکه خبر دهندگان جماعت ثقات اند که تکذیب
ایشان میتوان آن حضرت فرمود که کذب سمعک وبصرک عن اخیک فان
شهد عندک خمسون قسامة وقال لک قولا فصدقه وکذبهم لا تذیعن
علیه شیئا تشینه به وتهدم به مروته فتکون من الذین قال
الله تعالی فی کتابه ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین
آمنوا لهم عذاب الیم حاصل مضمون اینست که تکذیب کن گوش
خود را و چشم خود را از برادر ایمانی یعنی اگر بدی بشنوی یا ببینی
باید که ناشنیده و نادیده دانی پس اگر جمعی به پنجاه قسم بر آن شهادت
دهند و سوگند یاد کنند باور مدار و تصدیق آن برادر مؤمن را لازم
شمار و فاش مکن بر وی چیزی را که بدان علت عیبی از آن نمودار سازی
یا از درجه مروتش اندازی که اگر چنان کنی از اهل این آیت خواهی
بود و از استیجاب عذاب الیم چگونه خواهی آسود و در روایت آمده
الساعی کاذب لمن سعی الیه ظالم لمن سعی علیه که از جمله غرر
درر کلمات باهرات حضرت امیر المؤمنین است علیه السلام

پوز بند سخن چینان تمام است و پرده پوش عیوب جمهور
انام بهنگام لغزش اقدام **فصل** بعد از اقتباس انوار
این اخبار بنظر اندیشه در آر که چگونه باشد پایان کار نا پرهیزگار
دور از دیار اعتباری که لعن کند طایفه از اهل اسلام را که بزهد
تمام معروف اند و بعبادت مستدام موصوف بدون ظهور امری
که موجب جواز لعن تواند بود بل بمجرد نمود آثار تصوف بی
توقف و تعرف بنا بر پندار بی بنیادگان سبیل تعسف و تقشف
که هر شخصی را که صوفی گویند باید ملعون باشد و مردود و باید
مخالفت مذهب حق گزیده باشد باغوای سرگشتگان بوادی
ضلالت و جحود مگر این لعن کننده نشنیده و باو نرسیده که
پیش از این جمعی از شیعیان پردان که در مذهب تشیع خاندان
راسخ القدم بوده میبوده اند و بمقتضای امتثال فرمان تقیه
و وجوب کتمان عقاید خود را از بیم دشمنان و ایمان پنهان میداشته
و مینهفته اند و چون بحسب ظاهر طریق باطل می پیموده و با دشمنان
اظهار دوستی مینموده اند نادانان ایشان را بتسنن متهم میداشته
و صوفی میگفته اند و از ایشان سالکان سبیل رشاد حقایق و
معارف مراد از ایراد سرای ایجاد در متعلقات شناخت مبدا
و معاد استفاده میکرده و می پذیرفته اند و درین روزگار

اکرچه عنایت پروردکار صولت دولت سلاطین سلسله علیه
عالیه صفویه باهره را ابدها الله بقدرته القاهرة چندان
اقتدار داده که تقیه از جهان برخاسته و ظهور مذهب حق
اثنا عشری عامه اطراف واکناف ممالک محروسه را از هراس ارجاس کفر
کیشان و نفاق اندیشان پیراسته لیکن مکاید بدکهران حیله ورو
مصاید خیره سران فتنه کستر معروف و منکر را چنان در هم ریخته
و خاک و زر را چنان بایکدیکر امیخته که تمیز حق از باطل در نظر ساده دلان
نیبنده شمایل مشکل افتاده همچنان که بسی از کرک کیشان در کسوت میش
نمودار کردیده اند و بسی از بدعت اندیشان خود را درویش نام نهاده توانند
بود که در بعضی از قری و بلاد عارفان درست اعتقاد باشند که طریق
صلاح و سداد پویند و با وجود برائت ساحت ایشان از لایش قبول اقاصیص
و اقاویل صوفیه تیره نهاد فریقی از مردمان ایشان را بزندقه و الحاد
نسبت کنند و صوفی کویند حاصل کفتار اینکه خردمندان حقایق
بین را در مهر و کین تابع دین و آیین باید بود نه تابع نام و نشان چنانکه
منصدی بیان انست حدیث عند الامتحان یکرم المرء او یهان قدح
در اعراض همکیشان بدون امتحان نیات و اغراض ایشان دلیل سلوک
سبیل عدوانست و نشان استهوای شیطان و تثبت در امور هنکام
ظهور امارات غرور و عمده وسایل رستکاریست از وقوع مهاوی هوان

جاودان

جاودان و بالجمله لعن کردن مسلمانان بمجرد خیالات و توهمات نخوت
الافنان کاریست بغایت خطرناک و سهمکین دور از شیوه ستوده
پرهیزکاران دیانت ایین و کاه باشد که جرات برین موجب لعنت کردد
و از رحمت خدا دور کرداند زیرا که لعن بی هنکام بهنکامی که از دهان
لعن کننده کان بیرون اید چندی ما بین این و ان حیرت زده و سرکردان
ماند و بعد از تقضای وطر از امعان نظر چون مقامی از لعن کننده
سزاوارتر نیابد ناکام برکردد و خود را باو رساند فقد روی جامع الکافی
باسناده عن ابی حمزه الثمالی قال سمعت اباجعفر علیه السلام یقول
ان اللعنة اذا خرجت من فی صاحبها ... و فی ذلک الکتاب عن
جابر عنه علیه السلام قال ما شهد رجل علی رجل بکفر قط الا باء به
احدهما ان کان شهد به علی کافر صدق و ان کان مؤمنا رجع الکفر علیه
فایاکم و الطعن علی المؤمنین بلی اکر کفر صریح و بدعتی فضیح از کسی
هویدا شود بحیثیتی که تاویل صحیح نپذیرد و بهیچ وجهی از وجوه
باشعایر شریعت الفت نکیرد در لعنت کردن بر چنان ناکسی هیچ کونه
تامل نشاید نمود بلکه بقصد قربت زبان بلعن و طعن و قدح ان
مردود باید کشود تا اهل ایمان از فتنه و افساد ان تیره روان در مهد
امن و امان توانند بود اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله والملائکة
والناس اجمعین **فصل** و اذ قد نجز المقصود من وضع هذه العجالة

فلنختم الكلام حامدين لولي الهداية والدلالة مصلين على خير
من صدع بحمل اعباء النبوة والرسالة وعترته المعصومين المبعوثين
لانقاذ الامة من حيرة الضلالة معتذرين من الاكثار والاطالة
سائلين من الله تعالى ان ينفع بهذه المقالة كل من طوى كشحه عن
الاقتحام في اودية الغواية والجهالة وان يوفقنا للنهوض بجناح
التيقظ والتذكر في كل حالة وكتب مؤلفها الفقير الى الله في كل
طرفة عين وفي كل حين محمد المدعو علم الهدى ابن محسن بن مرتضى
الحقه الله بالمحسنين ووجهه في مسالك الامنين حامدا لله جل
جلاله على الائه التي لا يبلغ احصاءها حصر الحاصرين ولا يستطيع
ان يكون كفاء ادناها شكر جميع الشاكرين مقرا بالتقصير في اداء حق
عبادته اقرار الصادقين مستغفرا من موبقات الذنوب التي اعقبت
استيجاب عظيم عقابه للمجرمين مبتهلا الى لطف عنايته التي هي كنز
للمفتقرين واثقا بحسن كفايته التي هي ذخر للمتوكلين مصليا على
سيد الانبياء وعترته الطاهرين صلوة تكون كفاء لحقهم على كافة
المخلوقين وازاء لفضلهم على جميع النبيين والصديقين والشهداء
والصالحين داعيا لجميع من سلم لهم وتمسك بهم ولجا اليهم وعكف
عليهم من المتقدمين والمتاخرين متبرءا من اعداء الدين الذين
ازالوا الحق عن قراره المكين واخرجوه عن حصنه الحصين ونحوا المؤمنين

المخلصين



المخلصين عن مشارع العز ومناهل اليقين بئسما اشتروا
به انفسهم ان يكفروا بما انزل الله بغيا ان ينزل الله من فضله
على من يشاء من عباده فباؤا بغضب على غضب وللكافرين
عذاب مهين اللهم عذبهم عذابا فوق عذاب المعذبين و
زدهم هوانا فوق هوان كل مهين واسلكهم في اليم مقتك و
عقابك خاسئين وسقهم الى جهنم زمرا حتى اذا جاؤها
فتحت ابوابها وقال لهم خزنتها الم ياتكم رسل منكم يتلون
عليكم ايات ربكم وينذرونكم لقاء يومكم هذا قالوا بلى ولكن
حقت كلمة العذاب على الكافرين واتفق تاليف معظمها في شهر
صفر من شهور حجة سبع ومائة والف بقرية قمصر من قرى
قاسان المعروفة بدار المؤمنين حرسها الله عن فتن المبتدعين
وشر المفسدين سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام
على المرسلين والحمد لله رب العالمين ءم



